کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب مجموعه
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ۲۳۷۶
۸۸۱ ۱۰۱۷۴
مؤسسه ۱۲۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۲۷۹

خطی - فهرست شده -
۱۰۱۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۱۷۴

بازدید ۱۳۴۰

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۶ - ۳۷

۸۸۱

الرضا

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۳

از آنچه در این مجموعه است

کتاب انوار بدریه لکشف شبه القدریه است

(توضیح) یوسف بن مخدوم منصوری ناصبی قدری لعنه الله
در رد شیعه رساله در قرن هشتم نوشته و از عناد و افترا
و بغض اهل البیت چنانکه مذهب ناصبیهاست چیزی فروگذاشت
نکرده جناب شیخ جلیل عزالدین حسن بن شمس الدین
محمد بن علی مهلبی حلی نور الله مرقده آن کتاب را روی
منصفانه نگاشته آنرا الانوار البدریه نام نهاده و [illegible]
در کتب کلامیه بی نظیر است

داخل کتابخانه مجدالدین
نمره ۳۱۶

رساله موسومه
بابصار المستبصرین

رساله هدایة العالمین
در اصول دین بفارسی تصنیف جناب فاضل لبیب وجامع فضایل مرزا عزیز الله
اکبر اولاد مجلسی اول اعلی الله مقامه

رساله
اثبات معاد تاتمام شاید متمم رساله قبل باشد

رساله حق الیقین
که در عصر شاه سلطان حسین در حضان در اصول وارکان دین نوشته

رساله
متعلق باحکام اموات بخط مرحمت جناب مرزا عزیز الله مجلسی است

کتاب
الانوار البدریه لکشف شبه القدریه تالیف الشیخ الامام القدوه الهمام
المتبحر فی انواع العلوم المالک لازمة المنطوق والمفهوم الشیخ حسن بن محمد کریم
الحلبی قدس الله روحه ونور ضریحه
افسوس که ورقی از اول وجزوی ما از این نسخه افتاده است

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فیقول الحقیر الی ربه راجی الطوبی تراب اقدام سادات الکرام اعادنا الله عترة الطاهرین المهدی مذهب الامامیة المقتدیة بآثار الجعفریه خادم الرسول الاتقیا اعنی لاحق الفرقة الناجیة المسمی بالشیعة الحیدریه لاعن الحنفیه والمالکیه طاعن الشافعیه والحنبلیه طالع افتاب الانعام والدولت عارف منهج الصدق والصواب الفقیر الراجی الی رحمة الرب التواب احمد بن الداعی عبد الوهاب بن عبد الرحمن سمی ابن ملجم بلجم بلجام جهنم علیه ما یستحقه ساکن دار الظالمین المتعصبین

این ضعیف هداه الله چون از خط نسخ بهره دارد واکثر

اوقات بکتابت کتاب الله مشغول می باشد وقرآن مجید چنان مذکور لوح خاطر اوست وبحیثیه حفظ دارد که از اول تا آخر می نویسد اما چه فایده که ان شاه عسل مصفی بدبخت ذوق متعلق است کلام بلاغت نظام رب تالی القرآن والقرآن یلعنه کو بیا درباره امثال او واقعست چه او از جمله دواب ذوی الاذناب تابعان ابی حنیفه اکل جیفه وهو اخاهان نادره هند اکله الاکباد است چند کوبی زما در پدرم معدنم سنك ولیك من کهرم مردمان جمله ناخلف بپرهند من بیچاره ناخلف پدرم وداعی نیز در مخالفت ودم داری کمتر از تو نبودم بلکه چون ما رادقم از سرتا پا دم بودم لمؤلفه نه دم دار بودم چه انعام عام زسر تا بپا بوده ام دم تمام چه مار سیه کو سراپا دم است دردست وپا جوارح کمست مطول زطول دم در عجب

طناب امل ازدم بکوجب اما چون خضر توفیق هادی
طریق من کردید و از ظلمات مذهب حنیفه کثیفه بشر
لطیف حنیف دبر امامتیه رسیده متمسك بعروة الوثقی
ولایت اهل بیت طاهرین گشته متوسل بحبل المتین محبت
حضرت امیرالمومنین کردیدم امید که حضرت شاه ولایت
پناه وصایت دستگاه تفقد احوال این بی بضاعت
نموده در سلك غلامان باخلاص و شیعیان باخصاص
خود منتظم ساخته ازجمله تبرائیان اعداء خود شما رد
والله ولی التوفیق لمؤلفه علی کرد مارا ز دوزخ خلاص
که غیر از علی نیست مارا مناص علی برد مارا الی روضه ثواب
برآورده مارا ز خوب دواب علی برد مارا بسوی بهشت
دلم غیر راه علی را بهشت علی کرد مارا دلالت بخیر ازان
شسته شد از دلم نقش غیر علی برد مارا براه نجات
چشانید مارا ز لال حیات علی برد مارا براه رشاد
بر نور هدایت دلم را کشاد بکند از کرم بر سرم سایه

علی داد مارا نوید بهشت چو یزدان بمهرش کلم را سرشت
سزد گر کند خود بصد التماس چه مه از دلم نور حق
اقتباس علی دامن انجان و دل بنده ام ز عمر تلف
کرده شرمنده ام بنور علی چون ره حق جلیست
خوش انکس که راهش بسوی علیست علی انکه چشم تو
عین علم که هر موج از هست دریای حلم ز لامش
جهیر سوی کریه نجیب علوم ملایات ازان موجه ایست
ضیا نور عرفان اورا بمیست که مهتاب شمس و شبنم
علی انکه مهرش بود فرض عین بهر حاضر و غایب امد
چو علی انکه مهرش بود ماه عید کند دسته کار
بروز وعید علی را چو یزدان ولی خوانده است
نه طور خفی بل جلی خوانده است منم بنده خاندان علی
که جان دلم شد بمهرش ملی دلم بد سیه همچو روی عمر
عمر انکه دارد مقر در سقر ولیکن سیاهی کرد روی
اوست نکرده سترده بتسلیح پوست چه تاریك

شب شد دل عمر سیاه منور بمهر علی شد چه ماه
دو دوده دل را بصیقل علی خداوند دانا خفی و جلی
علی بود واقف ز سرّ خدا از آن در دو جهان داشتن مقتدا
بخوانم علی را علی کل حال نخوانم سه سلت را که بودند ضال
کنم لعن هر یک بنوعی دگر به بوبکر و عثمان و دیگر
عمر خدایا بکن لعن این هر سه را بیفکن ز بنیان
این هر سه را که دین نبی را بدند راهزن براه خلاف
شدن چاه کن خدایا عمر را ز جان دشمنم بجنت بدن
این عمل مسکنم ز عمری که باشد شبیه عمر خام
بری از عذاب سقر سقر شد از از جای بوبکر حرف
که کشت از فریب عمر منحرف بعثمان از آن شد سقر مستقر
که از جان و دل بد محب عمر ندانم که دوزخ چه داد
کاه که روی عمر کرده روشن سیاه. ملخص کلام آنکه
فقیر حقیر کثیر التقصیر زبان ... عرضه میدارد که از ...
ارباب فطنت و رویت و اصحاب خبرت و بصیرت پوشیده

نماند که سبب تالیف این مجموعه محموده که حروف اسطرلاب
برج طریقت و مفتاح کنوز حقایق و هر لفظش آفتاب
فلک حقیقت و مصباح رموز دقایق و هر سطری از
سطور مستقیمش شاه راه سبع طرایق بل خط استوا
اقالیم شرایع دین المسمی بابصار المستبصرین است
که چون این حقیر کثیر التقصیر بیامن توفیقات الله جل
و علی و بواطن حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین از غیابات غوایت سجّین و حضیض اسفل السافلین
باوج علیین هدایت رسید خواست که کیفیت برآمدن
از جاه غوایت و خلاص شدن از ورطه جهالت و راه
یافتن از دام بطالت و نجات جستن از قید تیه ضلالت
مطلع شدن بشاه راه هدایت بطریق بحث و مناظره
نبوی که بنده را اولا علی سبیل المجادله با بعضی فضلاء اهل
ایمان و ثانیا علی الطریق منازله با اکثر از رؤسای اهل
طغیان اتفاق افتاده بر سبیل تفصیل بنویسد یقین که

در تصنیف ور شد و هدایات اهل ... سلم

مطالع انوار نسخه شریف مورث هدایت واستبصار همکنان
خواهد کردید امید از کرم ذو الجلال والاکرام آنکه خوانندکان
و نویسنده را طبع سلیم و ذهن مستقیم و توفیق تامل
و تفکر و تدبر کرامت فرماید بحق الحق و نبیه المطلق توضیح
این مقال و تفصیل این اجمال آنکه بنا بر نسخه تاریخ
فرشته ساری که از سعادت و دولت دارین بهره
ور کردید سودای که سود عقبی نداشته زبان
انکاشته نفع اجل را بر ربح عاجل بر نداشت جوهری کرد
ما به جوانمردی سراپا جوهر و صندوق سینه اش از جواهر
معانی ارددو کوهی ملی و نام نامیش رضا علی بود شمائلش
نتوان گفت از هزار یکی بهره چه وصف کنم صد هزار
چندانست از راه بندر لاهور بدار المقصبین جهان آباد
آمد از اتفاقات حسنه روزی از روزها نصف
النهار در بازار طرالبوار چشم بشمع جمال خجسته خصال
خدام عالی مقام لازم الاحترام اکرم الفضلاء الکرام قدوة

القراء العظام غواص دریای معانی نقاد جواهر سخندانی
سالک مسالک طریقت وایقان واقف مواقف حقیقت
و عرفان معین الاسلام والدین المتوسل بحبل الله المتین
بعنایة الله الملک الولی مولانا عبد العلی شیرازی
بر فیق تاجر مذکور نور الله مرقده روشن شد و با وجود
آنکه تعصب و جهل بنده در آن ایام بمرتبه بود که دیدن
روی اهل ایمان را معصیت بلکه کفر می انکاشتم چون
مولانای مذکور را سراسیمه و حیران دیدم دانستم که راه
خانه خود گم کرده پرسیدم که چه سرگردانی گفت کوچه
منزل خود را فراموش کرده ام گفتم خانه شما در کدام محله
واقعست گفت غریبم و نمیدانم گفتم در جوار شما مسجدی
با نشانی هست تا بر آن ترا رهبری کنم گفت مسجد
جامع عالی هست اما نامش معلوم نیست بهمین علامت
تا به بیت الشریف رفتیم و بهمین از وسیله جلیله بکرامی
ملازمت حاجی رضا علی مذکور سود سعادت ابد اندوختم

چون معترالیه معلوم کرد که قصد بر دلیل داده مولانای مذکور
شد امّا از روی ظرافت بل کرامت بمقتضی آیه کریمه
هل جزاء الاحسان الّا الاحسان فرمودند که مروّت
مقتضی آنست که دلیل خود را از طریق ضلالت بهدایت
دلالت فرمایی اگرچه این حرف بر دلم گران تر از کوه احد
آمد اما چون صحبت اول بود بجواب مبادرت نکردم
باری چون بهمین تقریب آشنا شدم بتکلیف ایشان
هر روز بجهت مقابله قرآن میرفتم تا آنکه روزی مولانای
مذکور از من پرسید که مردم این شهر چه مذهب
دارند گفتم الحمد لله ایشان تمامت حنفی مذهب اند و این
بلده بخلاف دیگر بلاد از دو دیگی معتراست گفت مگر
اهل این شهر بحقیقت مذهب شافعی و مالکی و حنبلی
قایل نیستند که تو اینهمه از دو دیگی استبعاد می‌کنی
گفتم هرچند در حقیقت هر چهار مذهب برابرند
اما ابوحنیفه چون اعظم ائمه اربعه بوده بر دیگران

ترجیح

ترجیح دارد گفت هرگاه در حقیقت هر چهار بالسویه اند
پس این ترجیح بلا مرجّح باشد گفتم از حیثیت سبقت
بر دیگران امتیاز دارد گفت هیچ نصی از قرآن
یا حدیث بر وجوب متابعت او دارید گفتم نه گفت آیا
اهل اسلام اجماع کرده اند بر وجوب اطاعت او گفتم نه
گفت پس بر لزوم تقلید او دلیل شما چیست گفتم
اجتهادش بر هر مقلد لازم است که تقلید ابوحنیفه
کند یا هر که بهر دینی که دلش مطمئن گردد سالک شود
گفتم سوای این چهار مذهب هر مذهبی که باشد باعتقاد
من بدعت و ضلالت خواهد بود گفت دعوی بی بیّنه
مقبول نیست اگر برهان ساطع و دلیل قاطع بر حقیقت
این چهار مذهب داشته باشید اعلام نمایید تا حجت
باشد گفتم پیش ما همچنین مقرر شده گفت از این سخن
اطمینان حاصل نمیشود بنا بر آنکه اختلاف در طرق
مختلفه ایشان بسیار است و حال آنکه در قرآن مجید

از متابعت سُبُل سوی سبیل الله نهی واقع شد کما قال
جل وعلا انّ هذا صراطی مستقیما فاتّبعوه ولا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیله و بمصداق حدیث متواتر ستفترق
امتی من بعدی علی ثلثه و سبعین فرقة کلهم فی النار الا
واحدة در هفتاد و سه فرقه یک فرقه ناجی است پس از فرقه
ناجی باعتقاد اهل سنت کدام است گفتم بلاشک طایفه
ناجی اهل سنت اند گفت سلّمنا اما اهل سنت چهار
طایفه اند از آن جمله کدام یک ناجی است گفتم چون مآل
اقوال هر چهار ناشی از احادیث پیغمبر اند پس در حقیقت هر
چهار طالب و قاصد یک حقیقت اند و یک طریقت‌اند
بمنزله فرقه واحده اند گفت معنی لفظ مذهب بمعنی چهار
راه است و از متابعت راهها بمصداق ولا تتبعوا السبل
اجتناب لازم بل واجب است گفتم مطلب هر اربعه سبیل الله
است گفت پس باعث تفاضل و موجب اختلاف در
طرق مختلفه ایشان چیست و با وجود اختلاف وجوب

متابعت ایشان بچه دلیل ثابت میشود چون کلام با ینجا
رسید با کمال عصبیت نزولی بخاطرم راه یافته گفتم
که مطلب تو ازین گفتگو چیست گفت میخواهم که تحقیق کنم
که فرقه ناجی کدام طایفه اند تا متابعت نمایم گفتم در امور
دین زیاده ازین جرأت جواب نمیتوانم کرد ان شاء الله تعالی
از دانشمندی تحقیق این مقدمه نموده معروض خدمت
خواهم داشت آنگاه پیش طالب علمی که در آن شهر باجتهاد
شهرت داشت رفتم و استفسار فرقه ناجیه به براهین
قاطعه نمودم تسلّی بجواب نمود که مطلقا تسلی از آن حاصل
نشد التماس کردم اگر مدّعی گوید که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بفحوای کریمه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی
بصیرة انا ومن اتبعنی بمتابعت و دلالت یک راه مامور کرده
اند بمصداق ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله امت را
از متابعت طرق مختلفه نهی فرموده و نیز بفحوای کریمه فاتبع
ملة ابرهیم حنیفا متابعت ملت ابرهیم علیه السلام دعوت

بران ثلث که سبیل واضح بود بر پیغمبر ما واجب و لازم
بود و آنحضرت سالکان طریق مستقیم را متابعت شمرده
پس اهل سنت بکدام دلیل چهار راه را راه حق می
دانند جواب آن مدعی چیست آن مجتهد ساعتی سر بجیب
تفکر فرو برده بعد از تامل بسیار سر برآورده گفت
این نوع کلمات بی ماحصل نه لایق گفتن است و این
خوف دنیوی میفشارد که آنرا کوه اپدار تصور کرده نه قابل
گفتن است اگر خواهم که مرتکب جواب کردم استخفاف
بعضی علماء اسلام که کفر است کرده باشم گفتم که آیا
استخفاف حضرت رب العالمین و حدیث سید المرسلین
جایز است گفت معاذ الله این کفر محض است گفتم پس
هرگاه نزد جمهور اهل اسلام بثبوت پیوسته که فرقهٔ
ناجیه یک طایفه اند و آن طایفه مشتبه باشد و من
نادان من جانب الله مامور باشم از شما که در اصول و فروع
مجتهد عصر باشید بحکم وافی هدایه فَاسْئَلُوا اَهْلَ

اَهلَ الذِّکرِ اِن کُنتُم لا تَعلَمُون سوال کنم که ازاله شبههٔ
تمام چرا شما سائل را بجواب شافی واضح نمیکنید
جواب داد که نفس الامر اینست که در واقع طایفهٔ ناجیه
یکیست اما آن طایفه ازین چهار مذهب بیرون
نیست پس چون معلوم نیست که آن کدام یکیست بر راه
روان طریق اربعه لازم که کل واحد به سبیل جزم تصور
کند که فرقهٔ ناجیه البته ما خواهیم بود گفتم ازین
مقدمه معلوم شد که مذهب حق همان یک مذهب
است که در چهار مذهب معروف مجهول است که
نه با وجود اختلاف در میان چهار حقیقت هر چهار یکجا
ظاهر تواند شد و حال آنکه خود اعتراف دارند که فرقهٔ
ناجیه یکی بیش نیست باز گفت چون بیش اهل سنت
معلوم شد که طایفه ناجیه ازین چهار مذهب بیرون
نیست و امتیاز آن متعذر است پس بحکم آیه کریمه
لا یکلف الله نفسا الا وسعها لازم نیست که سالک راه

هر یك از مذاهب اربعه بجزم خود را از فرقهٔ ناجیه
دانند تا بحسن این عقیدت بحکم انّما الاعمال
بالنیّات عند الله همه را نجات حاصل باشد گفتم
هرگاه باعتراف شما حق بجانب یك فرقه از فرق اربعه
است پس بحکم آیه کریمه فماذا بعد الحق الّا
الضّلال طرق ثلثه عند الله در ضلالت باشد
گفت حاشا من ذلك بلکه نجات در چهار منصور
است گفتم اگر معترضی اعتراض کند و بر سبیل تمثیل
گوید که مثلا اگر هفتاد و سه گوهر یکدانه
الماس را در میان هفتاد و سه سنگ بلور براق شفاف
آبدار رنگ کرده باشد و داند که یکی الماس و باقی
همه سنگ بلور است مع هذا هر یکی بتصرف الماس
سنگی متصرف شده خود را مالك الماس بر جوهری
داند عقل کامل و انصاف شامل مخفی نیست که یکی از آن
طایفه مالك الماس و باقی باطل و هرگاه هیچ یك

حقیقت

حقیقت خود را به یقین ندانند پس بطلان هر چهار
اظهر از حقیقت ایشان باشد و یقین که جوهری نا بجوهر
را بقیمت الماس نخرد پس اگر فرق مختلفه را بموجب
عقاید باطله و ظنون عاطله ایشان حق دانیم تکذیب حدیث
نبوی که وحی محض است کرده باشیم و لفظ الّا واحدة
لغو و بی فایده باشد معارض را بهیچ جواب راضی توان کرد
گفت موافق اعتقاد اهل سنت جماعت جواب دادم گفتم هرگز
خصم بدین جواب خورسند نگردد گفت هر کس باین جواب پسند نخورد
نمیشود رافضی خواهد بود و ترا که با طریقه آبای خود سلوك
داری گفتم بنص قرآن مذموم است گفت مگر ما مسلمان نیستیم گفتم
این جواب سؤال من نیست من میخواهم که راه باز آنچه شناسم و طریقی
که حقیقتش ندانم گام ننهم گفت مشخص شد که ترا رافضیان گمراه
میکنند و از عهده مناقضه رفضه تا قیام قیامت بر نمی توان
آمد و هر طالب علمی که با طایفه رفضه در باب مذاهب بحث نماید بهمان
اورد معرض تلف است و اکثر را بلطایف الحیل رافضی کرده اند نعوذ بالله منها

آنگاه یکی از حضار مجلس استفسار نمود که طالب علم ما وجود دانش (چگونه)
بگفته زید و عمر از جاده مستقیم منحرف میگردد گفتند فضیلت (جهت)
اثبات مدعا بر خود دلیلی چند از قرآن و حدیث پیدا میکنند که (حسنیم و)
عقل خیره میگردد و کتب ایشان بسیار مدلل است هر طالب علم که (ذکر)
فی الجمله حدت فهم و ذکا داشته باشد از صحبت ایشان کم [illegible] مبتلا
گفتم هرگاه باعتقاد شما کتب شیعه مخصوص قرآن مدلل است پس بمصداق
آیه کریمه فمن تبع هدای فلا یضل و لا یشقی [illegible] ایشان باشند
بلکه ایشان در نزد اهل سنت کافر مطلق اند که سب و شتم و طعن شیخین میکنند
و لعن ذی النورین و بعضی ازواج طاهرات حضرت سید کائنات را جایز بلکه
عبادت میدانند بمجرد شنیدن این سخن از غایت تعصب [illegible] دم داری
و نهایت رسوخ عقیدت که بان کلاب جهنم داشتم متغیر و [illegible]
شدم و گفتم منشا عداوت این قوم با خلفا [illegible] شدن چه بود گفتند در زمان سابق
ایشان غوغا و جدل بسیار در این موقف [illegible] بحث
کم کردم و [illegible] تمام شب [illegible] اندیشه بیدار بودم و از شکفتن [illegible]
تعجب داشتم روز دیگر که سپهر جلیل [illegible] لشکر شب [illegible] و علم آفتاب چون

چون تمشیر مهر [illegible] از غلاف افق بر آمد سینه را سپر ساخته [illegible] الجنان
روضه ستانم و از آن طرف نیز حریف [illegible] فیروز جنگ [illegible] ملا عبدالعلی [illegible]
همت در میدان مناظره چوگان در آورده بمبارزت مبادرت نمود گفتم [illegible] نسبت
باصحاب کبار [illegible] است که غلو محبت و رسوخ مودت آن حضرات [illegible] نهادی
[illegible] استحکام یافته [illegible] شده و [illegible] تا بمرتبه [illegible] استیلا
و استعلا دارد که استیصال آن [illegible] آیه کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة
و جادلهم بالتی هی احسن ممکن نیست [illegible] شروع در مجادله [illegible] نمود
گفت [illegible] من ذلک [illegible] نسبت [illegible] حرمت [illegible] علمای [illegible] تجویز
[illegible] و سب نسبت [illegible] عوام الناس [illegible] عراق عجم و خراسان
از غایت تعصب [illegible] بعضی صحابه [illegible] ما را [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ما را [illegible] بجلال [illegible]
[illegible] اطمینان [illegible] و الحق [illegible]
[illegible] قولا لینا لعله یتذکر او یخشی و حدیث [illegible] کلموا الناس علی قدر عقولهم [illegible]
و لطافت [illegible] انسانی
بهتر و بیشتر است [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] کلام مجید اشاره لطیف [illegible]
واقعست [illegible] حضرت خیر البشر [illegible] فبما رحمة من الله لنت لهم [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الجمله [illegible]
[illegible] حقیقت مذهب [illegible]
گفت اعتصام ما بعروة الوثقی است که [illegible] مصداق آیه کریمه و اعتصموا بحبل الله
جمیعا [illegible] گفت مذهب [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] مذهب [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] مذهب اول آنکه چون حضرت [illegible]

رحلت فرمودند خلافت بترتیب بدست چهار خلیفه افتاد اول ایشان
ابوبکر و آخر ایشان مرتضی علی ع و هیچ کدام از این چهار خلیفه صاحب مذهب علیحده نبودند
بلکه هر چهار پیرو سنن و رسوم حضرت رسالت پناه بودند چون تمام امر خلافت باعتقاد
اهل سنت بخدمت امیر المؤمنین علی [illegible] کمال یافت [illegible] معلوم شد که طریقه آن حضرت در زمان
حضرت رسالت پناه صلعم بی تفاوت یکیست و در این شک و شبهه نیست با این اعتبار [illegible] امت
که اقتدا بخلیفه چهارم نمایند که امر خلافت باو منتهی شد و پیروی حضرت رسالت پناه صلعم
در آنست و اکر اختراع مذاهب اربعه مخترعه مشهوره با وجود اختلاف روایات کاذبه و انتشار
احادیث موضوعه ایشان اعتماد و احتمال حقیت پیدا داشت چهار خلیفه که هر کدام در زمان
خود خلافت را باستقلال تمام کرده اند و احادیث را از لفظ [illegible] حضرت صادق ع بلا واسطه
استماع نموده بودند بابداع مذاهب اربعه احق و اولی و اجتهاد انسب و الیق بودند
پس هرگاه هیچ یک از چهار خلیفه بر ارتکاب این امر خطیر جرأت نکردند لازم می آید که
ارباب مذاهب اربعه باطل باشند و اما ایشان غیر شارع بنا بر آنکه بر فطنت ذوی العقول
پوشیده نیست که صاحب شریعت بمصداق آیه کریمه فاتبع ملة ابراهیم حنیفا باتباع ملت
مأمور بوده و [illegible] امت خود را نیز بمتابعت ملت ارشاد نموده چنانچه در آیه
دیگر ثابت است که ملة ابیکم ابراهیم و ظاهر است که بنا بر مقدمه [illegible] ان صراط مستقیم
الا اتباعست و اکذا اجداد حضرت مرتضی ع که بمقتضای حدیث صحیح متفق علیه الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة علی اعتماد کلی و مصادر فضل و فراست و وارثان علوم انبیا علیهم السلام
پس لازمست که [illegible] حضرت مرتضی علی ع علوم دینی از ایشان فرا گیرند [illegible] اما
از کجا که ابوحنیفه و غیره متابعت مذهب حسنین نکرده اند که از جهت وفور اختلاف در اقوال
و افعال ایشان با انکه باری تعالی در قران مجید هر جا اختلاف را مذمت نموده بلکه بنحو اتم
[illegible] و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم اختلاف را
بنوع مذمت یاد فرموده و از افتراق نهی کرده و باجتماع امر نموده کما قال جل و علا واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و بر تقدیر تسلیم اکر بر فرض محال بگوییم که ابوحنیفه متابعت حسنین
کرده [illegible] دیگر مخالفت او نموده اند پس بر این تقدیر [illegible] باشند و تبرا از
ایشان لازمست و حال انکه حنفیان هر چهار مذهب را صدق میدانند بخلاف بعضی فضلای
شافعیه که جهت کفر ابوحنیفه کتابی مدلل موسوم بنکته الشریف تصنیف کرده و محمد غزالی که از اجل
علمای ایشانست کتاب ملقب بمنخول تصنیف کرده که [illegible] مشتملست بر طعن و لعن ابوحنیفه
و از جمله عبارات منخول انست که ابوحنیفه هو نعمان بن ثابت الکوفی [illegible] کان یلحن

فی الکلام

فی الکلام و لا یعرف اللغة والنحو والاحادیث ولم یکن فقیها و این هر دو [illegible] اشتهار آنست
که انکار نتوان نمود و در دیگر کتب مذاهب نثر مذمت او بسیار وارد است پس بموجب این حکایت
احتمال غالب انست که مذهب او باطل باشد بنا بر انکه در علم میزان مقرر شده که اذا قام الاحتمال بطل
الاستدلال و اکر تصدیق نمیکنید کتب مذکوره بدست آورده تحقیق نمایید و وقتی که سخنان
معقول و منقول منجر بکفر او شنیدم فی الحال حقیقت حال ضلالت و فساد عقاید اهل
[illegible] یافتم و در جواب مبهوت مطلق شده دست [illegible] کرده سراسیمه از مجلس [illegible]
و شب در آرزو [illegible] که از اندیشه دور و دراز کوتاه کردم و وقتی که [illegible]
و خیال دقیق این طریق تشنه حقیقت بجایی نرسید خود را غریق [illegible] ورطه هلاکت دانسته ناچار
بدرگاه حضرت [illegible] برده نزد بعضی از فضلای مذاهب اربعه تردد نموده چند آنکه
استفسار و استعلام نمودم تردد خاطرم زیاده شد چه از هیچ جا جواب کافی نشنیدم [illegible]
استفسار بعضی مقدمات مبالغه کردم و از ادله عاجز میشدند از طریق مخاصمت در آمده [illegible]
کار میفرمودند از اینجهت غصه عظیم تمام اختصاص پیدا شد آنگاه به شخص عزیزی که از [illegible]
زمان زاده و بصفت انصاف موصوف بود با بنده اختصاص تمام داشت رفته [illegible]
خود را با وی [illegible] ساختم کیفیت احوال مذاهب اربعه و حقیقت حال هر یک استفسار نمودم تبسم
نموده گفت از معرفت [illegible] حاصل گفتم میخواهم که افعال و اقوال ایشان [illegible]
گفت صورت سؤال تو چیست گفتم اهل سنت بکدام دلیل امامت ائمه اربعه را ثابت کرده [illegible]
حدیث استدلال حقیت نموده اند و ابوحنیفه را امام اعظم [illegible] اعتبار کرده اند گفت [illegible]
از خوف ملامت هر کس نمیتوان گفت اما اکر بر کتمان این اسرار قسم یاد کنی ترا بحقایق احوال ایشان واقف
کردانم گفتم [illegible] از این خلجان خاطر جمع [illegible] کن پس [illegible]
ساختم گفت دلیل قطعی بر امامت ایشان از نص قران این آیه [illegible] بود که و جعلناهم ائمة یدعون
الی النار و یوم القیامة لا ینصرون و [illegible] حدیث مکذوب النعمان سراج امتی متمسک شده اند و ابوحنیفه
چون بعقیده فاسده معتقد انست اقدم و اعلم از ان [illegible] بود اعظمش میخوانند و در باب
و ان دو کس دیگر حدیث [illegible] موضوع نقل شده گفتم این حدیث که در باب ابوحنیفه وارد است
در صحاح هست گفت این حدیث [illegible] نیست [illegible] ظاهر [illegible] از غایت [illegible]
وضع نموده اند [illegible] نیست زیرا اکر بر تقدیر صحت آن لازم می آید [illegible] دیگر کرد
[illegible] آن سراج کوشیده مذهب خود را رواج داده اند [illegible] باشند حال آنکه حنفیان هر
چهار را بر حق میدانند گفتم هر گاه حال بر این منوالست پس شما کدام مذهب را اختیار کرده اید گفت
من هر چند در کنه کار ایشان خوض کردم بجایی نرسیدم لاعلاج دم از این گفتگو کشیدم و دین

الحوف انجا ماندم وکار خود را بمشیت حق گذاشتم وچون امامت ایشان بدلیل قرآن وحدیث ثابت
نیست ناچار از مذهب ایشان معدول نموده در جستجوی مذهب حق سعی نمایم امید دارم که خضر
هادی المضلین بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا هدایتی کرامت فرماید
از انمجلس خایب وخاسر برخواستم وفی الجمله اعتقادی که داشتم در باختم قضارا در اثنای راه با یکی
از فقهای اهل نفاق اتفاق افتاد واز او بر سبیل استرشاد سوال کردم که اگر کسی در بعضی از فروع
مذهب حنفی بمذهب شافعی وغیره یا بالعکس رجوع نماید یا حنفی در بعض مسائل تابع شافعی شود چه میشود
گفت اگر چه فاعل این فعل شنیع نزد بعضی آثم وفاسق وواجب التعزیر است اما باستفتاء حنفی تعزیر
زدد چه در این صورت لازم می آید که او تحقیر بعضی کرده وبعضی را بر بعضی ترجیح وتفضیل
داده وتفضیل یکی موجب تحقیر دیگریست واستخفاف علمای اسلام که بر طبق حدیث
انام علیه السلام که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل بمنزله انبیا اند مستلزم کفر است اما حنفی را جائز
که اقتدا به پیشنماز شافعی کند در بعضی جائز است بنابر آنکه شافعی وغیره پیش از آنکه مجتهد باشد مسند
صاحب مذهب ... موافقت بمذهب حنفی میکردند بر خلاف حنفی که او تابع ...
نموده از جهت آنکه اقدم بود گفتم مدعی را در این میرسد که بگوید که هرگاه بمصداق تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض تفضیل پیغمبری بر پیغمبری جایز باشد پس چرا تفضیل عالم بر عالم جائز نباشد بنا بر
مقدمه مذکوره ترجیح مستلزم تحقیر معقول نمیتواند بود وایضا اگر خصم بگوید که چون اعتقاد اکثر
مذهب شما انتقال از مذهبی بمذهبی کفر است پس حنفی شافعی را خود بواسطه انتقال از مذهب
بمذهب مرجح خود ثابت شد جوابش چیست گفت میتواند بود که این حکم در بعد ایشان جاری
باشد چه ایشان هر یک مجتهد عصر وامام وقت خود بودند گفتم را این تقلید اگر معارض گوید که
هرگاه ارباب مذاهب اربعه هر کدام در زمان خود ... میزدند بواسطه ترجیح مذهب
خود حد تنبیح بر مذهب لاحق وسابق میکشیدند پس شما امامت هر کس را از کجا ثابت کرده اید حال اینکه
امام شما است از نام شافعی امامت اخیر وحدوث مذهب ایشان چه هم ندانسته چه جواب او را دفع
کرد بعد از تامل بسیار جواب داد که اگر چه ذکر کرده تمهید جواب این مقدمات نقش بر آب زدن
از کاوش تو اینقدر معلوم کردم که تو مذهب شخصی عادی و بهیچ طریق ثابت ... نظر که
استفسار این مسایل را هیچکس ... که حمل رفض تو خواهد کرد وفتوی بر احراق تو خواهند
فاتقوا فی الله انا صحین روز دیگر که عین الشمس عیون کوکب نیره ساخت جهت اقتباس انوار
بخدمت افتاب عالیجناب یعنی مرشد خود حاضر شدم استفسار نمودم که هیچ دلیل قطعی بر کفر
نفاق وبغی وشقاق ابوحنیفه وبطلان مذاهب ثلاثه اربعه دارید گفت بسیار و بشمار از آن جمله
امر ایشان بمنکر ونهی ایشان از معروف که از بدلیل قرآن صفت منافقان است کما قال جل وعلا
المنافقون والمنافقات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمنکر وینهون عن المعروف گفتم تفصیل اجمال
چیست گفت اما بیان امر بمنکر آنکه نزد ابوحنیفه اگر شراب را جوشانند مرفوع الحرمة والنجاسة میکردد
وزنان را بعقد ربستن حلال دانسته چنانچه در اکثر کتب معتبر حنفی وغیره مسطور است وشک

گفتند که نعوذ بالله شخصی زنا کند ودختری از آن زن زند
وطی که پیش از آنکه او را بعقد آن شخص در آورند وبا
دیگری واقع شده باشد بهم رسد آن شخص را میرسد
که آن دختر را بعقد در آورد زیرا که از او میراث
نمی برد ونیز بقول ابوحنیفه اگر مغربی دختر مشرقی
را بخواهد وپنجاه سال در مغرب در حبس بماند
چون خلاص شد بمشرق آمده در خانه زن در آید
واو را اولاد واطفال بهم رسیده باشد همه در نسب
متعلق بآن مرد میتوانند واز او میراث میبرد زیرا که این زن
هر چند که روی شوهر خود ندیده مع هذا حمل کرد
در اینصورت مسلمانی نمیرسد که از زن را متهم بزنا شده
قذف کند بلکه بنا بر حدیث ظنوا المؤمنین خیرا دل
خود را راضی باینمعنی کند که شاید در عالم منام خالی
از اضغاث احلام در حالت احتلام از شوهر خود آبستن
شده باشد ونیز بمذهب او اگر کسی در سفری بوده باشد

و دو کس بفوت او گواهی دهند پس زنا و شوهر دیگر کند
و از آن زن فرزندان بهم رسند و بعد از آن شوهر اول بیاید
آن فرزندان هم از شوهر اول‌اند و از او میراث می‌برند و از
ایشان میراث میبرد و ایضا اگر کسی کرباس یا جامهٔ کسی را
دزدیده باشد و رنگ کند یا گندم دزدیده آرد کند صاحب
کرباس و جامه و گندم را نمیرسد که مال خود را از دزد طلب
کند و اگر با دزد مذکور بهر این معنی نزاع کنند و کشته
شوند خون ایشان هدر است و اگر دزد کشته شود
شهید باشد زیرا که از اجناس جنس دیگر شده و نیز شرب
نبیذ را مباح میدانند و حال آنکه سکر و مستی از زیاده
از خمر است و در حدیث صحیح صریح وارد است که کل مسکر
خمر و کل خمر حرام و نیز وضو ساختن به نبیذ را تجویز
کرد و ایضا نماز گذاردن با جامه از پوست بسمه بر عذره یا
جایز میدانند و غسل و غیره را بی نیت جایز میدانند و معنی
تکبیرة الاحرام و معنی یک آیه در عوض فاتحه و سوره مجزی

ادا

میدانند و علماء مذاهب اربعه با وجود مشاهدهٔ این
قبایح اعمال و ذمایم افعال تعصب را بغایه رسانیده
اند با امامیه بنا بر عناد دارند که از شرح مستغنی است
از آن جمله غزالی و متوکل که از مقتدایان شافعیه اند
گفته اند که یستحب التسطیح فی القبر لکن لما صار شعار
الرافضة عدلنا عنه الی التسنیم و از زمخشری که از علماء
ائمه حنیفه است در تفسیر هو الذی یصلی علیکم و ملائکته
گفته که بمصداق هذه الآیه یستحب ان یصلی علی آحاد
المسلمین لکن لما اتخذه الرافضة ذلک فی ائمتهم منعناه
ابن حجر شارح بخاری نیز از عبادت در منع توجه السلام
علی آل رسول الله ذکر کرده و مؤلف هدایه که فقیه حنفی
است گفته ان المشروع التختم فی الیمین پس بر ضمایر
فیض مظاهر اولوا الالباب مخفی نیست که امام باید که رافع
با امامت موسوم ساخته بنای ملت را اساس چهار
شریعت نهند و در اصول و فروع باهم مخالف باشند

والیمین لکن لما اتخذه الرافضة عادة صار التختم فی الیسار

در احکام الهی بزعم یکدیگر فتوی دهند و در قواعد شرع
محمدی ع متابعت هوای نفس ناقص و عقول فاسده خود
نمایند و سنت تفرقه که بحکم ولا تفرقوا حرام و نامشروع است
در میان امت اعلا زنند و ایشان را سرگشته و گمراهی
نموده از طریقه مستقیم آنحضرت ع دور اندازند
و با کمال گمراهی و فسق و بغض و خصال ذمیمه در علم
علم و فقاهت امام امت شوند و هر ذی عقلی میداند
که چون طایفه را معتقدا بهم رسد و باعث منازعت
و مخاصمت شود و فسادهای عظیم رو نماید پس فاسد
امامت معکوس شد جمعی که بمجرد دعوی امامت
هر یک از اینها طلب امامت جهد نکرده ایشان را امام
و مقتدای اسلام و پیشوای خود دانند بر خلاف آیه
ولا تتبعوا السبل متابعت مذهب ظاهر البطلان ایشان
بر خود لازم دانند خالی از جهالت و غفلت و گمراهی نخواهد
بود اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا و اولئک هم

الغافلون چون سخن مرشدم رحمه الله باینجا رسید
گفتم اگرچه ایشان در بعض فروعات اختلاف دارند
اما در اصول هر چهار با هم متفق اند گفت نه چنین
است بلکه در اصول نیز مثل فروع اختلاف دارند زیرا
که احمد بن حنبل باعتراف شهرستانی صاحب کتاب
ملل و نحل از جمله مجسمه است و در معرفت باری تعالی
چنان است که حق تعالی از سر تا سینه مجوف است و از
سینه تا پایین همه گوشت و مصمت مولف مجلد
و نیز در تفسیر آیه الرحمن علی العرش استوی میگوید
که حق تعالی چهار انگشت بالاتر از عرش نشسته
بنوعی سر زانوی او از عرش گذشت و ایضا در تفسیر
آیه کریمه یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود حین
بیان کرده که چون روز قیامت حضرت فاطمه ع در زیر
عرش از برای فرزند خود دادخواه شود حق تعالی ساق
پای مجروح خود را که چیزی چوبی بالای آن بسته باشد بان حضرت

هد
ظاهر خواهد ساخت چون بحضرت فاطمه خطاب خوا
رسید که زخم تیر است که نمرود بقدم من انداخته بود
وساق پای مرا مجروح ساخته واین زخم را با قدرت
کامله خود به نکردم وچنین بسته نگاه داشتم تا امروز
نشان نودهم که هرگاه من از غلو قوم خود این قسم ازاری
کشیده باشم اگر بر فرزندان تو از امت پدرت آزاری
رسیده باشد باکی نیست سهل است ونیز نقل نمود
که خدای تعالی را درد چشمی عارض شده بود ملائکه بدیدنش
رفتند فهمیدند که گریه بسیاری که در طوفان نوح کرد
باعث این شده ونیز روایت کرده اند که حق تعالی هر شب
جمعه بر خر مصری سوار شده بصورت پسر مقبولی نزول
تعالی الله عن ذلك وعما یقول الظالمون علوا کبیرا اما چون
بنده این حکایات از مرشد خود شنیدم بنا بر آنکه سابقا بر
بعضی از فضایح اعمال سه مغنی مخبر بودم تکذیبش نکردم
لیکن چون مذهب حنبلی مطلع نبودم در ین مقام ما

تصدیق نکردم وبحث را بوقت دیگر انداخته برخواستم
وبجانب خود شتافته سر بجیب تحیر و تفکر فرو بردم
ناگاه بمصداق اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه طالب
علمی از نواصب کتابی را استکتاب میکرد وبر طلبه تقسیم
نموده از عالم اشنایی بتحریر یك جزو کتاب از قضیر تمنا استعانت
نموده بود چون شروع کردم در حاشیه آن این
عبارت دیدم ظاهرا جهت مناسب مقام تقریبی بود
که قال الامام فخر الرازی فی الرسالة المعمولة لتفضیل
مذاهب الشافعیة ان احمد بن حنبل کان فی نهایة
الانکار للمتکلمین فی التنزیه ولما کان فی غایة المحبة
للشافعی ردعت المشبهة انه کان علی مذهبهم ثم الکلام
وقال صاحب الملل والنحل ذهب ابو عبد الله محمد بن
کرام علی ان معبوده علی العرش استقر استقرارا وعلی
انه بجهة فوق دائما واطلق علیه اسم الجوهر لانهم
حملوا آیات التشبیه علی ظواهرها وقالوا ان الله یجوز علیه

المصافحة والمعانقة وان المخلصين في الدنيا يعانقونه
في الدنيا قال داود اعفوني عن الفرج واللحية واسئلوني
عما وراء ذلك وقد صرح الشهرستاني في كتاب الملل و
النحل عن بعض اهل السنة قالوا معبودهم صورة ذات
اعضاء وابعاض فيحكي الاشعري عن محمد بن عيسى
انه عن نقل الجهمي انهم جاوزوا على ربهم الملابسه
والمصافحة والمعانقه في الدنيا والاخرة ويعلم من
كلامه صاحب الملل والنحل في موضع اخر ان الحنابلة
مشاركون معهم في بعض التشبيهات وقد ذهب في المواقف
القول بالجسمية الى مقاتل سليمان والكراهية وغيرهم والكرامية
وقال صاحب المواقف انهم قالوا انه تعالى مركب من
لحم ودم انتهى چون عبارت ملاحظه كردم هوش
از سرم رفت و پريد صبح نزد پيش عزيزي كه سعي
واد عمر عزيز خود را صرف سياحت كرده با قبايل هر قوم
وانس گرفته و با بنعتاد سر كرده معاشرت نموده بود

رفته با قبايل احوال استفسار سكنه هر ديار و ابناء
روزگار و اقطار اقاليم ربع مسكون نمودم و از هر دري
سخن پيوستم تا باينجا منتهي شد كه در اكثر بلاد روم
وشام با آنكه مردم اهل سنت و جماعت اند شريف
و وضيع ايشان بفعل شنيع لواطه مشغول اند و
قباحت اين قباحت بر طبيعت ايشان بمرتبه مستولي
شده كه صاحب عقل و شعور بجانب انعيان برداشته
و در بعضي امصار جانب مصر و شام و اطراف مغرب زمين
كه مذهب مالكي و حنبلي بيشتر رواج داده گوشت بچه
سلك زياده بر گوشت بزغاله اعتبار داده و بر
پشت بام هر مسجدي خودي و علفي تعبيه نموده اند و
ميگويند هر شب جمعه خدا بر خر مصري سوار نزول
مي كند شايد كه خر خدا ازين جو و كاه علف بخورد و في
كه مقالات بيغرضانه اين مرد را با عبارت آن مرشد
كامل سنجيدم مشابهت تمام داشته واقوال ايشان شاهد

[illegible]

مقال او بود بحکم الجزع تذل علی الغذیر هر چه ان
غفران پناه گفته بود قبول کردم روز دیگر که مهر
سپهر چون دلیل روشن چهره نما گشت وغبار
خواب غفلت از چشم خلایق فرو شست بخدمت ان
معدن فضل رفتم واز سرگذشت مقدمات گذشته
وانصاف خود مخبر ومسرورش ساختم گفتم بعد ازین
مقدمات دلیل دیگر بر ابطال مذهب ایشان
جواب داد که چون هر چهار مفتی در اصول وفروع احکام
وارکان شریعت خیانت نمودند وخلافت را از حد
اعتدال گذرانیدند واز جاده شریعت دور
افتادند اکثر خلایق را از طریق هدایت بر سبیل ضلالت
وغوایت کشیده حتی اینکه در حلیت وحرمت لحم
وحوش وطیور برخلاف یکدیگر فتوی داده اند ازین
جهت تصورات باطله ایشان تمام رسوخ یافت
وامتیاز حق از باطل از میان برخاسته اگر بطلان مذاهب

اربعه بخبر عمر وطریق مبتدعه ایشان از اخبار واحادیث
موضوع متفق ومستنبط نمیشد هر اینه عامه خلق
سرگشته تیه ضلالت نمی بودند الحمد لله والمنه
حضرت باری جل علا دیده بصیرت ما را بکحل جواهر
یهدی الله لنوره من یشاء منور ساخته گفتم علمای
اسلام را بضلالت منسوب کردن جرات عظیمست حال
آنکه حضرت باری بخوف وخشیت علما گواهی داده
فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء گفت سلّمنا اما
طبقات علماء اسلام بنا بر کلام ملک علام منقسم
بر سه قسم اند قوله جل وعلا ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات گفتم اصناف ثلثه مذکوره
را چگونه میتوان از یکدیگر فرق کرد گفت بموجب
حدیث نحن نحکم بالظاهر از افعال واقوال هر یک
میتوان کرد گفتم تمیز نزد عقل وفهم ما متعذرست

چه ممیز کسی مباشد که از چهار فقیه افقه و خارج
این چهار باشد گفت نه باعتقاد اهل سنت هر چهار
فقیه جایز الخطا بند گفتم بلی گفت پس احتمال
میرود که ظالم لنفسه باشند گفتم اگرچه در نفس الامر
هم چنین است اما ایشان اهل اجتهاد بودند وراى
ایشان معتبر است و بر تقدیری که مجتهد در اجتهاد
خطا کند یك ثواب دارد گفت نه اجتهاد مفید ظن
است گفتم بلی گفت پس ان بموجب ان بعض
الظن اثم مذموم است و بموجب ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا از حق مستغنی است و ظنی که حضرت باری
از اثم یاد فرموده حسن و ثواب دانستن از خلاف
قرانست و حال انکه حق تعالی مذهب جایز الخطا در قرا
عزیز چندین جا ذکر کرده مثل قوله تعالی الذین
اتیناهم الکتاب یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون
الحق وهم یعلمون و یکتمون الحق وانتم تعلمون

ویعرفون نعمة الله ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون
واشباه ذلك مما لا یمکن انکارها گفتم از کجا
معلوم میشود که در بحث اجتهاد خطا کرده اند
گفت نه بمصداق وما اتیکم الرسول فخذوه و
ما نهیکم عنه فانتهوا بر امت پیغمبر واجبست که
هرچه انحضرت ایشان را امر کرده بکیرند و
از انچه نهی کرده ممنوع شوند گفتم هر که معتقد
خلاف این معنی باشد کافر مطلق است گفت پس
اسان ترین دلایل و عام ترین حجج بر اثبات کفر هر چهار
انکه چون باتفاق اجماع مقرر شده که هر کس چیزی
حلال را حرام داند یا بعکس نزد جمهور کافر است پس
گوییم هر جنس حیوان از وحشی و طیور و بری و بحری
و هر قسم که در دنیا هست نزد شارع از دو حال
بیرون نیست یا ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم
ایشان را اختلاف و نزاعی که درین باب واقع است مستلزم

کفر هر چهار است و بعضی لحوم و نزد شافعی حلال
است و نزد مالکی مباح است حنفی از حرام میداند
و بعضی چیزها که پیش حنفی حلال است نزد احمد حنبلی
مکروه هست و شافعی و غیره برخلاف آن قایل شده
اند و نیز در باب طهارت و نجاست اشیاء
عکس یکدیگر قایل شده اند و فتوی داده اند
زیرا که جایز الخطا بودن نفس الامر برخلاف
هر چهار باشد ثابت میشود و از کجا که هر
چهار بر حق‌اند و حال آنکه حکم متعدد نیست و
عقل هم تجویز نمی‌کند که مثلا دو شخص نقیض
یکدیگر گویند و هر دو در قول خود صادق
باشند فکیف چهار کس گفتم قول اینمعنی نمودم
اما دلیل صریح بر کذب دعوی امامت ایشان چیست
گفت اما شخصی در مسائل ضروری خود آگاه نباشد
و در جواب عاجز آید از فتوی خود مگر رجوع بدیگران

نماید امامت او را می‌شاید گفتم نه گفت پس ابو حنیفه
در اکثر مسائل مثل دخول خنثی در جنت و روستجبان
و غیر ذلک باعتراف اهل سنت ساکت و عاجز شده
و توقف کرده است و بعضی لحوم را بعد از فتوی تحلیل و
تحریم نموده و از قول سابق خود منحرف شده مثل لحم
بغل و غیرها گفتم بر این تقدیر لازم می‌آید که اتباع
هر چهار کافر بوده باشند گفت بد سهی اول است که
هر گاه از جمعی از جانب الله باطاعت پیغمبر و خلفاء آن
حضرت بحکم آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم باطاعت مامور باشند و اطاعت
ایشان بالکلیه قطع نظر نموده و اقتداء مذاهب اربعه
مخترعه بر خود واجب دانسته باشند لاجرم کافر باشند
گفتم هر کدام مستند اند بحدیثی از احادیث که از
حضرت خیر البشر بایشان رسیده باشد گفت لازم
است که اگر چهار حدیث تخالف اللفظ و المعنی بایشان

دسیده باشد ازانجمله هریکی که با قرآن موافق باشد
صحیح دانند واگر هیچکدام موافقت بقرآن نداشته
باشد هر چهار — بمصداق حدیث صحیح صریح
فاضربوا بکتاب الله فما وافق بکتاب الله فخذوه وما
خالف فارفضو غیر صحیح باشد پس بالضرورة ثابت
باشد که دعوی فقهای اربعه باطل است واتحاد
ایشان را اعتمادی نه شاید گفتن که درین هشتصد
سال مذاهب ایشان رواج دارد ودر تمام ربع
مسکون شیوع یافته هیچکس بمقدمات قباحت
اعمال وشناعت افعال ایشان مخبر نشده گفت بعضی
از علماء سابق از عبارت منقول ظاهر شد ابو محمد حنفی حنیفه
در بحث فرایض میگوید اقوال شافعی دلالت برآن دارد
که او بعلم فرایض قلیل البصر بوده علی هذا القیاس یکدیگر
را مطعون می دانند وجمعی پیش نظرت دربلیه تقلید
مانده در نظر کرده هیچ بطبق که همه فمن زین له سوء

سوء عمله فرآه حسنا زینت ایشان زیبا مینماید انگاه گفت من خیلی تعجب دارم از اکرها عقد
اهل سنت ایشان و شکر ابو حنیفه زیاده از مرتبه جلیل القدر حضرت خیر البشر است گفتم از کجا گفت از آنکه در اوا
المستقیم آنحضرت مسائل کامانند و سبیل صحیح التوسیع نه مسائل است که استوار دارد فقها در باب انشا
الطبع این بیت از کتاب بوستان بحکم گشته سید نه از لات و عزی برآورد گرد که تورات و انجیل منسوخ کرد
از راه ستم مرتبه گفت که با شیخ سعدی از ظهور ارباب مذاهب اربعه چندین سال است واگر نه در این مقام میشد و دیگر
دین آنحضرت این بود و ما نند گفتم ای بهم این بحث خالص است چه بر شیخ دین وقتی مسادق آید که از اجتهاد
ازعهد ائمه از جمل نه رامنح نمود باشند و حال آنکه ایشان بوسته ترویج دین حق کرده است اگر سلیم جمله مقام
وانست آنجناب را با مسائل اوامر ونواهی ترغیب و تحریص کرده و تنبیه میبیخ در نواهی وفنا میشود در حقه جمیلی
این آیه را تلاوت کرد که الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا
بآیات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا
واتخذوا آیاتی ورسلی هزوا گفتم این آیه در حق کیست گفت در حق جماعتی که بجز نسبت داده و گفت کفتی اف مرگز
وکفر ایشان بمصداق آیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ثابت است
در احکام صوم و صلوة و حج و زکوة وغیره برخلاف ما انزل الله حکم کرده باشند است که حکمه گفت آیا چه
هم در حالت حدث نماز فریضه را تجویز فرموده نه گفتم حاش لله که این اعتقاد داشته باشد بلکه ائمه برای اجتماع
حرام است گفت پس چرا شافعی بخلاف اجتهاد ابو حنیفه مسئله شرط از بدن ناقض و ضو نمیداند هرگاه اعتقاد امام
شافعی که مس ناقض است و نماز گزار در حالت حدث بالاتفاق کفر است وجواز آن با وجود این قدر ناقض
بحقیقت مذهب او قائلید قائل بدو مل یک حکم دارد و جمع بین النقیضین باطل و محال است پس بر این
لازم میآید که نزد ما کفر واسلام وحلال وحرام وحق وباطل وعالم وجاهل وطهور وحدث واعمی وبصیر واهل
وسعیر مس در یک شیئه خانکه علیم ساخته در صد بیهاشاره لطیفه انیمهنزاد در تصنیف ابو حنیفه اولیا
راه دین بر حمله یک ایسان کرد کفر ودین بر ما یکسان کرد حال آنکه علم است وانچه بحیر
بدلائل قطعی ثابت است قوله تعالی لا یستوی الخبیث والطیب و هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون وهل یستوی الاعمی والبصیر ولا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة
وما یستوی الاحیاء ولا الاموات وغیر ذلک پس هذا ابو حنیفه و منور حنبل و غیرهما رابه نیت مجزی میداند
ونزد شافعی باطل است وشافعی بسمله را جزو فاتحه میداند ودر نماز بجهر بسمله را سنت دانسته وابو حنیفه
مکروه دانسته اند و نیز شافعی آمین گفتن را واجب میداند وابو حنیفه بعد از اختتام فاتحه آمین را استحبا

و عجب که ابوحنیفه با بعض هم که باتفاق اجماع شیعه است که قرائت سوره را بعد حمد واجب دانسته [illegible]
بیفزاید که باتفاق و اجماع و نص قرآن تجویز کرده و سنت نبی را نسخ کرده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الکافرون [illegible] و ایضا [illegible] تسبیحات رکوع و سجود و رفع الیدین و قنوت و [illegible]
را [illegible] ابوحنیفه تجویز نموده و احمد حنبل بخلاف [illegible] فقیه فرموده که امام را نشسته نماز گذاردن جایز است
چنانکه [illegible] نشسته باشند و ماموم را بعذر [illegible] جایز نیست گفتم [illegible] مختلفه [illegible]
گفت [illegible] از اکابر محدثین اهل سنت است [illegible] صحیح روایت کرده که ان النبی [illegible] قنت فی صلوة [illegible]
بالقراءة قبل الرکوع پس [illegible] معلوم شد که ایشان [illegible] بلکه بتبعیت [illegible]
خود میکرده اند چرا ابوحنیفه قنوت را بدعت میداند و شافعی بعد از رکوع سنت [illegible]
که هر چهار مذهب [illegible] بوده باشد و الا لازم آید که آنحضرت جمع کرده باشد بین النقیضین [illegible]
و اخبار مختلفه [illegible] روایت کردن بعینه تصدیق نمودن [illegible] را که آنحضرت [illegible]
کمال سفاهت و جهالت [illegible] خطاب یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون میکردند [illegible]
[illegible] لازم می آید که باعتقاد اهل سنت آنحضرت [illegible] و دوام [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] بلکه استغفرالله قرآن را [illegible] از قبیل نفس خود [illegible]
قرآن را موافق [illegible] تنزیل [illegible] و سلم النبوات [illegible] آیه کریمه و لو کان
من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا [illegible] والحمد لله
والمنه که قرآن مجید مکذب [illegible] قوله تعالی قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع
الا ما یوحی الی [illegible] باعتقاد [illegible] آنحضرت [illegible] حکم [illegible]
[illegible] بر این تقدیر استغفرالله کلام آنحضرت [illegible] وثوق [illegible]
که آنحضرت [illegible] مامور بوده اند [illegible] بخلاف [illegible] عمل بوده [illegible]
[illegible] گفتم این معتقدات [illegible] است [illegible] افاده فرمایید گفت [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
گفتم [illegible] مجتهد بوده اند و هر کدام مسائل [illegible] اسلام را از قرآن استنباط نموده [illegible]
المومنین [illegible] اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم [illegible]
این مسئله [illegible] استفسار فرمایید گفت عمره و حج تمتع [illegible]
الحج [illegible] و اعلموا انما غنمتم

من

من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین بر ذمه امت آنحضرت واجب [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] تحقیق [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] جواب چند [illegible] شنیدم که [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] احکام [illegible]
[illegible] اهل اجتهاد [illegible] لازم [illegible]
[illegible] بقیاس [illegible] اول من قاس ابلیس [illegible]
[illegible] العلماء ورثة الانبیاء [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] اجتهاد موجود بوده [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] مسائل [illegible]
[illegible] قیاس [illegible] گفتم [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] قیاس [illegible] قیاس [illegible]
[illegible] قیاس [illegible]
[illegible]
[illegible] ازبان آنحضرت [illegible]
[illegible] علما [illegible] کالانبیاء [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] باتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible]
این [illegible]
[illegible]
[illegible] کمثل العنکبوت اتخذت بیتا [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] کردم [illegible]

مطلق گردید [illegible]

برسادت استیلا یافت و چشمه مهر چون آب حیوان از ... صبح ... را [illegible] خواب غفلت را
بیدار ساخت ... و از حسن آن حضرت راه ... شتافته ... که ... از جام ...
و جام خود ... بسر چشمه حیات ابدی رسان که امروز ... [illegible] ... از دوام
... مذهب ... که مذهب ... [illegible]
... [illegible] ... فرموده ... [illegible] ... فرموده حجیت
مذهب اثنا عشری را بآیات ... انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و دیگر آیات ... بیان فرمود ... [illegible] ... فرمود که ... قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ... طریق ... محبت ... آل
و عناد و عداوت دشمنان ایشان که خلفا ... [illegible] ... محبت
ائمه اطهار ... قبول کردم ... [illegible]
امور ... حضرت رسول ... [illegible] ... آل ... غصب کردند
و ... که شخص مخالفت نموده ... [illegible]
با دوست ... [illegible] ... صدق دعوی محبت ائمه معصوم
... [illegible] ... دعوی دوستی ... [illegible]
... [illegible] ... آل ... [illegible]
... [illegible] ... من ... [illegible]
یافته ... [illegible] ... الوثقی ... [illegible]
اهل بیت ... الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
اقدام نمودم ... [illegible] ... مشغول شد
سجده شکر ... [illegible] ... دلالت بر حقیت ...
حق ... [illegible] ... ذکرش ... [illegible]
... حدیث ... [illegible] ... حدیث اول انکه
قال رسول الله ... انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و اهل بیتی
و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض حدیث دوم مثل اهل بیتی مثل سفینة

نوح

دلالت بر عموم مسلمانان دارد گفت چون فقرات ثا
لاحقه عطف بر فقره سابقه که ذوی القربی است
واقع شده لاجرم در تحت حکم سابق داخلند و بر تقدیر
تسلیم چون تعمیم لفظ آیه مسطوره مفید انست که
این حکم در مسلم و مشرک و غیرهما جایز باشد و اختصاص
بطایفه دون طایفه نداشته باشد و این مستلزم خرق
اجماع اهل اسلامست مساکین و یتامی مشرکین
خارج این حکم اند و مسلمین بنا بر شرف اسلام باین
مخصوص اند پس اگر شرف قبایل اسلام که ورثه حضرت
خیر الانام اند و از سایر خلق ممتاز اند باین عطیه
عظمی اختصاص داشته باشند منافات ندارد بلکه
اگر در وی ایشان تحقیق سابق دانست و الی خواهد
بود گفتم که حضرت رسالت پناه صلعم در زمان خود غنایم
را بچه طریق و کدام دستور قسمت می کردند گفت
آنحضرت بعد از فیصل معرکه کار زار استحضار غنایم

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ... [illegible] ... المودة فی القربی ... [illegible] ... مذکوره دلالت ...

کتنا ر نموده از هر جنس متاعی که اسم شیٔ بر آن اطلاق
باید پنج یک جدا کرده ثمّه را بنفس نفیس خود بر
غازیان لشکر اسلام تقسیم می نمودند و خمس از آن
نیز بامر الهی شش حصّه نموده سه سهم را خود منصرف
میشد و سه سهم دیگر بر یتامی و مساکین و ابناء
السبیل بنی هاشم متفرّق میساخت و در عوض
زکوة و تصدّقات که بر بنی هاشم حرامست باتفاق
و زمخشری که از اکابر اهل سنت است در تفسیر کشاف
از ابن عبّاس نقل کرده که در زمان حیات حضرت رسول
خمس را بر شش قسم نموده از برای خدا و رسول دو سهم
و از برای اقارب او یک سهم و از برای یتامی و مساکین
و ابناء السّبیل ایشان سه سهم و بعد از وفات آن
حضرت ابو بکر از سه قسمت کرده و باقی خلفا نیز چنین بعد از او
میکردند یعنی سهام خمس را از ... و مساکین
و ابناء السبیل بنی هاشم باز داشته خمس را اتمام و کمال

ضبط میکردند و این معنی موجب پریشانی و رنجش
و مادّهٔ نزاع و کدورت اهل بیت علیهم السّلام شد
و وضع منع خمس از آن رسول ظاهر نیست و نیز
صاحب صحیح بخاری از جبیر بن مطعم روایت کرده
که گفت رفتیم من و عثمان بن عفان بسوی رسول
خدا و گفتیم یا رسول الله بنی عبد المطلب را خمس
دادی و ترک ما کردی و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب
بمنزله واحدیم آنحضرت فرمودند انما بنو المطلب و
بنو هاشم شیء واحد یعنی بنی عبد المطلب و بنی
هاشم بیک منزله اند و شما را با ایشان نسبتی
نیست و این حدیث دالست بر افضلیت ایشان
چه کلمه انّما مفید قصر و حصر است پس بنص
این حدیث بنی عبد المطلب و بنی هاشم بشرف کرامت
از سایر صحابه ممتاز باشند و مؤید اینست آنچه در
کتاب انیس المعتدین از انس بن مالک مرویست که فا

رسول الله نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد یعنی ما
خاندانیم که قیاس نشاید کرد با ما هیچکس را و بنص این
حدیث اهل بیت علیهم السلام نیز در مرتبه بر همه
سرافرازند اگر ایشان با سایر خلق یکسان می بودند
خدا و رسول صدقات و زکوة که چرک دست و مال
مردم است بر ایشان تحریم نمی فرمودند ان الصدقة
لا تحل لی ولا لاهل بیتی چه خدا تعالی ایشان را از
جمیع الارجاس بالذکر جدا نموده است پس باتفاق و
اجماع کافه اهل اسلام صدقات مفروضه بر بنی
هاشم حرام است و خمس را که بار تعالی و تقدس بر ایشان
حلال کرده اند از برای جهت وجه دلیل بعد از
رحلت آن ... سرور از اولاد کرام و احفاد عظام
آنحضرت قطع کردند بحسب شرع و عرف از فتوت و
مروت دور بود و چون باعتراف علامه زمخشری
و صاحب صحیح بخاری و غیرهما خلیفه اول خمس را بجای

ما اهل بیت النبی مقوم ساخت و تا امروز در اکثر مذاهب
بهمان طریق معمول است و این معنی بنا بر مخالفت آیه
و ما آتیکم الرسول فخذوه و بموجب حدیث صحیح
متفق علیه من سن سنة سیئة فعلیه وزرها و من عمل بها
الی یوم القیامة ظاهر تر است در آنکه خلیفه در
وظایف ازواج آنحضرت خصوصا عایشه و حفصه
افزود و غریب تر آنکه برای خرج یومیه خود نیز از
بیت المال که مستحقین آن بنص قرآن و احادیث
صحیحه معین اند و خود از آن جمله نبود بی وجه شرعی
مبلغی تعیین نمود بخلاف لا اسئلکم علیه اجرا از
جوانب خلافت نامید و حال آنکه وجوه حصول بیت
المال از هیچ مر نبود زکوة و جزیه و اقسام غنایم
و میراث کسی که میراث نداشته باشد اما خمس
حق بنی هاشم است بمشارکت احدی و مستحقین
زکوة بحکم آیه انما الصدقات للفقراء و

المساکین والعاملین علیها والمؤلّفة قلوبهم وفی
الرّقاب والغارمین فی سبیل الله وابن السبیل این
طایفه اند وجزیه حق همین هشت طایفه اند و
بر غیر ایشان حرامست وغنایم بعد از اخراج خمس
حقّ مجاهدین فی سبیل الله است ومیراث کسی که
وارث ندارد حق فقرا و مساکین وعجزه وعجایز و
مسلمین آفاقیست ومعلومست که خلیفه از اصناف
مذکوره نبود پس هرگاه او با وجود سلام استحقاق
شرف در اموال حقوق طوایف انام بر نفس خود و
اقوام خود گوارا کرد وفرزندان وخویشان رسولم
وسایر بنی هاشم را که مودی این خاندان ومحبان
دودمان عظیم الشّان بر ذمّه ایشان واهل اسلام
بمصداق آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی ثابت ولازمست بی حجت وبرهان از اموال
خمس که حضرت ذو الجلال بر ایشان حلال نموده ورسول

پیوسته بر آل خود قسمت فرموده اند ندانم که خلیفه چرا
ایشان را محروم داشت با وجود علم بر آنکه تاکید و
اهتمام الهی در رسانیدن خمس باهل استحقاق در
مرتبه ایست که در ذیل آیه غنیمت میفرماید که
خمس را بمستحق آن برسانید که ان کنتم آمنتم بالله و
بما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان غفلت کرد چون
این نغمه مخالف از سروش غیبی هوش این جوارش
جا لبنوس کردم از تاثیر حرارت اجزای حاره آن نوش
دارو دیگ دلم در جوش وجان خوارج در خروش آمد
دود دل اندما غم صعود نموده جود غم دست ستم
بتاراج عقود نقود دم بر گشاد وانش بی داد در نارو
پود وجود دم بر کشاد خون اعضاد مورث معهود دم
در انداخت لشکر حواس ظاهر و باطن صبر و سکون
را مقدمة الجیش نموده افواج اشک از هفت حصار
چشم بیداد بمدد طلبید امواج بحار در بهمن ویباد

مانند ابر طوفان باد بر قلب آتش تعصب ریخت دماغ
از دود کار نارعنا دبر آورده شخصی عادل انصاف مآل
را بر کشور دل حاکم ساخته آشفته دماغ از آن جمع
برخاسته از غصه عمر گرانمایه که بضلالت گذشته
بود چون نان و آب بر من تلخ و عزم امر سلخ
گشته بروز دیگر کتابی از کتب فقه اهل سنت
بدست آورده که تفحص مقدمه خمس نمودم ظاهر شد
که فقهای اربعه را اتفاقست در آنکه در زمان حضرت
رسول ص خمس غنایم بشش سهم مقسوم می‌شده چنانکه
سابقا سمت تحریر یافت اما بعد از وفات حضرت ص در
تقسیم در آن اختلاف دارند اما ابوحنیفه تمسک بفعل
خلیفه اول قایل به سه سهم شده و مستحقین آنرا
غیر بنی هاشم میداند چنانکه در عبارات کشاف مفهوم
شده و اعتقادش آنکه سهم پیغمبر تا قید حیات بود و از
خمس حقی داشت و بعد از وفات آن خاتم انبیا حق او

ذوی القربی ساقط شد و میگوید که فقرای بنی هاشم
را وقتی که از فقر و فاقه مضطر شده باشند اگر از خمس
سهمی یا از صدقات و زکوة نصیبی بدهند باکی
نخواهد بود اما در ذکور و اناث ایشان بالسویه
قسمت کنند و عجب‌تر آنکه زمخشری درین مقام در
حاشیه آن کتاب عند ابوحنیفه باین نحو نوشته
که هرچند از نسخ معتبره مستفاد میشود که چون
ابوبکر خمس را از اولاد رسول ص و سایر بنو هاشم
قطع کرد وجه معیشت اهل بیت منحصر در آن بود
هرچند پیش خلیفه الحاح و زاری کردند مفید نیفتاد
پس بخشونت پیش آمده اند و تلاش بسیار کردند از
پیش نرفت و کسی بحال ایشان نپرداخت اگرچه
بحسب ظاهر این قسم سلوک برطبق آیه والذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا
بهتانا و اثما مبینا با جمیع مؤمنین سیما اهل بیت.

قبیح مینماید اما بموجب حدیث ظنّوا المؤمنین خیرا
ما را نمیرسد که او را مطعون دانیم شاید او مصلحت
دین در این دیده باشد هرچند سرّ این معنی بر ما منکشف
نیست اما فعل او ما را اسناد است بنده را بالهام الهی
از این عبادت یقین بسفاهت و شقاوت این قوم
شده بخاطر اند بشید که اگر این قوم را شعوری می
بود تا افعال حضرت رسول ص که عدل محض است عدول
نموده بفعل کسی که مخالفت آنحضرت که کفر محض است
کرده با اولاد امجاد آنحضرت راه خلاف و نزاع نمیپیمودند
بجای محبت با ایشان محنت رسانیده و بجای
مودّت در عداوت کوشیده و بجای اکلیل الفت کلیم
کلفت پوشیده بود متمسّک نمی شدند و حال آنکه
الله و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم بر فساد فعل او شاهد
عدل است و نیز از آن کتاب مستفاد شد که نزد شافعی

و احمد حنبل سهم الله برای برکت است و سهم الرّسول
بجا و باقی است و بموت آنحضرت ساقط نمیشود اما
مصرفش مصالح مؤمنین و شراء سلاح جهت جهاد و
بناء مساجد و مدارس و حفر انهار و غیرها است و این
هر دو فقیه تقسیم خمس و غنایم از معدن نقره غیر
معادن دیگر بپنج سهم قرار داده اند یک سهم خدا و رسول الله
و یک سهم خاصه حق بنی هاشم و بنی عبد المطلب
که ذو القربی عبارت از آنهاست نه بنی نوفل و بنی
عبد الشمس هرچند که یک سلسله بوده اند بنا
بر حدیث مشهور متفق علیه انّ بنی المطلب ما فارقوا
فی جاهلیة و لا اسلام و بنو هاشم و بنو عبد
المطّلب شیء واحد یعنی بدرستی که فرزندان عبد المطلب
از ما مفارقت نکردند در ایام جاهلیت و هنگام
شیوع اسلام و اولاد هاشم و بنی مطلب در حقیقت
یک وجودند بعد از نظر در این حدیث آنحضرت انگشتان هر دو

دست مبارک خود را در یکدیگر آورده مشبّک
ساخته فرمودند که بنو هاشم و بنی عبد المطلب مثل
این انگشتان متصل و مختلط اند اما شافعی و احمد
حنبل در تقسیم تفاوت میان موسر و معسر نگذاشته
فقیر و غنی را در استحقاق یکسان انگاشته و در
تبلیغ حقوق و رعایت ایشان للذکر مثل حظ
الانثیین را ملحوظ میدارند و میگویند که اولاد بنات
سادات در خمس نصیبی ندارند و اسهام ثلثه باقیه
را با یتام فقرا و مساکین و ابناء السبیل مسلمین
واجب دانسته و مالک در این مادّه گفته که
مستحقین خمس لا علی التعیین اند تخصیص بهیچکس ندارند
خلیفه وقت هر که را خواهد بدهد این فقیر قلیل
الحسنات کثیر السیئات که اصلا از این مقدمات
آگاه نبودم از دیدن این مزخرفات جانگاه دین و آیین
خود را در معرض اشتباه دانسته سراسیمه تر از برگ

کاه خوان دین گردیدم شاهزاده سلاله النبی جاه به
رسول الله را نصب العین نموده در جستجوی آن جهد
نموده بقدر استطاعت در آن شهر مورد قهر از هر که گمان
فضل و کمال داشتم موافق حوصله خود چند روز در
تفتیش دین متین حضرت سید المرسلین سرگردانی
کشیدم و عاشق صفت از خواب و خورد و از غذا
مهجور گشتم چیزی که افزود شبهه بود باز گشته
اسا بخدمت آنحضرت رسیده ماجرای اندکی بیت
و افزون بحیرت خود بتفصیل بیان کردم مستبشر شده
فرمود که این همه آزار و تصدیع آن دولت محبت ما
کشیدی تا چون مرا چه را در عقب مرهم راحت و
نیش را نوشی مهیاست بیا در کنار و شوق است که عقد
بتبدیل مطلوب باز کردی گفتم در مذهبی که اهل البیت
علیه السلام مسئله خمس و تقسیم آن بچه کیفیت نفح
یافته گفت در مذهبی که اهل بیت علیهم السلام متفق

و بامامته مرهوم است خمس بجهت خاصه ازبرای بنی
هاشم بعوض زکوة و صدقات است که برطبق حدیث
ان الله لما حرم علینا الصدقة انزل الخمس فالصدقة علینا
حرام والخمس لنا حلال و باتفاق و اجماع اهل اسلام
تصدیق برایشان حرامست از هر کجا که حضرت عزت
بنابر عزت حضرت رسالت و عزت طاهرایشان حضرت
از جمیع آلایش ادناس و ارجاس و انجاس و اوساخ پاک
کرده است و اخراج خمس از هفت چیز است اول
غنیمت دار الحرب از منقولات و غیر منقولات مگر
غنیمتی که باذن امام الهدی گرفته باشند که آن تمامی
حق امامست و مالی که از یاغیان اسلام گرفته و فدای های
مشرکین که بان خود را بازخرند و مالی که بدان صلح
نمایند همگی داخل غنیمت است دوم معادن و آن چیز
که از زمین بیرون آورند از جواهر مثل یاقوت و فیروزه
و عقیق و زبرجد و مانند آن و طلا و نقره و مس و زیبق

و کبریت و قیر و گچ و نمک و بوره و سرمه و گل سرخ
که گل ارمنی باشد و مانند آن بشرط آنکه از قیمت آن
بعد از وضع جمیع اخراجات بماند بیست سیم گنج و آن مالی
که در زمین پنهان کرده و در دار الحرب یابند بعد از اخراج
خمس مالک میشود بشرط آنکه سکه اسلام نداشته باشد
چهارم آنچه از دریا بغواصی بیرون آورند از جواهر
و مروارید و غیرها بشرط آنکه قیمت آن بیک دینار شرعی
از طلا برسد و عنبر اگر بغواصی بیرون آید حکم جواهر
دارد و اگر بر روی آب یابند حکم معادن دارد
پنجم ارباح تجارات و صناعات و بعد از وضع معاش
یکساله مالک آن میشود ششم زمینی که ذمی از مسلمانان
خرید باشد واجبست که اصل زمین یا از حاصلش خمس
بیرون کنند و چون زمین حاصل دهد هر ساله خمس
باید داد هفتم مالی که بحرام ممزوج شده باشد و قدرش
غیر معلوم و متعذر الامتیاز باشد از آن نیز اخراج خمس واجب

است و در هیچ کدام حول و نصاب و حریت و بلوغ
و اسلام شرط نیست مکرر داد باج که جایز است تا آخر
آن تا با آخر سال اما تقدیم افضلست و اجماع امامیه
تقسیم خمس باین نحو واجبست که اموال خمس را بشش سهم
حصه باید نمود از آن جمله سه حصه سهم الله
و سهم الرسول و سهم ذوی القربی است چون بعد از آن
حضرت رسول از خاصه آنحضرت بوده از رحلت آن سرور
حق امامی که قائم مقام و نایب مناب و خلیفه آنجناب است
بحق در هر عصر چون سخن باینجا رسید از شوایب هجوم
ضلالت باز رسته از روی صدق و عقیدت دست
تصدیق قولش بودم دست وثوق بر دامن محبان آل
رسول صلی الله علیه زده از مبغضان ایشان بالکلیه
تبرا نمودم مناظره چند که اقل العباد عبد الوهاب
بعد از یقین طریق رشاد در بعضی از بلاد هند با اهل
عناد پرفساد اتفاق افتاد از جمله مناظرات آنکه در تاریخ

سنه ۱۰۲۳ در دار السلطنه شاه جهان آباد در اول بادشاهی و سلطنت بادشاه کیوان
بارگاه کواکب سپاه حضرت عالم اکبر بادشاه والد بزرگوار این خاکسار معتقد راه اهل
السنت را از غایت تعصب و غلو که در مذهب باطل داشت بعد از استعلام و
تیقن بر طریق بنده ساعی و مترصد قتل داعی گشت و این مضمون استفتا نمود که من شتم
النبی ص او اهانه او عاب فی امر دینه او فی شخصه او فی وصف من اوصاف ذاته سواء
کان الشاتم مسلما من امته او غیره من اهل الکتاب و غیره ذمیة کانت او حربیة و سواء
کان الشتم او الاهانه او العیب صادرا عنه عمدا و قصدا او سهوا او غفلة او جدا او هزلا
فقد کفر خلودا [illegible] ان تاب لا یقبل توبته ابدا لا عند الله و لا عند الناس و حکمه فی الشریعة
المطهره و عند متاخری المجتهدین و عند اکثر المتقدمین القتل قطعا و لا یداهن السلطان او
نائبه و لا القاضی او نائبه فی قتله اصلا و کذا الشتم مثلا فی ائمة الامة و هم الخلفاء
الراشدون رضی الله عنهم خصوصا فی الشیخین وان اهملوا فی قتله بلا سبب شرعی مع
قدرتهم علی قتله فقد رضوا عنه بما صدر عنه من الشتم مثلا و هو کفر و هم رضوا بالکفر و
الراضی بالکفر یصیر من الکافرین هذا نقل من المحیط للعلامه [illegible] الهدی منقول [illegible]
[illegible] اهل الاجتهاد حسب المفتی و کاغذ استفتا را جهت تخویف و تهدید پیش حقیر
آوردند که شاید از راه واهمه مرتد شود بنده بعد از مطالعه گفتم که اگر این روایت صحیح است
و اعتباری دارد پس کفر و ارتداد عمر بن الخطاب ثابت شد که او کلام طوطی شکرستان
و ما ینطق عن الهوی را الهذیان بجناب پیغمبر نسبت کرده چنانچه در صحیحین مذکور است
و این زخم زبانی از اهانت دخت در گذشته منجر بجراحتی شده که هرگز التیام نپذیرد
بدلیل قول حضرت امیر المومنین ع که جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان
و اهل معرفت او را بهمین دلیل منافق و دشمن حضرت رسول ص میدانند هرگاه این شبهه
بدلائل عقلی و نقلی جواب گویند من واجب القتل باشم و الا من او را بموجب همین دلیل
واجب اللعن و مریدانش را لازم الاحراق میدانم گفت حاشا و کلا که بر این بنده دلیل

نسبت بحضرت پیغمبر جرأت کرده باشد و این از جمله مفتریات رفضه است
گفتم که من ثابت کنم که این افترا نیست بلکه باعتراف علماء اهل سنت و در
کتب ایشان مذکور است [illegible] او معترف [illegible] گفت اگر راست میگوئید روایت را بهر عبارت که در صحیحین مسطور است
بنویس گفتم که لا علاج در رقعه نوشتم که بر ارباب فضل و کمال مخفی نماند که چون در اواخر صحیح بخاری و
دیگر کتب معتبره اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است که حضرت رسول الثقلین صلعم در مرض موت فرمودند
ایتونی بقرطاس فاکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی ابدا عمر بن الخطاب [illegible] شد
و گفت ان الرجل لیهجر و عندنا کتاب الله حسبنا [illegible] اعتراض [illegible] که چون ثابت است
که هر کس کلام [illegible] حضرت رسالت پناه صلعم را [illegible] هذیان نماید بالضروره کافر خواهد بود پس [illegible]
[illegible] درباره عمر که رد کلام آنحضرت کرد [illegible] جواب [illegible] و آن رقعه را حواله [illegible]
نمودم [illegible] عصبیت یکی از مدرسین مدارس دهلی که از فضلای [illegible] علما [illegible] بود
[illegible] رفضه [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible] شده و شبهه چند [illegible] کرده اند که [illegible]
[illegible] جواب آن [illegible] که ابتغاء لمرضات الله [illegible] شبهات [illegible]
[illegible] جواب [illegible] زجر و ملامت [illegible] فرماید که [illegible]
نماید [illegible] که [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] متعهد شده و حضرت [illegible] از شنیدن این [illegible] طلب [illegible]
مدرسه را با جمعی دیگر از طالب علمان طلبیده مرا از این مقدمه غافل کرده بعد از اجتماع [illegible]
این فقیر فرستاد چون بنده حاضر [illegible] بودم [illegible] و [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] الاسلام [illegible] صدد [illegible]
[illegible] متکلم شدم [illegible] مدرس [illegible] کرده [illegible] معرفت نموده
[illegible] تکلف [illegible] که فلان کس در فلان روز [illegible] شبهه را آورده [illegible]
شد و [illegible] در فلان موضع فلان [illegible] آورده بود [illegible] دلیل
ساختم و [illegible] تصدیق و تحسین [illegible] و چون دید که [illegible]
[illegible] کرد [illegible] در این مجلس شبهه [illegible] تکلف بگوید [illegible] از
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] که [illegible]
[illegible] بنده دیدم که [illegible] این مجلس [illegible] منعقد شده است

[illegible] والنهایه [illegible] بموجب مضمون آیه کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم
[illegible] از زبان [illegible] ناکام [illegible] کشیده [illegible] اضطراب [illegible]
و [illegible] لاعلاج خاموش [illegible] و در صدد سکوت [illegible] اما [illegible]
[illegible] شبهه [illegible] علماء [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] سوال [illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] بعبارات مختلفه مذکور [illegible] غرق کشتی [illegible]
[illegible] قتل غلام [illegible] ذکر کرد [illegible]
[illegible] و علما [illegible] جواب این شبهه [illegible]
و حیران شد و آثار عجز و انفعال از چهره اش ظاهر شد [illegible] تامل [illegible]
این [illegible] چون جوابش [illegible] کسی نبود [illegible]
[illegible] او از راه جهالت [illegible] خود را معقول [illegible]
[illegible] باوجود قلت استطاعت و عدم [illegible] در مجلس فضلا حرف [illegible]
[illegible] لیکن چون [illegible] معذور [illegible]
[illegible] تقریر [illegible] صدق کلام [illegible]
[illegible] عبارات [illegible] با وجود [illegible] مهارت [illegible] لغات
عرب [illegible] فصحای
عرب [illegible] که [illegible] اظهار [illegible] بود بایست که
[illegible] انک لن تستطیع معی صبرا [illegible] بالفاظ مختلفه [illegible]
[illegible] فصیح [illegible]
قرآن [illegible] المرسلات [illegible] و سوره الرحمن فبای
آلاء ربکما تکذبان [illegible] غیر فصیح باشد در جواب مبهوت [illegible] شد و [illegible]

بازگفتم آیا بتواتر و صحت این حدیث قائل هستید یا نه که حضرت رسول ص فرمود که من فسر القرآن
برأیه فقد کفر جواب داد که صحیح است و در تواتر آن کسی را حرفی نیست گفتم پس چرا ...
و جواب خود را بتفسیری که نه از رتبه شما نوشته و براینجانب تفسیر خود آشکار دارد هر تفسیری که در هر جا رأی
اگر واقع تفسیر شما موافق تفاسیر دیگران خواهد بود را نفس خود را توبیخ خواهید کرد چرا مطابقه بجای
دال مقتضای حدیث ... ما تفسیر خواهیم کرد بهر حال کسان این کلمه ... در بیجا ... بهشت جاهلانه
عمل محضه لا طائل و هرزه گفتن آغاز نهاد بنده گفتم ملا و من بهتر آنست که از این نوع سخنان باز آمده
در معتقدات علمی تنقید کنید که بکمال شما مناسب است و در آن اثنا پدرم رقعه حدیث احتضار سید
ابرار که ذکر آن در صدر صحیفه ثبت گشته بود یافت بخط در ... داد و التماس جواب نمود
او جواب این است که ملاحظه باید نمود مگر آنکه نویسنده داند که در باب حدیث مبادرت نموده گویم عرض
من ... در مطالعه توقف فرمایید که فقیر چند کلمه زیاده سؤال کنم گفت بگو گفتم در منطوق آیه
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چه میفرمایید آیا از جمله محکمات است یا متشابهات
یا منسوخ جواب داد که از جمله محکمات است و حکم آن در شریعت غرا منسوخ نیست تا روز قیامت جاری خواهد بود
گفتم پس بحکم این آیه قول و فعل حضرت پیغمبر ص در ابتدا و انتها بجز وحی الهی نیست گفت هرگز ... در
شک در این باشد کافر مطلق است و ملعون ابد گفتم العیاذ بالله اگر کسی بر بعضی اقوال حضرت پیغمبر اعتبار
ننموده ... اجتهاد خود معتبر بداند درباره او چه میفرمایید گفت اما آنکه او رد وحی الهی نموده هر که رد
وحی الهی نماید نزد جمیع فرق اسلام کافر و مرتد و واجب القتل است و توبه او عند الله مقبول نیست و جای او
درک الاسفل است گفتم خواه قریب العهد باشد و خواه بعید العهد گفت در این سخن فرقی در ...
نیست گفتم الحمد لله حق بود که بیان کردید لعنت خدا و نفرین رسول بر کسی که از این قول برگردد
حضار مجلس را بر این سخن گواه گرفته سوگند دارم که اگر آخوند صاحب از این حرف عدول نماید و از
مداهنه تلبیس حق بباطل کند شما از جادهٔ انصاف نگذشته بحکم آیه ولا تکتموا الشهادة
کتمان حق نخواهید کرد بعد از این اشاره بمطالعه رقعه نموده گفتم اقرأ کتابک کفی
بنفسک الیوم علیک حسیبا وقتی که صحیفه را باز کرد نام عمر بن الخطاب را دیدم

خندی

خندی زد و بنده را چون آب از سر گذشته بود تقیه کردن عبث نمود گفتم هذا بما کسبت
اندیشی از دست نداده گریه بجای خنده را در نظر داشته باشید گفت که من کی نسبت بعلمای کبار بغیر
شرع جواب بر این حدیث نوشته ام گفتم مرتکب جواب بکلامی دو قرآن شده که قائل بصحت آن هم
هستند آیا شما بصحت این حدیث قائل هستید گفت بلی اما جوابها دارم گفتم جواب این حدیث را
پیش از مطالعه بیان فرمودید و حضار مجلس همه ... احتیاج بتکرار نیست گفت حاشا لله من در این
حضرت عمر عقیدهٔ فاسده داشته باشم چه لازم که کلام حضرت سید الانام علیه السلام در مرض موت منزله
وحی بوده باشد گفتم از کجا که وحی نبود مگر باعتقاد شما در آن کلمات واجب الاطاعه ... درباره قوله وما
ینطق عن الهوی نبود و حال آنکه حق تعالی در محکم کتاب خود از مخالفت امر آنحضرت تهدید و تحذیر
و تخویف فرموده قوله تعالی فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب
الیم ... اهل مجلس ... طرب ... گفتم ای یاران بعنوان آیه کریمه واقیموا الشهادة لله ادای
شهادت و جهت چرا از کلمه حق خاموش مانده اید و در مضمون کلام معجز نظام حضرت سید انبیاء
علیه الصلوة والسلام و جواب ناصواب عمر بن الخطاب تأمل نمایید از جمله حضار ... شیخ نصر الله مستفید
گفتم بحث من در این است که چون باعتراف جامع احادیث صحیح بخاری و مسلم و غیرهما حضرت سید
الثقلین ص از غایت شفقت و نهایت رأفت نسبت بامت در هنگام رحلت از دار محنت
فرمودند ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی ابدا عمر بن خطاب را
خوش نیامد و آنحضرت را بهجر و هذیان منسوب ساخته مانع نوشتن وصیت و احضار کاغذ
و آلات و ادوات کتابت شد و بعض آنحضرت التفات نمود تا آنکه آنسرور از این بعض
رنجیده و بمرتبه آزرده شده که با وجود خلق عظیم ایشان را از حجره طاهره خود
اخراج فرمود از شما انصاف مطلوب است این کلام ... انجام در نفس الامر بهذیان
میماند که عمر گفته بود یا دلالت بر کمال عقل و شعور آن سرور میکند همه باتفاق گفتند که حاشا

وکلا که ما هیچیم کلام را بهذیان نسبت کنیم گفتم از مسلمانان بعید است و عتبر کافر با وجود اصرار بر کفر و عناد
که با حضرت رسول داشت از آنجا که سخندان و سخن فهم بود هرچند خواست که کلام آنحضرت را بسحر و شعر و کهانت
و امثال آن نسبت کند نه از خوف خدا بلکه از ترس تشنیع سخندانان روزگار نتوانست جرأت کردن و تکلیف
کلام مجمل از آن ارفع است که کسی با مثال این خرافات نسبت کند آنشخص از آن سخنان فی الجمله ...
از آن معنی پرسید که گفتم مراد ...‌ عمر چرا مانع آن وصیت شد بحکم لا تلبسوا الحق بالباطل اگر به
باشد افاده فرمایید تا شوق صدای آنجواب که بخاطر عمر رسید که هرگاه حضرت پیغمبر مصداق آیه قل
انما انا بشر مثلکم از جمله بشر است و لازمه نفس بشری است که در حالت احتضار تغیر در مزاج و
تبدیل در ارکان جسم و جوارح و حس و قوی راه می یابد و از حد کمال ساقط گردد ترسید که مبادا از نشاء تغیر
وصیتنامه آنحضرت را نیز از کلمات فرض نمود چیزی نویسد که دور از مصلحت باشد و موجب فتنه و فساد
گردد لهذا گفت بالفعل کتاب خدا که مصداق کریمه و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین جمیع احکام
هست در دست است پس نوشتن وصیتنامه را تحصیل حاصل دانسته منع نمود گفتم الحمدلله که آخر خود قائل شدید
که عمر برسته بموجب ظن فاسد خود در اقوال و افعال و نبوت رسول فرخنده فال در شک بود چنانچه
صاحب مسلم و بخاری باین معنی تصریح نمود که قال عمر ما شککت منذ نبوة محمد ... کشکی یوم حدیبیه
و ظن هر نسبت که ... رسول ... نفاق ... است و سبب سخط و لعن و دخول نیران و سوء خاتمت و سوء
عاقبت است کما قال اصدق القائلین و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین
بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا
چه بر این تقدیر چنان ظاهر میشود که در آن حال ذات مثال آنحضرت که دلیل خیر است رسید و از طریق
ابراهیم خلیل ... بود از استیلای شدت مرض و ضعف بدن و سایر نقائص که موهوم عمر در میان او مشتبه
بود پس در این حال به تعطیل قول آنحضرت ... کردن و در موافقت امر او از وقوع فتنه ترسیدن و تصدیق
آیه تحذیر نمودن و حسبنا کتاب الله را بالناس تصور کردن و خود را مامور امر آنحضرت دانستن و آنحضرت را
محکوم حکم خود گردانیدن و حذیفه را در ضلالت ابدی و از طریق هدایت بمراحل دور افکندن و
ظن حمد ... ترک کردن و آیه ان بعض الظن اثم را نشنیدن دلیلیست بر عدم ایمان او و نعوذ بالله

یا علی کلا بعاد ... ... و من بعض الله و رسوله ... ... و ... ... دیگر آنکه در استقامت ... ... آیه قل انما انا بشر مثلکم توجیهی است ناموجه بنابر آنکه عمر بعد از وقوع کلمه
رحلت حضرت رسالت ... قریب سیزده سال زنده بود چرا در آن مدت اظهار توجیهات خود نکرد که هر چند که
اظهار کرد این معنی منوط آن بود گفتم بنابر اصرار او نکردن از وقوف حاصل شد و حال آنکه حضرت رسالت ... صلعم
که بهترین کائنات بود بر طبق آیه کریمه و ان یقولوا تسمع لقولهم بر مانع اظهار ... ... بود
گفت پس آیه قل انما انا بشر مثلکم چه معنی دارد گفتم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء
من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون گفت
میگویید بکلام ... قرآن کفران ورزیدم گفتم اگر عمر بر عینیان ... ... آیه انما انا بشر مثلکم را
گوش دادن و از ... ... و ما ینطق عن الهوی را باد نیاورد و ... و خطب خدا را
جهت رعایت ابن الخطاب منظور نداشت و کلام الهی معقول ... عمر منسوخ دانستن و ... ...
شرع ... ... از حضرت ... ... و ... ... و ... ...
و عمر را خطا ... ... و قول او را بر قول رسول ترجیح دادن وقاحت این معنی ... ...
نفس ... کشیدن ... ... فضیلت ... ... عمر از حیل
و مکر ... بکلمات ... ... گفت ... ... رسول ... نظیر بود ...
این امر خطیر در منع تحریر وصیت دیده باشد گفتم اگر پای تعصب از میان بر خیزد و ... ...
با نظر انصاف ... ... جلیل القدر وزارت آنحضرت
نیز بحکم آیه کریمه و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی ... حضرت امیرالمومنین ... مصداق حدیث
صحیح یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی صاحب مرتبه ... ... عمر را
از جمله ... حضرت ... ... بلکه ... ...
رضی ... این تدبیر ... ... بلکه ... منع وصیت ... ...
سیاق کلام ... ... و اصحاب ... ... اول ...
... حادث شد ... ... عبارت ... ... مقصود ...

باتفاق جمهور علماء متقدمین و متأخرین ثابت شده که عمر باعث ایقاع فتنه عظیم شده و قال تعالی والفتنة
اشد من القتل و قال النبی ص الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها [illegible] صاحب [illegible]
فتنه حقه ابتدا کردن فعلیست قبیح پس هر ابتدای عقل و نقل فتنه کردن مذموم است و فاعل آن
ملعون و مطعون گفت [illegible] مقصد محتجب است اراده عمر [illegible] نیز عزاست پس ار
باعتقاد [illegible] در رضای [illegible] اقاله [illegible] تقصیر از جهت [illegible] معتقد آنها [illegible]
بالبینات از صواب [illegible] کفتم اعتقاد اهل حق آنست که از عمر در [illegible] کسی [illegible]
نمیشد [illegible] حضرت را بکمال خود میکذاشتند و از اجتهادی که در مقابل نص در نظر اهل دانش [illegible]
میکردند [illegible] و ما آتاکم الرسول فخذوه [illegible] انقیاد اوامر و امتثال [illegible]
نموده بموجب [illegible] عمل میکردند در آن صورت هر چند قول اجتهاد [illegible] عمر [illegible]
میبودند معهذا امید [illegible] چه در آن [illegible] عنه الله [illegible] بودند [illegible] عمر خود را
مخبر صادق مکلف [illegible] قدم [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible] باشد که از راه شفقت [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] مرد غیرت [illegible] ان الرجل علیه الوجع [illegible]
باشد [illegible] کفتم [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] و تفسیر [illegible] نیست که این
در [illegible] زنده [illegible] عجب از بعض [illegible] بعض [illegible]
ناتمام [illegible] در [illegible] الفعل [illegible]
[illegible] از [illegible] و عداوت [illegible]
تمه کلام را که دلالت [illegible] عقیده او میکند [illegible] حسبنا کتاب الله [illegible]
گفتم [illegible] آگاه نبوده باشند [illegible] بالای منبر [illegible]
که کل الناس افقه من عمر [illegible] المخدرات فی الحجال [illegible] ذوی العقول [illegible] کردم از [illegible]
حسبنا [illegible] جواب [illegible] تواضع [illegible] گفته باشد گفتم شاید [illegible]
[illegible] تا [illegible] هیچکس متواضع تر از حضرت [illegible]

شریعت خود این قسم توشیع و کسر نفس نموده باشند بس عمر نیست که کدام پیغمبر عمل کرد [illegible]
لعنت کفتم که [illegible] نعمت الهی است بموجب آیه کریمه ولئن کفرتم ان عذابی لشدید [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] بموجب آیه کریمه و اما بنعمة ربک فحدث [illegible] نعمت علم که
فاضلترین نعمای الهیست [illegible] بر تقدیر تسلیم اگر خصم کوید که دعوای [illegible] معتبر [illegible]
هرگاه اعتقاد [illegible] اول دانشمند بود پس بر او لازم است که بر وفق دعوی خود [illegible] از علوم او
[illegible] و دعا و مناجات که از لفظ او منقول باشد ظاهر [illegible] همگنان [illegible] علم او
[illegible] در حال [illegible] آنست که عمر در عمر خود [illegible] سوره البقره را حفظ کند
[illegible] والله اعلم بحقائق الامور چون مباحثه باینجا رسید مبهوت شد دیدم که آثار انفعال از چهره
[illegible] سکوت [illegible] گفتم [illegible]
ایتونی بالقرطاس [illegible] اعتقاد [illegible] تصدیق قول عمر میکنید از
تصدیق [illegible] تکذیب [illegible] لازم [illegible] تصدیق عمر [illegible] پیغمبر ص میکنید تکذیب حضرت [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر ص [illegible]
چون کلام بانمقام رسید [illegible] جواب [illegible] گفت چون [illegible] عمر [illegible]
الکتاب [illegible] از اجتهاد [illegible] در آن [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] اعتراف فضلا [illegible] در مسائل [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible] کفته لولا علی لهلک عمر [illegible] قائل [illegible]
[illegible] که رای مجتهد [illegible] که المجتهد قد یخطی و یصیب [illegible]
[illegible] گفتم اجتهاد [illegible] در قرآن مجید فرموده که ان الظن لا یغنی من
الحق شیئا گفت تضلیل صحابه نمودن [illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] منسوب [illegible] صحابه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل آیاته البینات سبباً ودلیلاً لهدایة العالمین ودلائله الواضحات آیة وحجة علی الجاحدین والظالمین والصلوة علی هادی الخلق اجمعین الی طریق الحق والیقین محمد وعترته الهداة المهدیین

اما بعد چنین گوید المهتدی بهدایة محمد وآله واوصیائه ابن المولی محمد تقی المجلسی عزیز الله منّ الله علیهما باتمام نعمته وهدایته که چون اکثر خلق جاهل وبنی نوع آدم بنا بر متابعت وساوس شیطانی ودواعی نفسانی ومیل بطریقهٔ معتاد وپیروی آبا واجداد دست از مقتضای عقل ودانش ودلالت فهم وبینش برداشته از جادهٔ مستقیم روشن حق دور ودر تیه ضلالت وغوایت حیران وکور مانده اند بارهٔ مانند هنود واشباه ایشان یکباره دست از پرستش موجد وخالق ومنعم ورازق خود که اکثر مقرند که وجود وحیات وجمیع نعمتها وخیرات را از او دارند برداشته بعبادت جمادات چند که بشتر خود بسعی ومدد فکر واندیشه وبمعاونت آلات تبر وتیشه ساخته اند پرداخته اند وبعضی مثل گبر ونصاری واشباه ایشان انسانی چند را که علم بولادت ووفات ومبتلا شدن بحوادث وآفات واحتیاج بامور بسیار وکمال افتقار واضطرار وتسلط ظلمه وکفار بر هر یک دارند شریک خداوند جبار وقادر مختار وپروردگار قهار یا فرزند او یا بکمه عین ذات ذوالجلال او میدانند

عما تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً وجمعی محض تعصب وعناد و مجانست اهل کفر والحاد از معجزات باهرات وحجج واضحات پیغمبران خدا وائمهٔ هدی چشم پوشیده از تکذیب وانکار آنها در خذلان وخسران دنیا ودین خود کوشیده اند وقلیلی که براه حق رفته اند اکثر جاهل از سبیل حقیقت کورانه قدمی بر میدارند یا ترک متابعت سالکان منهج رسالت وهدایت وهادیان مسالک امامت ووصایت کرده قدم بر قدم مشائیان یونان وامثال ایشان میگذارند با آنکه اگر اندک چشم بصیرتی باشد طریقهٔ نجات وراه دین حق وصدق ویقین چون آفتاب تابان روشن ونمایان است واکثر علما در رد اهل بطلان واثبات حقایق ایمان کتابها نوشته اند خصوص افضل فضلای متقدمین ومتاخرین واعلم فقها ومحدثین مهبط فیوضات ومواهب خاصهٔ الهی معدن فضایل وحقایق ومعارف نامتناهی قدوهٔ اهل فضل واجتهاد هادی طریق حق ورشاد علامهٔ علمای جهان ویگانهٔ افاضل دوران جامع فروع واصول حاوی معقول ومنقول کشاف مبهمات قرآن که ذهن منیرش در هر یک از آیات احکام را بتفسیری که در هر یک بیان نموده وحلال مشکلات فرقان که علم کثیر ولقیش محکمات ومتشابهات کلام را ببیان جامع بیضای منیر کشف آیات وتفسیر ودر تبیین وضیاء چون منهج صادقان فرموده فقیهی که لمعهٔ از لمعات مطالع دروس و معالم برای ارشاد شرایع اسلام وتهذیب قواعد ایمان اهل استبصار ویقین کافیست وحکیمی که شرحی از مفرحات

مخازن علوم وحقایق واشارات ونکت ودقایقش جهة شفاء
قلوب وتجرید اعتقاد وایصال بنهای مطلب وغایت مراد طالبان
نجات وهدایت بصراط المستقیم دین شافی معلمی که برکت تعلیم
دلالتش سفاین قلوب تیره دلان جهل وضلالت در بحار انوار معرفت
وایقان جریان یافته است ومرشدی که از عین ارشاد وهدایتش
قوافل فرو ماندکان بی توشه وعریان بوادی ظلمانی غفلت وحیرت
بحلیة متقین آراسته بزاد معاد بی توسط مقباس مصابیح لمعات فیوضش
براه حق ویقین شتافته بقطرهٔ از عین الحیوة نصایحش حیات قلوب
مرده دلان عالمی تا ابد برپا وبذرهٔ از کحل الجواهر مواعظش جلاء
عیون کور دلان مردمان جاوید هویدا زبدة الابرار وملاذ الاخیار
الذی کان قلبه القدوسی مرات العقول ومشکوة الانوار جناب
المرحوم المغفور المرفوع الغریق فی بحار رحمة ربه الغفور مولانا محمد
باقر المجلسی قدس الله روحه الشریف وطیب ضریحه المنیف که مسلم است
که از فضلای عالم وعلمای متاخر ومتقدم مثل ایشان کم کسی سعی در
ترویج وتجدید مذهب ودین وتوضیح وتبیین طریقه حق ویقین
وضبط وجمع وانتشار اخبار وآثار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
نموده وحل وبیان وتحقیق مشکلات ومتشابهات آنها بتایید رب
العالمین فرموده بلکه اکثر کتب احادیث از چهار صد اصل مشهور و
غیر آنها که در این اواخر بسبب رغبت طلبه بیشتر بعلوم حکمی واقوال
فلسفی مندرس ومتفرق بلکه از میان رفته بود حسب المقدور
ازبلاد وامصار بعیده بسعی وتصدیعات بلیغه بدست آورده

ودربیست

دربیست وپنج مجلد کتاب بحار الانوار جمع وتوضیح وبیان کرده اند چنانکه
هرکس دیده ومطالعه وغواصی آن بحر بی پایان را داشته باشد میداند
واز غرایب اتفاقات تاریخ ولادت آنجناب کرامات باجامع کتاب
بحار الانوار موافق آمده وبعد از جمع وتالیف کتاب مزبور یکی از
تلامذهٔ آنجناب بآن ملهم شده والا همگی با جمال از میان رفته بود
چنانکه در این مدت قلیلی که از رحلت آن مرحوم گذشته نزدیکست که
باز اکثر از میان برود خصوص درین زمان که اصل طلب علم و
تحصیل متروک گشته واگر کتب آن مغفور نبود کار بر اکثر مردم مشکل
بود چنانکه بغیر از تصانیف عربیه اش از کتاب مرآت العقول وملاذ
الاخیار در شرح کتاب کلینی وتهذیب حدیث وفوائد طریفه در شرح
صحیفه شریفه وامثال آنها که مرجع ومحتاج الیه علمای عظام وفضلای
فخام است کتب فارسیه اش از عین الحیوة وحیوة القلوب وجلاء العیون
وحلیة المتقین وحق الیقین وزاد المعاد وتحفة الزائر ومقباس
المصابیح وربیع الاسابیع ومشکوة الانوار وغیر اینها از رسایلهائی که
بخصوص نامی ندارد واز مختصر ومبسوط زیاده بر آنست که محصور ومضبوط
شود بحمد الله تعالی باعث معرفت وبینش اکثر خواص وعوام بلکه کافه
انام است بلکه درین وقت بنای مذهب وعقاید واحکام ومسایل دین
بر آنهاست وبفضل اله وکرامات آن مؤید من عند الله در جمیع ولایات
عالم از بلاد موافق ومخالف از عرب وعجم منتشر ومتواتر است ودر کم بیتی
ودهی است که اکثر آنها نباشد ونادر کسی است که آنها را ندیده باشد که بدرا...
غرض هرچه در مدایح ومحامد او گفته شود کم وزبان از بیان فضایل و

مفاخر او اکرم است و اظهار فضل و جلالت و شکر ارشاد و هدایت او بر همه
عالم از اقارب و اباعد فرض و لازم خصوص از برای تحریص و ترغیب قلوب امم
بتالیفات و تصنیفات او و برکات و فیوضات آنها از ضلالت و
دکرامی نجات و هدایت یافتن که مقصود اهم و مطلب اعظم است پس
بر آنکه آنجناب از جلد اصول دین و رد بر مخالفین و معاندین کتاب
حق الیقین را که حقا هر سطری از آن طریق مستقیمیست بمنزل عرفان و
یقین و بیقین هر فقره اش دلیل حقیقیست بر اصول ایمان و دین
تصنیف نموده و طریقه تحصیل معرفت را بر همه کس سهل و آسان فرموده
است و چون آن کتاب بحقایق نصاب مشحون بذکر اکثر حجج و ادله از
آیات و اخبار و آثار و بسبب عدم قابلیت فهم با اطلاع بر حقایق و ماخذ
آنها مورد افراط و انکار و قبول و رد عوام و جهال متعصبین است اراد
این حقیر خواست که اجزاء از دلایل و اخبار و حجج بینة الظاهر که موافق عقول کافه
خواص و عوام بلکه نزدیک با فهام بهایم و انعام باشد در هر یک از آن ابواب
و دفع بعضی از شبهات و شکوک که در اذهان و خواطر اکثر ناس متخیل بود در هر
باب بعبارات آیات واضح لایق و شواهد مناسب مطابق موافق احادیث
و اخبار معتبره مرویه از ائمه اطهار و مخبران صادق علیهم السلام تحریر نماید
تا بر طالبان راه حق تحصیل معرفت اسهل و اسلم و بر معاندین حجت اکمل و اتم
باشد و چون کتاب مزبور و هیچیک از کتب دیگر در این باب مطلقا در نظر
نیست و بنا بر اینست که با وجود کمال تشویش بال و کثرت مکاره و امراض
و اختلال احوال اینچه در خاطر باشد بیان شود هر گاه سهو و نسیان یا غلط
و اشتباهی واقع شود از ناظران امید عفو و تصحیح و اصلاح دارد و چون مقام

بسبب

بسبب یادتی توضیح و تبیین مرام و تفهیم قاصران الافهام از ذکر آن بجز
طول کلام که خلاف طریقه بلاغت است احتراز نمی نماید و چون توفیق تالیف
این رساله و تحریر این مقاله در بنگاله از برکت ظهور دین و ایمان در آنجا باختفای
اهل عصبیت و طغیان در بلاد کفر و عدوان بیمن دولت و اقتدار
و حکومت و اختیار نواب مستطاب فلکجناب معلی القاب نامدار کامکار
گردون وقار نصفت و معدلت شعار صاحب صوبه اقالیم عظمت و
الهمت و اجلال فرمانفرمای ممالک شهامت و حشمت و اقبال
مشید ارکان دین و دولت ممهد اساس ملک و ملت اعنی
نواب مؤتمن الملک شجاع الدوله آسد جنگ خلد الله دولته بعز و جلاله
بهادر فیروزی نشان اعلا مکان اقام الله سماء حشمته و اجلاله
شجاع الدین محمد خان ادام الله ظلال اقباله که از جلایل
عنایات خالق یزدانی بآن نظر کرده انظار فیوضات تامه سبحانی عطا شده
والقاب سامی و نام نامی او هر یک در عدد با عبارت دعا بتمامی موافق
و دو عبارت وسط هر یک از القاب و دعا با تاریخ حکومت و ابتداء ایالت
مطابق و الحق چنین کرامتی چنان قدر گرامی را لایق است و اتم گردید
و فی الواقع این نیز یکی از فیوضات آن معدن فیض است که ظهور رسیده لازم
دید که باسم مبارک گرامی تزیین داده تحفه علاء مجلس خلد آیین آن حامی
ملت و دین و ماحی کفر و کین سازد امید که بفیض نظر خورشید اثر
قبول علم اعتبار و اشتهار برافرازد و چون امید واثق است که باعث هدایت
اکثر عالمیان شود آنرا بهدایة العالمین موسوم نمود و نقاب خفا از
چهره شاهد مطالب معروضه در ضمن مقدمه و پنج باب و خاتمه کشود

وَمِنَ اللهِ التَّوفِيقُ وَالهِدايَةُ وَالتَّأييدُ وَالاِعانَةُ مقدمه در بیان
بعضی تحقیقات و تنبیهات و تمثیلات که اولا ضرور است باب اول
در توحید و متعلقات آن و در آن سه فصل است فصل اول در اثبات
وجود پروردگار و صانع عالم است فصل دویم در بیان صفات کمالیه و
نعوت جلال آن یگانه متعال است فصل سیم در اثبات توحید
و یگانگی ذات ذو الجلال احدیت و ابطال مذاهب کفار و مشرکین و رفع
تشکیکات و شبهات دشمنان دین و ملت است باب دویم
در عدل و در آن سه فصل است فصل اول در بیان اینکه جناب
اقدس الهی آنچه میکند محض عدل و داد بلکه تفضل بعباد و عبد فاعل افعال
خود از ظلم و فساد است فصل دویم در بیان اینکه بر حق تعالی امر
قبیح یا امر بآن جایز نیست و حسن و قبح اشیا عقلیست فصل سیم
در تحقیق معنی قضا و قدر و خلق طینتها و رفع شبهاتی که در آنها میرود
باب سیم در نبوت و در آن سه فصل است فصل اول
در بیان احتیاج خلق به پیغمبران و اثبات وجود و حقیقت ایشان است
فصل دویم در اثبات وجوب عصمت انبیا از هر غلط و گناه و سهو و
خطاست فصل سیم در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین صلی
الله علیه و آله و سلم است باب چهارم در امامت و در آن سه
فصل است فصل اول در بیان احتیاج خلق بامام و اثبات وجود و
عصمت اوست فصل دویم در اثبات امامت و خلافت بلا فصل
حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه است و ابطال خلافت
دیگران است فصل سیم در اثبات امامت سایر ائمه اثنی عشر صلوات الله

علیهم

علیهم و اثبات وجود امام دوازدهم است باب پنجم در معاد و در
آن سه فصل است فصل اول در اثبات حقیقت اصل معاد و باز
گشتن خلق و متعلقات آنست فصل دویم در بیان مجملی از احوال
مؤمنان و کفار از حین احتضار تا دخول جنت و نار است فصل
سیم در بیان مجملی از صفات بهشت و جهنم است خاتمه در ضابطه
یافتن بطلان سایر مذاهب مبتدعه و اعمال مخترعه و طریق نجات از
آن مهالک متنوعه است مقدمه در بیان بعضی تحقیقات و تمثیلات
و تنبیهات که اولا ضرور است ای عزیز مثلا هرگاه پادشاهی همیشه از برای
اهل شهری وجوه چند مقرر ساخته که سرمایه خود نموده متاعهای نفیس از
شهری که پادشاه میباشد ببرند و آنشهر راههای بسیار داشته باشد که
بغیر یک راه از هر راه که بروند سرمایه و متاعش بغارت رفته در مهالک
و مخاوف عظیمه بیفتند و پادشاه نشانی چند از برای راه واقع قرار داده باشد
و شخص چند را علامات و صفات چند ممتاز ساخته بر آنراه گماشته باشد
که هر که متفحص آنراه باشد باو بنمایند و ایشان راهنمای خود را آن
نشانها بشناسند و بدلالت هر کس از آن راه رفته در مهلکه نیفتند و در راه
واقع نیز بعضی مفسدان باشند که اگر کسی بدون تحقیق خود بسر آن راه
آمده باشد و علم بحقیقت آن فی الواقع نداشته باشد او را بشک انداخته
برگردانند و نگذارند که بمقصد برسد و اگر اتفاقا بسرحد برسد باز مورد
خواست شود که چرا بدون تحقیق راه آمدی و چرا بخدمت گماشتهای
من نرسیدی و از ایشان نشان نگرفتی و خدمتی که اتفاقا در دست
کرده چون فی الواقع نافرمانی نموده مقبول نشود و باقی که از راههای

دیگر غارت زده و بیسرو پا و بیمایه تر و جمعی بخدمت پادشاه برسیده برود
بازخواستهای عظیم و عقوبتهای الیم بشوند که چرا از کاشتهای پادشاه تخم حق
را نکرده و بسبب مخالفت پادشاه سرمایهٔ او را بتلف آورده اند و
از هر یک از راهها جمعی بمتابعت آبا و اجداد خود یا دیگران میرفته باشند
و دیگر خبری از هیچیک نرسد که کدام براه راست رفته اند و هر یک از آن
دکان طریق و راه خود را درست دانند و معلوم شان باشد که بل
یک طایفه و یک راه همگی با آبا و اجداد شان از راههای هلاک رفته اند
در اینصورت هر کس اندک بهره از عقل داشته باشد بدون شناختن
کاشتهای پادشاه حسب الواقع و تحقیق نشانهای راه و اطمینان خاطر
از همگی بمجرد متابعت آبا و اجداد یا دیگران از پیشوایان خود با وجود
احتمال غلط آنها از قبیل آبا و اجداد و پیشوایان دیگران یا بدلالت
هر کس گوید که من کاشتهٔ پادشاهم و صلهٔ من معلوم نباشد یا بحرف دکان
مکان و تخمین از هیچیک از آن راهها میرود البته که نمیرود همچنین جلا
وند عالمیان نقد حیات از برای هر یک از بندگان خود فرستاده که
جنس ایمان و اعمال صالحه گرفته نزد او ببرند و راه و مذهب حق را
یکی قرار داده و در ان نیز از راهزنان جن و انس شیاطین جن و انس را
زنان بسیار هست که سعی در گمراهی و گرداندن مردم از راه حق میکنند و
هر که علم بحقیت مذهب خود ندارد و مقلد دیگران و متزلزل است لیتر
او را از آن مذهب برمیگردانند و از این ملتهای بسیار و مذاهب بسیار
که در میان خلق هست معلوم است که بغیر از یک همگی باطل است چنانکه
ایشان هم قبول دارند و هر یک دعوی میکنند که حق مذهب ایشان است

دارد

واکثر آنست که بدون اینکه آبا و اجداد ایشان این مذهب را داشته
اند دلیل دیگر بر حقیت آن ندارند و بغیر یک طایفه که هر یک خود را مستند
همگی بمتابعت آبا و اجداد و غیر آن گمراه شده اند و هیچیک خیال نمیکنند
که از کجا از میان این همه آبا و اجداد من بر طریقهٔ درست و مذهب حق
بوده اند مگر اینکه خود حقیت آن مذهب را بدلیل معلوم کنند و دست
از تعصب و وساوس شیطان و خواهش نفس بردارند و سعی در متابعت
کاشتهای حق تعالی که عبارت از پیغمبر و امام است بعد از شناختن ایشان
بمعجزات و کرامات که نشان و علامات ایشان است بنمایند و بمجرد
دعوای هر کس پیروی او نکنند و سرمایهٔ حیات را از دست داده بی متاع
ایمان خایب و مفلس نزد پروردگار خود نروند و از ثواب و خوشنودی
و نعیم ابدی او محروم و بعذاب و غضب و عقاب الیم سرمدی او گرفتار
نشوند و ایضاً مثلا هر گاه جمعی را ثمری ببرند و معلوم ایشان شود
که این ثمر از پادشاه صاحب اقتدار عظیم الشأنیست در کمال رافت و
مرحمت بمطیعان و قهر و غضب بمخالفت کنندگان و بصفات و
کمال چند ممتاز است از جمیع رعیت خود که احدی باو شباهت ندارد و
مطلقا فرزند و شریکی در پادشاهی ندارد و اینکه این جمع را بمحض لطف و
اکرام و محض ارادهٔ احسان و انعام بمملکت خود آورده و هیچ احتیاجی
بایشان نیست و هر که بمملکت او می‌آید می‌باید او را بصفات او بشناسد و
امتیاز و عظمت و بزرگی او بر او معلوم شود و اینکه همیشه از جانب آن پادشاه
حاکم چند با رقم و نشانهای آید و احکام چند در باب امر و نواهی که بسبب
آنها قابلیت حضور پادشاه و انعامات و الطاف خاصهٔ او را بهم رسانند از

یافتن مذهب حق

برای هر که در آن شهر است می آورند و باید هر یک از اهل شهر از دیدن رقم
و نشانهای پادشاه خاطر از راستی آن حاکم جمع کنند و بعد از آن حسب المقدور
احکام پادشاه را از حاکم یا نایب او که بعد از رفتن خود بخدمت پادشاه بامر
پادشاه و نشانهای او بسبب قابلیت نیابت و حکومت تعیین نموده باشد
یا معتمدان و خواص ایشان که قدرت بر خواندن رقم و فهمیدن آن دارند
و مراد پادشاه را در هر باب بپرسیدن از حاکم و نایب یا غیر آن معلوم کرده
اند و اعتماد بر صدق و دیانت ایشان هست تحقیق نمایند و کما ینبغی
بعمل آورند و دانند که بعد از آن پادشاه که را حضور خواهد بود و در حق
کوتاهی کرده و بعمل نیاورده باشند بازخواست عظیم خواهد نمود و هر که اطاعت
کرده وعدهای خود را در انعام و احسان باضعاف آن بعمل خواهد آورد پس باید
از آن جمع یکباره دست از پادشاه و حکام او برداشته انکار همگی و صورت چند
از سنگ و مثل آن ساخته یا امثال آنها از ساختهای پادشاه را پادشاه
خود قرار دهند و اینقدر نیابند که این سنگها و جمادات بیحاصل که خود
ساخته اند چگونه پادشاه و صاحب اختیار ایشان و فرمانفرمای این مملکت
عظیم می تواند بود و بعضی یکی از آن حکام را که غیر از نشانهای پادشاه
که حکام دیگر امثال آنها را داشته اند امتیازی ندارد و هیچیک از صفات
آن پادشاه با او نیست و خود اقرار دارد که من از جمله غلامان پادشاه
فرستاده ام ایشان او را پادشاه یا پسر پادشاه یا شریک او قرار دهند و بگفته
او حکم پادشاه هیچیک اعتنا نکنند و اینقدر نفهمند که اگر این بسبب این نشانها
که سایر رعیت ندارند پادشاه باشد پس حکام سابق چون داشته اند نیز باید
پادشاه باشند و خصوصیتی باین ندارد و پادشاه این مملکت خود یکی بیش نیست و حکام

انکه

انکه این نشانها هیچیک علامات و صفات پادشاه نیست و بعضی دیگر متابعت
یکی از حکام که کردند بعد از طلبیدن پادشاه او را و فرستادن حاکم دیگر با رقم
و نشانهای مثل سابق اطاعت حاکم و رقم تازه نکنند که حاکم ما همان سابق است
که رفته است و هر چند حاکم گوید که مرا نیز پادشاهی فرستاده است که
او را فرستاده بود و رقم و نشانهای خود را بنمایند قبول نکنند که دروغ
میگوید و بعضی دیگر بعد از متابعت حاکم اطاعت نایب او که بنابر قابلیت
و اتصاف بصفات و لوازم حکومت بامر پادشاه از برای ایشان نصب نموده
نمایند و بعد از رفتن حاکم او را عزل و دیگری را که مطلقا قابلیت حکومت
و نیابت نداشته باشد و عالم بمضمون رقم و احکام پادشاه و قادر بر فهم
آنها نباشد بخواهش خود نصب نمایند و بعضی دیگر مطلقا سعی در
معرفت پادشاه و شناختن حاکم و دانستن احکام او ننمایند و هر که
هر چه گوید متابعت نمایند و تمیز میانه حق و باطل نکنند و هیچیک از
بازخواست و عقوبت پادشاه با وجود علم بوقوع آن پروا نکنند بلکه
از کمال جهل و غرور با وجود مخالفت صریح پادشاه خود را مطیع دانسته
از او توقع لطف و انعام داشته باشند همچنین جناب اقدس الهی که
پادشاه حقیقیست بنی نوع انسان را از دیار عدم بشهرستان وجود آورد
و بنابر عنایت ازلی بر مشیت کامله از میان تمامی اصناف مخلوقات از حیوانات
و جمادات که بسبب عدم احتیاج بعبادت و تکلیف بامری هیچیک را مکلف
و مورد امر و نهی نساخته او را نیز بعقل مجلی و قابل فیوضات لاتعد ولا
تحصی گردانیده از همه بنظر عنایت بسوی او انداخته و از برای ارشاد و
تعلیم اوامر و نواهی خود که همه باعث حصول خیر و کمال و وصول بسعادت

واقبال اوست پیغمبران ورسل که حکام اویند فرستاده وامر نموده که اولا
خالق ومنعم ورازق ومکرم خود را بصفات مخصوصه وعلامات معلومه
او بشناسند وعظمت وجبروت وبزرگواری او را معلوم کنند وبدانند
که این الطاف ونعم وعنایت وکرم از کی بایشان میرسد وشکر او را بجا
آورند وبعد از آن پیغمبر ومرشد وحاکم خود را که واهب منان از برای دلالت
ایشان بر اخلاق حسنه وآداب پسندیده وترک امور وسنه وافعال
ذمیمه بمحض ارادهٔ خیر وخوبی ایشان وکمال لطف واحسان وامتیاز از همه
مخلوقات زمین وآسمان وحصول قابلیت الطاف خاصه وانعامات
جلیلهٔ کاملهٔ آن که ضمیر وثوابهای آنجهان است وبدون اتصاف بآن
صفات کسی قابل ادراک آنها نمیتواند شد فرستاده است او را بمعجزات
وعلامات او بشناسند وباین نشانها او را از دروغگویان ممتاز دانند
واز همه جهت خاطر جمع نمایند که آنچه او میکند ومیگوید همه حق وصدق
واز جانب خدا است وهرگز خطا در هیچ باب از او واقع نشود وکتابی
که از جانب خدا آورده است ودر قم اوست [illegible] نمایند وبعد از آن
اوامر ونواهی وفرمودهای الهی را از روی یقین واعتماد از او ویا نایب وخلیفهٔ
او که مثل او صادق ومعصوم در قول وفعل خود باشد وپیغمبر وخدا او را گفته
یا باشتباه وخطا دروغ وافترا نبندد ونیابت او با مر خدا باشد واز
جانب او معجزات ونشانها داشته باشد موافق مضمون کتاب اخذ نمایند
واحکام دین خود را اخذ نمایند وبقول کسی که اعتماد بر او نباشد واحتمال
خطا در گفته وکردهٔ او رود عمل نکنند که مبادا خلاف فرمودهٔ الهی ومورث
خسران وروسیاهی باشد وباز آنکه بوجود از نهایت عنایت ولطف

وجود از قبیل شخصی که سعی در تربیت فرزند وبنده یا غلام خاطر پسند
خود بوعد ووعید نموده باشد بندگان خود را بترغیبات وتهدیدات
عظیم وتطمیع بهشت وحور ونعیم وتخویف از جهنم وعقاب الیم در امید
وبیم داشته باشد همواره شوق ورغبت ایشان را باطاعت خود افزوده
وبآنچه لازم است درین باب از انجام اسباب ورفع موانع حجت بر
همگی تمام فرموده وبا وجود اینهمه بندگان کافر نعمت ناشکور عاصی
جاهل مغرور دست از ضریشه عقل وشعور خود برداشته جمعی
که بعضی مطلقا ترک پرستش وطاعت موجد وخالق ومکرم ورازق
خود که از رحم مادر تا هنگام وفات آنا فآنا مشمول انواع نعمتها
والطاف وعنایات واعطاف اویند وبیقین میدانند که هیچیک از
دیگری متصور نیست کرده بلکه بسیاری انکار وجود او وهمگی تکذیب
وانکار جمیع پیغمبران ورسل وکتب ومعجزات وآیات بینات او نموده
کل نموده اند مانند [illegible] وامثال آنها وپرستش صورت جمادی چند
مخلوقات او که مطلقا نفع وضرری از هیچیک متصور نیست واکثر
را بدست خود بهزار محنت وتصدیع ساخته وبعمل آورده اند واگر
محافظت آنها نکنند باندک زمانی وحادثه سهلی باطل وخراب میشوند
بجای آنکه نفع وضرری بدیگری توانند رسانید یا مستحق پرستش توانند
بود مشغول شده وجمعی مثل مشرکین اهل کتاب ومانند آنها بعضی از
پیغمبران وائمه را که هیچ امتیازی در معجزات وکرامات از سایر
پیغمبران وامثال خود ندارند ودر لوازم بشریت از اکل وشرب وامثال آنها
با همه ناس شریکند وهیچکدام از صفات الهی وعلامات ربوبیت متصف

نیستند و رفع بلیات و آفات و اذیت اعدا از خود و دیگری بدون اذن
الهی نمیتوانند نمود شریک خداوند عالم و خلاق و رزاق آدم میدانند و
هر چند میگویند ملحد نیستیم میگویند دروغ میگوئید شما بر خدا
و اعتقاد نمیفهمند که خدا کاذب نمی باشد خصوص اینکه حق تعالی همیشه
پیغمبران فرستاده که او را بخلق بشناسانند پس چگونه ممکن و جایز است
که بعضی که خدای خود را شناخته باشند ایشان را اضلال نماید و سلب
معرفت از ایشان بکند و چه مصلحت و حکمت در ضمن این متصور مسموع
بود و بعضی دیگر مانند موحدین اهل کتاب بعض پیغمبران او را اقرار و از
انکار بعض دیگر میکنند با وجود آنکه در اظهار معجزات و کرامات و داشتن
کتاب و سایر لوازم و علامات پیغمبری شریکند و مطلقا تفاوتی ندارند
و جمعی چون مخالفین این امت و سایر امم مخالفت صریح فرموده خدا
و پیغمبر خود کرده دست از متابعت نایب و خلیفه و وصی او که ممتاز
از جمیع امت بجمیع صفات کمال و حصول شرایط و لوازم خلافت و نیابت
از علم و صدق و عصمت و ایمنی از خطا در احکام الهی در میان ایشان
نصب کرده است برداشته بعضی چون امت حضرت موسی علیه السلم
با وجود علم بتبیان امید مراجعت آنحضرت مثل حضرت هرون خلیفه
را که برادر و شریک در نبوت او بود گذاشته تکذیب و زجر او نمودند
و بعد از مشاهده آنهمه آیات بینات و معجزات باهرات و نجات از
آنقسم شداید و بلیات از ظلم فرعون و غیر آن پرستش گوساله را اختیار
کردند که خود از طلا ساخته بودند بمجرد صدائی که از شکم آن بحیله
شعبده سامری بر آمد و بعضی چون امت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله

اقتدا

اقتدا بامم سابقه کرده چنانکه پیغمبر از آن خبر داده بود که احوال ایشان در همه
چیز مثل امت پیغمبران سابق خواهد بود مانند حضرت علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه جنابی را که باتفاق مخالف و موالف در جمیع
فضایل و محامد بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جمیع عالمیان ممتاز بود
و از هیچ راه صفت نقصی در او نبود و ابن عم و داماد و برادر پیغمبر و نفس او
آنحضرت بمنزله هرون از موسی علیهما السلم بود نسبت بآنحضرت و بنابر
استحقاق خلافت و نیابت بامر خدا بنصوص جلیه صریحه بسیار در میان
امت نصب فرموده بود گذاشته متابعت شخصی دیگر که بنابر عدم علم و
کمال و غیر جمادی مثل گوساله بیکار بلکه بسبب قبایح کردار و ذمایم افعال
و اطوار و صفات رذیله بسیار مشابهت او از برای گوساله عار بود و
باتفاق دوست و دشمن هیچیک از صفات و فضایل آنحضرت را
نداشت بمجرد شبهات جزئیه که سامری این امت نمود بعمل آوردند و
حقا که کمتر از کار قوم حضرت موسی نکردند و همچنین سایر امم در فرق و
اصناف که در هر یک بحر رسیده و هر یک بخواهش خود اختراع و احداث
مذهبی کرده آنرا حق میدانند که زیاده بر آنست که گنجایش تفصیل در اینجا
داشته باشد که از جمله این امت چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده بود هفتاد و سه فرقه شده اند که بفرموده آنحضرت بغیر یک فرقه
همگی بسبب بطلان در آتشند و سببش معلوم است که چون آنحضرت
بغیر از یک شریعت و ملت ندارد هر که آن را اختیار نموده بر حق و دیگران
بر غیر ملت او و بر باطل خواهند بود و امت حضرت عیسی علیه السلم هفتاد و
و یک فرقه و قوم حضرت موسی علیه السلم هفتاد فرقه شده اند و هر یک از

این فرق خود را بر حق و دیگران را بر باطل میدانند و اراده هست که در این
رساله علیحده در بیان احوال هر یک از فرق و ذکر عقاید فاسده و مذاهب
باطله و سبب حدوث و اثبات بطلان آنها بتفصیل نوشته شود و علی
الله التوفیق و الاعانة و بعضی دیگر که ازین مهالک نجات یافته اند در
طریقه تحصیل معرفت غلط کرده با وجود کمال ظهور و اعلان راه حق
از برای طالبان آن و بودن ادله آیات واضحات قرآن و احادیث
و کلام صادقان اهل بیت اطهار علیهم السلم بتفکر و تدبر در سخنان
اهل شبهات و ضلالات و مطالعه و مباحثه شفا و اشارات و تتبع
عقاید اهل یونان و امثال ایشان از حکما و متکلمان عمر گرانمایه را صرف
نموده اکثر آنست که بعد از سالها فکر و ریاضت و تعب و اجتهاد آخر بغیر
از در افتادن بمهالک کفر و الحاد و مضائق حلول و اتحاد و انکار مبدء
و معاد یا تزلزل در دین و اعتقاد بشبهات اهل عناد چیزی حاصل نمیکنند
وکم مسئله ایست که آخر بنای آن را بر جائی گذاشته و مسلم دانسته باشند
و با یکدیگر در آن در معارضه و جدال و قیل و قال نبوده حیران و سرگردان
نباشند مگر آنکه باز رجوع باحادیث و اخبار اهل بیت نبوت و معادن
علم و حکمت نجات بیابند و اکثر نیت و مطلبشان اینست که در مجالس
در بحث و جدال بر دیگران فایق آیند و افضل و داناتر از همه بقلم روند و
بسیاری از قبیل مستضعفین و اکثر عوام الناس و لاقیدان هر امتی
و فرقه مطلقا بدلیل و برهان تحقیق مذهبی نکرده و هر کس هر چه گوید
اطاعت میکنند و اکثر بمقتضای الناس علی دین ملوکهم بر دین پادشاه
و بزرگ و مالک و آقای خود اند و اکثر این فرق و ملل چون ملاحظه شود

بمتابعت

محبت دارند

بمتابعت آبا و اجداد خود و اینکه مذهب خود را بسبب انسی که بآن دارند
و از طفولیت بآن خو کرده اند و اغلب آن مذهب مادران ایشانست
چون معاشرت با آنها کرده و از آنها تربیت یافته اند و میخواهند از آن
از دست نگذارند از قبیل میلی که هر یک از اصناف ناس بکسب و پیشه و هنر
آبا و اجداد خود دارند و اکثر آنها بهتر از همه کسبها میدانند هر چند بسیار
خسیس و پست مانند حجامی و امثال آن باشد و تا ممکن است دست از
انکار بر نمیدارند اگر چه بهتر از آن بمراتب میسر شود همچنان در مذهب و ملت
در متابعت ایشان بیشتر اصرار دارند بلکه سعی در اثبات حقیت آن بدع
و اهیه باطله بمحض خواهش نفس و جهالت و تعصب میکنند و در تیه ضلالت
و بوادی ضلالت و غوایت برقرار مانده اند و بنوری بغیر حسرت در ایام
و خسران دنیا و آخرت چیزی نخواهند یافت و انشاء الله تعالی بطلان

اثبات مذهب حق

هر یک ازین مذاهب و فرق در ابلغ وجوه مینماید و از برای هر که اندک
چشم بصیرتی داشته باشد پرده خفا از روی شبهات و تشکیکات معاندین
در هر یک از اصول دین باثبات و اظهار بطلان آنها میکشاید و بسبب
کوری باطن خفاش سیرتان ظلمت نهاد از اهل عصبیت و عناد نقصی از
از برای خورشید تابان حق و ایمان در درخشندگی و ظهور و ضیای آن
لازم نمی آید اعاذنا الله و جمیع المؤمنین عن متابعة النفس و الهوی و
حفظنا و ایاهم من مخاطر الجهل و الغوی بفضله و رحمته بحرمة محمد و
آله اهل الرشاد و الهدی پس ای عزیز دمی از خواب غفلت بیدار
و از مستی جهل هشیار شو و چشم بصیرت و گوش هوش بگشا و در آنچه بیان
میشود از روی انصاف تأمل نما که امید هست که اگر دست از تعصب بر

عناد و متابعت آبا و اجداد بر داری براه حق و رشاد هدایت بیابی والله
یَهْدِی مَنْ یَشَآءُ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ در توحید و در آن
سه فصل است در اثبات وجود پروردگار و صانع
عالم و خالق و موجد کل امم است ای عزیز هر کس بهرهٔ قلیلی از عقل و دانش
و ادراک و نوری در دیدهٔ بینش داشته باشد وجود جناب اقدس الهی از
اجلای بدیهیات و اظهر و ابین و اوضحاتست بلکه اطفال و مجانین و بهایم و
حیوانات که ادراک سایر بدیهیات نمیتوانند کرد بنا بر تصدیق و اذعان
فطری جبلی بوجود او اقرار دارند و در هر شدت و بلا و امید و رجائی
رو بدرگاه او میکنند چنانکه کم کسی است که حرکات از هر یک ملاحظه نموده
باشد و هیچیک از آنها نیست که نداند که خالق و خدائی دارد که او را
بصفت و کیفیت نشناسد و در آنها غلط کرده باشد و کم منکر و جاحد
و کافر و معاندیست که انکار اصل وجود او نماید بلکه هر که در احوال خود
ملاحظه نماید تمام اوقات با خدای خود در مکالمه و مناجات و استغاثه
و عرض حاجاتست و در هر مشکل و بلائی متوسل باو و در هر امید بکرم
کسی که در خانهٔ دوست کریمی میهمان باشد هر چاشت و شام منتظر خوان
احسان او و از تفاوت نعمتها از موافقت بخواهش او و عدم آن راضی و
شکر گو و گله مند و عیب جو میباشد و مانند شخصی که با دیگری رفیق و
مصاحب باشد در سفر و حضر دائما با او در مشورت و گفتگو و در هر وحشت
و فزعی با او انس و خو دارد و همچنین بیقین میداند که همیشه این معاملات
را با یکی دارد و چه دلیل اقوی از این میباشد و کدام برهان واضحتر از خلق
و وجود ارضین و سموات و انواع مخلوقات و اصناف موجودات و غرایب و

عجایب مصنوعات از جمادات و نباتات و حیوانات و آناً فآناً عروض
تغییرات و تبدیلات و ساعت بساعت ورود نعمتها و خیرات و نزول
آفات و بلیات از برای هر فردی از آنها میتواند بود بر وجود خالق دانا
توانای حکیم رحیم کریم قهاری که مطلقا شباهتی بآنها نداشته باشد و
مثل آنها محتاج بموجد و خالق دیگر نباشد و مانند ایشان مورد عوارض
و حوادث نشود و از عدم بوجود نیامده باشد بلکه از ازل بذات خود
خود موجود باشد تا نسبت ایجاد این مخلوقات و صنایع و ابداع این
مصنوعات و بدایع را باو توان داد که اگر او نیز بوجود آمده باشد یا متصف
بیکی از صفات و لوازم مخلوق باشد او نیز مخلوق خواهد بود و مثل
مخلوقات دیگر وجود او دلیل وجود خالق و موجد دیگر خواهد بود که مثل
او مخلوق نباشد و خلق و ایجاد هیچ چیز را باو نسبت نمیتوان داد زیرا
که مخلوقی که خود خلق شده باشد خلق چیز دیگر نمیتواند نمود چنانکه اگر
جمیع مخلوقات از جن و انس خواهند که خلق پشه نمایند قادر بران نیستند و
بدیهیست که چیزی خود بخود بوجود نمیتواند آمد و هیچ عمارت و بنائی
خود بخود بدون بنا ساخته نمیتواند شد خصوص آنکه مشتمل بر همه دقایق
و صنایع باشد و همیشه هر یک از هر صنفی و نوعی بر یک منوال بدون
تفاوت بوجود آید و هرگز از صورت حیوانی حیوان دیگر و از درخت و گل میوه و
برگ و گل دیگر متولد و حاصل نشود پس اول در خلقت خود نظر نما و ببین
که ترا چه قسم از چند قطره آب گندیده نجسی که همیشه امثال آن در خواب و
غیره دفع میشود و فاضل کثافات دیگر بهرز میرود در رحم مادر خلق کرده
و اینهمه اقسام اعضا و اجزا از استخوان و گوشت و رگ و پی و پوست و

و بلغم و صفرا و سودا و جوارح دیگر از چشم و گوش و دست و پا و امثال آنها
در اندرون شکم و بیرون آن قرار داده و هر یک را مشتمل بر اجزای بسیار
و جزئیات بیشمار و یکدیگر در کمال لطف و دقت و خفا گردانیده چنانکه همگی
این اعضا و اجزا اگر لازمهٔ حیات است بهر یک از حیوانات بسیار خورد
که به نظر در نمی آید نیز داده و جثهٔ آن خوردی را از کمال قدرت مشتمل بر همه
اجزا گردانیده و ملاحظه کن که چه نحو صورت داده و هیأتی که بهترین صورتها و
هیأتهاست و هر چند خیال کنی بهتر از این شکل و صورت تصور نمیتوانی
نمود و هر یک از اجزای آن اگر اندک تفاوتی بهم رساند معیوب و بدنما میشود
بتو داده و همچنین بهر یک از مخلوقات دیگر مناسب احوال ایشان بعد از
ایجاد روح در آنها کرده و قوای ظاهر و باطن بر اکرامت فرموده و مدت چند
ماه در رحم از خون حیض پنهانی غذا داده و چون قوت مکیدن بتو داده
آن شیر رسانیده و بعد از آنکه با آن نعمت از شکم مادر برآورده خون با آن گندگی
و کثافت را شیر با صفا و لذت کرده و علم مکیدن و بیرون آوردن آنرا
از پستان مادر داده و مادر را با آن نعمت مهربان ساخته که متحمل آنهمه مشقت و
تعب در روز و شب در تربیت تو گشته آن را در امور خود مشغول
شده تا آنکه بمرتبهٔ عقل و تمیز رسانیده و اگر در هر یک از قوای ظاهر و باطن
و احوال آنها از دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن و لمس کردن
و حافظه و خیال و واهمه و متفکره و حس مشترک میان اینها و جزئیات
هر یک و حالات خود از خواب کردن و گرسنه و تشنه شدن و میل و شهوت
و دانستن و فراموش کردن و حوادثی که عارض میشود از غم و شادی و
خجلت و تشویش و خوف و حیرت و امثال اینها که زیاده بر آنست که بیان

آید اینها

آید تو اینها فکر کنی حقیقت هیچکدام را و اینها نمیتوانی یافت و بسا
باشد که آنچه ظن و تخمین خیال کنی بنهایت از حقیقت آنها دور باشد
و بسبب عادتی که با اینها شده است از غرابت و عظمت و دقت
هر یک غافلی و در همین تأمل کن که روح که نفس و عین خودت است
و فاعل این افعال و مورد این حوادث و احوال است چه قسم چیزیست و
در کجاست بلکه بیان این معنی که خود را میگوئی و جمیع اجزای خود را
باو نسبت میدهی که سر من و پای من و چشم و گوش من و روح من
و بدن من کدام است و از انقرار گویا غیر از آنها هست چه میگوئی
جان و تن من و با آنها غیر از تو نباشد بخود نسبت نمیتوانی داد و بس
هرگاه حقیقت خود را نتوانی دانست از یافتن عقل ناقص تو که
بقدر احتیاج و ضرورت در تکلیفاتی که شده است از قبیل بیان
حواس و قوا داده شده و محال است که ادراک زیاده بر قدر ضرورت
خود و نشناختن آن ذات ذوالجلال احدیت را که ماورای محسوسات
و معقولات است با وجود اینهمه آثار و دلالات و علامات چگونه انکار
میکنی آنرا بسبب آنکه عقل تو بآن نمیرسد و قوت و قدرت دریافت
آنرا نداری چنانکه کور مادرزاد بسبب عدم قوت باصره و تعقل حقیقت
رنگها و امثال آنها نمیتواند نمود چون قوت ادراک آنها با او داده نشده
است و همچنین بسبب عدم سایر قوی سایر محسوسات را و بسا باشد
که موجودی چند از مخلوقات را باشد که ادراک آنها بحس و قوی غیر از
این حواس و قوی باشد تا آن حس و قوت را بهم نرسانی هرگز تعقل آنها
نمیتوانی نمود و هر یک از حواسی که داری مثل باصره و سامعه زیاده بر

قوت و مرتبه که دارند از مسافات بعیده نمیتوانند دید و شنید
و اینست که تکلیف بدانستن ذات مقدس او نشده است چون تکلیف
بالاطلاق است و نفی بسیار از فکر در آن واقع شده است پس دست از
شبهات شیطانی بردار و در اعجوبه کوشد که قطره ایست از بحار
اندکیست از بسیار از دلایل و شواهدی که در هر جزئی از جزئیات کاینات
موجود و مهیا شده و حکمتها و دقتها و صنعتهایی که در هر یک بکار
رفته بنظر عبرت تامل نما و حسب المقدور تدبر و تفکر کن که مطلقا
احتیاج بدلیل دیگر نخواهی داشت و خدا و رسول غیر این راهی برای
تحصیل معرفت قرار نداده اند و از قبیل بعضی که از کمال سفاهت [illegible]
در روز روشن چشم خود را برهم گذاشته از برای وجود آفتاب دلایل
واهیه میگویند خود را سرگردان و رسوا منما و در فرق میانه واجب و
ممکن و لزوم دور و تسلسل که از برای اکثر افهام و عقول ممتنع است
و بر هیچکس واجب نیست خود را در سلسله شبهات مقدمات
و دور از طریق مستقیم ظاهر حق و یقین دور بوادی حیرت و تشکیک
و ظن و توهم را مینما و بخصوص این اهل الخطرها که در هنگام درماندگی
و شدتها و بهم رسیدن مطالب و حاجتها که بی اختیار برافع کربات و قاضی
حاجات متوسل میشوی هر چند از عناد انکار کنی و ببین که چه قسم
موافق مصلحت حال و خواهش تو بعمل می آید و آن شدت و سختی
رفع میشود چنانکه محال است که خود بخود بر سبیل اتفاق امور چنینی
بعمل آید و از برای هر کس کم روز بلکه ساعتیست که از این امور بعمل
نیاید که دیگر مجال شک نماند و آیا کدام عقل احتمال میدهد که خود بخود

بدون خالق و آمری بیک مرتبه بیخبر و اثری این بادها و ابرهای عظیم
در میان آسمان و زمین بهم رسید این رعدهای شدید مهیب و برقهای
چنین غریب حادث شده قطرات متواتر چنین با این سرعت و شدت
فرو ریزد و سیلها جاری شود و گاه برف و تگرگ با آن خرابیت و لطافت
باشد و اگر مکرر این امور بظهور نرسیده بود و بیک مرتبه حادث میشد
البته خلق در وهم و بیم و خوف عظیم می افتادند و کدام شعور باور میکند
که خود بخود بدون موجد و مؤثری از بیضه جماد سر بسته جانداری بی
آنکه چیزی داخل آن شود بمجرد گرم ماندن آن چند روز در زیر بال
مرغی بیکمرتبه جوجه با این طرحها و رنگهای مختلفه و اعضا و اجزای
متعدده با حیات و حس و حرکت و صدای چنانی بیرون آید و
بمجرد برآمدن جمیع خیر و شر خود را داند چنانکه اگر جوجه مرغ خانگی را
هر چند از مرغابی بعمل آمده باشد و بیند که آن داخل آب میشود
جرات بدخول آب نمینماید و همچنین اگر جوجه مرغابی باشد و از مرغ
خانگی بعمل آمده باشد بمجرد بیرون آمدن منفعت آب را از
برای خود میداند و داخل آب میشود هر چند آن مرغ هرگز داخل
نشود و کی ممکن است که این امور خود بخود اتفاقا یا بمقتضای
طبیعت بدون صانع و مؤثری بعمل تواند آمد و همچنین احوال
هر مخلوقی از مخلوقات که در ذکر آنها کتابها کافی نیست و از برای تمثیل
تنبیه غافلان همین بس و شافیست و دیگر آنکه وجود هر یک از
پیغمبران و امتیاز ایشان از مکارم اخلاق و محاسن آداب و کمالات
و فضایل از بنی نوع خود بمرتبه که گویا از این نوع نیستند خصوص

یکی از معجزات ایشان که هر ذی شعوری میفهمد که آن فعل مخلوق نیست والا دیگران نیز بایستی بعمل توانند آورد دلیل بینیست بر وجود جناب اقدس او قطع نظر از انکه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بعد از اثبات حقیقت و صدق خود اجماع و اتفاق کرده اند بر وجود او و هر یک بثبوت رسانیده اند که از جانب او آمده اند و کدام دلیل اکمل و اوضح از این میتواند بود و کدام عقل انکار این میتواند نمود وَعَلَی اللهِ التَّوفِیقُ وَالهِدَایَة

در بیان صفات کمال و نعوت جلال آن یگانه

متعال است انچه می باید از برای ذات مقدس او ثابت دانست و انچه آنجناب را از آنها باید منزه دانست و از او باید سلب و نفی کرد ای عزیز بعد از انکه دانستی که پروردگار قدیم لم یزلی از ازل هست که خالق و موجد و فاعل اینهمه عجایب مخلوقات و دقایق مصنوعات است معلوم و بدیهیست که چنین ذاتی حی است یعنی بذات مقدس خود همیشه زنده است بدون انکه از قبیل مخلوقات جانی داشته باشد و مرگ و فنا و زوال بر او روا نیست و عَلِیم و حَکِیم است یعنی دانا است بحقایق جمیع موجودات و مخلوقات خود و هر چه شده است و میشود میداند و پیوسته جمیع امور را موافق حکمت و مصلحت بعمل می آورد و هرگز چیزی عبث و لغو و بیفایده و خلاف حکمت و غلط العیاذ بالله از او صادر نمیشود و قادِر است یعنی همیشه توانا است و قدرت بر ایجاد و احداث هر چه خواهد و حکمت او اقتضا نماید از ممکنات دارد و سَمِیع و بَصِیر است یعنی همیشه همه چیز را می بیند و هر صدائی را میشنود بدون انکه از قبیل مخلوق احتیاج بجارحه چشم و گوش داشته باشد

انچه دیدنی و شنیدنی نیست بر او معلوم است و مُرِید و مُختار است یعنی همیشه صاحب اراده و اختیار است که انچه میکند باراده و اختیار خود میکند و مجبور بر آن نیست یا از قبیل سوزانیدن آتش بدون اختیار بمقتضای طبیعت از او صادر نمیشود و همچنین امثال اینها ازلیت و ابدیت و عزت و غلبه و غنی و بی نیازی و عظمت و جبروت و بزرگواری و هر چه عدم آن در وقتی از اوقات از برای ذات اقدس او نقص باشد و اینها صفات ذات مقدسند و لازم ذاتند که همیشه ذات مقدس متصف باینها هست و همچنین از این صفات زاید بر ذات مقدس نیست و از برای ذات اقدس او از قبیلی که در مخلوق بسبب عجز و نقصی که دارد باعضا و جوارح و آلات و اسباب و مقدمات میباشد و آن صفت از برای او حاصل و او با آن صفت کامل میشود نیست بلکه ذات احدیت تنهائی کافیست و کامل است و مطلقا در جناب او عجز و نقص و احتیاج نیست و همچنین خالِق است یعنی آفریننده موجودات است و رازِق است یعنی روزی دهنده مخلوقات است و مُحیِی و مُمِیت است یعنی زنده کننده و میراننده است و غَفّار و مُنتَقِم است یعنی آمرزنده مؤمنان گناهکار و انتقام کشنده از کفار و ظلمه و فجار بعذاب نار است و از این قبیل از صفات دیگر و اینها را صفات فعل میگویند که اصل قدرت بفعل آوردن آنها در هر وقت حکمت و مصلحت اقتضا کند و اتصاف بتوانائی بر صدور هر یک برای ذات اقدس کمال است و خالی بودن ذات در وقتی از اوقات از آنها نقص نیست چه هر گاه مصلحت در خلق اشیا

دربعض اوقات یا روزی دادن جمعی در وقتی بدانند و خلق نکند یا
روزی ندهد یا در بعض اوقات بعضی را بمیراند و در وقت دیگر
زنده کند و گاهی عذاب کند و گاهی ثواب بدهد دلالت بر زیادتی
قدرت و کمال توانائی او خواهد داشت بخلاف انکه در بعض اوقات
حیات یا قدرت نداشته باشد یا چیزی بداند یا نشنود یا نبیند که
کمال نقص خواهد بود برای ذات اقدس او و همه اینها صفات ثبوتیست که
باید از برای ذات مقدس او ثابت دانست خواه قدیم و ازلی و از لوازم ذات
باشد و خواه از صفات حادثه که تعلق بفعل میگیرد چنانکه مذکور شد که
اینها از برای ذات مقدس نقص است و بعضی از صفات دیگر هست که وجود
آنها از برای ذات اقدس او نقص است و باید سلب و نفی از ان کرد و باید ذات
او را از آنها منزه دانست از صفات و لوازم مخلوقات مثل جسمیت و جوهریت
و عرضیت و ترکیب و داشتن اجزا و بودن در مکان و زمان و دیدن شدن و
ولادت و وفات و خوردن و آشامیدن و خوابیدن و هم و غم و امثال آنها
از صفات و عوارض که در مخلوق سبب کمال نقص و احتیاج او میباشد و همچنین داشتن
زن و فرزند و شریک و وزیر و محتاج بودن در امری بمعاون و مددکار که همه اینها
علامات نقص و عجز است و ممکن نیست که ذات پاک آن قدرت و کمال متصف گردد
بصفتی از صفات نقص و عجز باشد و جناب آن بی نیازی و عظمت و جلال احتیاج
بامری از این امور که دلیل افتقار و ناتوانیست داشته باشد و با وجود این
صنایع و بدایع محکمه کامله و فیوض و مواهب تامه شامله خود عاجز و ناقص و مفتقر
و محتاج باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا   در اثبات
توحید و یکانگی ذات ذو الجلال احدیت و ابطال مذاهب کفار و مشرکین و

جواب شبهات اهل ضلالت است ای عزیز بعد از انکه دانستی که خداوند قادر
ذو الجلال و پروردگار صانع حکیم لایزالی میباشد که مطلقا نقص و احتیاج در
ذات با کمال او نیست پس البته باید که فرد و واحد و یکانه باشد و شریکی در خالقیت
یا رازقیت یا امثال آنها یا استحقاق پرستش و عبادت که فرع آنهاست نداشته
باشد و کدام صفت کمال از این اعظم از انکه بی شبه و نظیر و یکانه و عدیم المثال باشد
میتواند بود و هر چند آن نیز از جمله واضحات و دلائل آن بسیار است
هر برگ و خار و گل که دمد از دهان خاک   بر وحدتش برای گواهی بود زبان
بچند دلیل بسیار ظاهر و قریب بفهم اکتفا میشود   انکه چون
ثابت شد که بنا بر احتیاج ممکنات و مخلوقات بصانع و خالقی واجب است که
موجدی باشد بصفاتی که مذکور شد از قدرت و علم و حکمت و غیر آنها و
از وجود ممکنات اثبات وجود وجودی که خالق آنها باشد میشود و معلوم شد که
باید مطلقا عجز و نقص نداشته باشد و در این صورت بدیهیست که ممکنات
محتاج بغیر یک خالق و موجد نیستند و نمیتواند بود که صانع متعدد داشته باشند
چه هر گاه انچه در حیز امکان است از یک خالق بعمل نتواند آمد البته از عجز و
نقص او خواهد بود که نتواند انچه آفریده میتواند شد بیافریند اگر چه صد هزار
برابر این آسمان و زمین باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر از او
تواند آمد و او قادر بر ایجاد همه باشد مطلقا احتیاج بصانع و خالق دیگر
نخواهد بود و وجودش لغو و عبث و بیکار خواهد بود چه جای انکه واجب
الوجود باشد و وجه عدمش بنابر مفاسد محال باشد   حکم
هر گاه عالم دو پروردگار و صانع داشته باشد لازم می آید که یا عالم بر هم خورد
و فاسد گردد یا یکی از ایشان عاجز و ناقص باشد و قادر و مختار نباشد از برای

انکه هر کاه یکی از ایشان اراده امری نماید مثل آفریدن زید در وقتی بسبب
مصلحتی و آن خدای دیکر اراده خلاف آنرا بنماید و خواهد که زید در آنوقت
موجود نشود بسبب مصلحت دیکر نمیتواند بود که اراده هر دو بعمل آید و
هم زید در انوقت موجود شود و هم موجود نشود و البته در نیصورت اکر قدرت
و توانائی هیچیک زیادتی بر دیکری ندارد و اراده هیچیک غالب بر اراده
دیکری نمیتواند شد و هریک استقلال و اقتدار تمام دارند باید که در میان
ایشان نزاع و جدال واقع شود و باعث فساد عالم کردد چنانچه منقول است
که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یعنی اکر بود بجا نخود در آسمان و زمین
خدایان دیکر بغیر از حق تعالی هر اینه فاسد میشدند آسمان و زمین البته
و تغیرات کثیره و مفاسد عظیمه بظهور میرسید و هیچ عقلی قبول نمیکند که
بدون طرف ترجیح و جهت زیادتی از یکی اراده او بعمل آید و از دیکری
بسبب واقع نشود و ترجیح بلا مرجح لازم آید و همچنین نمیشود که یکی با وجود
قدرت و توانائی مطلقا دست از اراده و خواهش خود بردارد و بی سببی
و جهتی تابع دیکری که مطلقا ترجیح و زیادتی بر او نداشته باشد شود
و اکر اراده یکی بسبب عدم قدرت و توانائی بعمل نیاید عاجز و ناقص خواهد
بود و قادر مختار و متصف بصفات ربوبیت و خدائی نخواهد بود و
ثابت شد که باید خدا مطلقا عجز و نقصی نداشته باشد و باطل و قبیح
بدروغ نام قادر مختار را بر عاجز بی اختیار بکذارند و او را شریک و مثل
او قرار دهند و سهیم او در عبادت و بندکی کردانند هر چند در کمال
جلالت قدر و مرتبه باشد از قبیل پیغمبران و ائمه و ملائکه علیهم السلام تعلق
انکه ظاهر است که اقارب و خواص و امرای عظیم الشان پادشاهی را اکرچه نزد

کتابخانه مجلس شورای ملی موزه ۱۳۰۲

پس ظاهر شد که صانع حکیم قادر مختار بغیر یکی نمیتواند بود ... سیم انکه
با وجود استقلال و اقتدار هیچ پادشاه و حاکم بلکه صاحب قریه و خانه دیکری
قدرت ندارد و نمیتواند که بی اذن و حکم او دخل در ملکت یا قریه یا خانه او بوجهی از
وجوه بکند و البته بسبب قدرت خود منع و رفع تصرف او مینماید هرچند نزد او
یا احب ناس باشد بسوی او بسبب انکه فی الواقع نقص و رخنه در سلطنت و حکومت
و استقلال او میشود مکر انکه عاجز باشد و نتواند منع نمود یا بسبب ضعف و نقص
خود احتیاج بمعاونت او داشته باشد و با قدرت و شوکت هرکز راضی باین
نقص و رخنت نمیشود و هیچ عاقلی هم برای او نمی پسندد پس چکونه روا باشد
بر جناب ذوالجلال الهی با وجود این عظمت و قدرت و کبریا و جبروت
و بی نیازی که دیکری نام او را بر خود کذاشته در ملک خدا وندی و کار
خانه ربوبیت او بی حکم و رخصت او دخل نماید و دعوای شراکت در
فرمان فرمائی و حکومت او کند و در پرستش و تعظیم و تبجیل شریک
و عدیل او کردد و کدام عقل این نقص را از برای وی پسندد حاشا
شانه عما یقولون چهارم اینکه چون ملاحظه این کارخانه ایجاد
میکنی و می بینی احتیاج و ارتباط هر جزو از اجزای آنرا بیکدیکر که کل
متصل بهم و یکپست و بنحوی بیکدیکر آمیخته و پیوسته است که
با وجود مغایرت و ضدیت اکثر اجزا از هم جدا نمیتوانند شد مثل شب
و روز و نور و ظلمت و امثال آنها و همچنین مطلقا تفاوت و اختلاف
در اوضاع و احوال آنها از حرکت و سکون و غیر آن بهم نمیرسد مثل
آسمان و آفتاب و ماه و کواکب که همیشه بیک قرار در حرکتند و هرکز
ساکن نمیشوند و زمین و کوهها و درختان همیشه ساکنند و حرکت نمی

جای خود حرکت نمیکنند و تغییرات جزئیه که در بعض امور بسبب فصول
و غیر آن بمقتضای حکمت و مصلحت حال خلق و حصول اسباب معیشت
و حیات ایشان از باد و باران و سرما و گرما و مثل آنها بعمل می آید هر یك
در موسمی که دارند در همان اوقات در دریا و صحرا بهمرسیده و همیشه
بر یکسان است هرگز زمستان تابستان و بهار خزان نمیشود و خاصیات
اشیا پیوسته بر یك نحو است آتش همیشه حرارت و هوا بدون تغییر
بحرارت عارضی از آفتاب و غیر آن همیشه برودت و آب رطوبت و خاك
یبوست دارد و هرگز منعکس نمیشود و هر یك از انواع مخلوقات همیشه
بر یك صورت و هیأت و صفت خلق میشوند و چون درست ملاحظه شود
این کارخانه است که بر پاست و هر یك از اجزای آن کمال ارتباط و احتیاج
بیکدیگر دارند از قبیل اعضا و اجزای بدن آدمی که با وجود تعدد و اختلاف
مربوط و محتاج بهم و یك شخص است و هیچ عقلی تجویز نمیکند که دو روح در
یك بدن متصرف نمایند بلکه نمیشود که دو پادشاه در یك مملکت و دو حاکم
در یك شهر و دو کدخدا در یك خانه بی مفسده و نزاع باستقلال تصرف
نمایند همچنین هر گاه معلوم شد که عالم یکیست البته بهمرساننده آن که خالق
و مدبر آن نیز یکیست و اگر متعدد معبود باشند اختلاف و تعدد در
حکم نیز باشد   پنجم آنکه بعد از اقرار باینکه جناب قدس الهی حکیمست
و آنچه میکند موافق خیریت و مصلحت میکند و خلاف مصلحت نقص در
جناب اقدس او ممکن نیست هر گاه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و سلاطین
ملائکهٔ مقرب بعضی متعدد از پیغمبرانی که از آدم تا خاتم آمده اند باعجاز امرات
و آیات واضحات بسیار بر صدق دعوای خود مثل … که بهمرسیده

زیرای هر ذی شعوری که این امور بدون اذن الهی از ایشان که مثل دیگران
بشری چند اند صادر نمیتواند شد و بدون امر خدا قدرت بر هیچ یك از این خوارق
عادات و غرایب کرامات ندارند و همه متفق الکلمه دعوی کنند که ما از پیش خدا فرستاده
که خدای غیر او نیست و خالق و رازق جمیع موجودات اوست و هیچ کس و
هیچ چیز غیر او مستحق پرستش و عبادت نیست و بدون امر او نفع و ضرری نمیتوانند
رساند و بر طبق دعوای خود کتابهای الهی را متفق المعنی مشتمل بر نصوص بسیار
و آیات بیشمار را تاکیدات و تخویفات عظیمه بر اعتقاد بخلاف آن بیاورند و … حتی
ایشان معصوم از هر غلط و خطا و صادق در همهٔ اقوال خود باشند که هر گاه کذب
از ایشان شنیده مشاهده باشد بلکه محال کذب بر ایشان ممکن نباشد چگونه ممکن است
اجماع و اتفاق ایشان معصومین و صادقین در امر متفق بر کذب و حال آنکه امور
دیگر بشهادت دو نفر عادل یا مثل آن ثابت میشود و کجا از لطف و حکمت و عدالت
جناب قدس الهی جایز است تمکین ساختن این همه امور عظیمه و قواعد جلیله
در تحقق … بر دست این جماعت کثیر از کاذبان از برای اضلال و ابطال عقاید
بندگان تعالی الله عن ذلك و اما عدال انکار باشبهه … البته خطا یکیست
و این فی الواقع دلیل عقلیست و بحقیقت چند دلیلست و اقوی است از جمیع ادله
بلکه با این دلیل احتیاج بدلیل دیگر نیست مخفی نماند که ادله که در ضمن این دلیل
اشاره بآنها شده یکی اخبار جناب اقدس الهی است در هر یك از کتب سماوی در ضمن
آیات متکثره که بدلایل دیگر علم بهمرسیده که کلام الهیست و فی الحقیقه هر آیه
یك دلیلست دیگر اتفاق کتب الهیست در این باب و متحد المعنی دیگر قول
ملائکه است خصوص جبرئیل علیهم السلام که همگی بلاشك و ملائکه معصوم
و صادقند و فی الواقع قول هر یك یك دلیل است دیگر اتفاق ملائکه است در این
قول دیگر قول پیغمبران معصوم صادق صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
صد و بیست و چهار هزار دلیلست که قول هر یك یك دلیل و حجتست دیگر
اجماع ایشان علیهم السلام است در دین امر دیگر لزوم خلاف حکمت بلکه نقص
و کذب و ظلم بر جناب اقدس الهیست با وجود شریك تعالی شأنه عما یقول الظالمون
علوا کبیرا … ششم آنکه اگر خدا … دیگر …

برابر این همه پیغمبران و کتابهای الهی بایست او هم پیغمبر و کتاب بفرستد
و اظهار وجود خود نموده خلق را بخود دعوت کند و کذب منکران خود را
ظاهر سازد و بیک مرتبه با حوال مخلوقات خود بپردازد هفتم آنکه
هر که دست از عصبیت و شبهات باطله و تشکیکات شیطانی بردارد بجبلت
و فطرتی که مجبول و مفطور است بر آن بیقین میداند که یک خدا دارد و موجد
و خالق او یکیست و هوش روی امیدش بسوی یکیست و با یکی عرض
مطالب و حاجات و استغاثه و مناجات مینماید و در هر بلیه و شدتی بیکی
توسل و التجا دارد هر چند بعضی بهوای پرستش و عبادة الهه دیگر از درخت
و سنگ و جماد که حالشان معلوم است مینمایند باز همگی معترفند که خالق
و موجدشان یکیست و صانع عالم بغیر یکی نیست و ادله دیگر بسیار است
قطع نظر از عدم گنجایش این رساله احتیاج بذکر آنها نیست و از ادله بسیار
از آنها بسبب دقت و غفلت افهام اکثر خلق قاصر است و هر یک از آنچه مذکور شد
از برای صاحب عقل و انصاف کافیست اما آنچه کفره و مشرکین و بت پرستان و
معاندین از جمادات و مخلوقات بآن نسبت شراکت در ربوبیت یا الوهیت
پرستش و عبادت با جناب ذو الجلال احدیت و ذات متعال صمدیت
میدهند از آن سخیفتر و باطلتر و رسواتر است که از برای صاحب ادراک
بصیرت و انصاف رد آن [illegible] بدلیل و برهان داشته باشد نهایت بنابر
کمال اتمام حجت بر اهل عصبیت و عناد و کفر و الحاد بدلایل واضحه
لامعه ظاهره که چون آفتاب تابان روشن و باهر است اثبات بطلان مذهب
همگی مینماید اما جماعتی که پرستش بتها و امثال آنها مینمایند مثل هنود و
امثال ایشان از مشرکین از چند حال بیرون نیست یا آنست که العیاذ بالله
انهارا خالق و آفریننده و خدای واقعی خود میدانند بطلان آن ظاهر است
و هر کس اندک بهره از شعور داشته باشد این را میفهمد که جمادی چند را که
خود باین صور ساخته و انواع صنعتها در آنها پرداخته بهزار سعی بعمل
آورده اند خالق دیگران نمیتوانند بود با وجود احتیاج خود بساختن
دیگری و باین صورت و هیأت گردانیدن و هر کس وقت ساختن

آنهارا داشته باشد میتواند فهمید و ره چند بی خدای چنینی بیابد
و جوب ... بسیار رسواست که کسی این دعوا را بکند و یا آنکه
آنهارا صورت بعضی میدانند که آنها باعتقاد ایشان خدا یا شریک خدا
بوده اند و این نیز ظاهر البطلانست چه قطع نظر از آنکه صورت خدا که
ساخته و بر حال خود گذاشته اند بی نفع و اثر نیست چگونه
خدا و مستحق پرستش میتواند بود اگر صاحبان این صورتها حال
برطرف شده اند و موجود نیستند خدایی که خود برطرف شود
چه قسم پروردگار و خلاق دیگران میتواند بود و دیگر کسی که صورت
انها را دیده است و حال آنکه ثابت شده که خدا را صورتی نباشد
و دیدن او ممکن نیست چون جسم نیست و در مکان نباشد از قبیل
مخلوق تعالی الله عن ذلک و بر فرض امکان دیدن ایشان چون در زمان
آنها نبوده اند و انهارا ندیده اند صورت انهارا چه نحو دانسته اند که باین
تشکلها و هیأتهای مختلفه میسازند و اگر آنها خود حال موجود نیستند
ایشان را گذاشتن و متوجه صورتهای شدن صورتی ندارد مگر آنکه
آنها نیز از قبیل صورت خود عاجز چند باشند که نه وضعی بکسی دهند
نتوانند ... و بعضی مخلوقات از ایشان خیر و بعضی نتوانند یا
و بر هر که اندک شعوری داشته باشد ظاهر است اگر
شیطان و خواهش نفس بگذارد که مخلوقات چنین در صورتی که
داشته باشند خدا و مستحق پرستش و قادر بر نفع و ضرر و خیر و شر نیستند
بود چه جای صورت آنها که جمادات بی جانند و یا آنست که گمان میکنند
که آنها صورت ... عزیزیست که در نزد خدا قرب و منزلتی داشته اند و واسطه
میان خدا و خلق بوده اند از قبیل پیغمبران و پرستش و احترام این صورتها
بسبب آنکه صورت آنهاست میکنند بطلان این نیز واضح است
چه قطع نظر از آنکه صورت آنها نزد هیچ عاقلی مستحق پرستش و
قابل احترام نیست اولا اعتقاد بجماعتی که هنود دارند از صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر که بسیاری بنام و اوصاف مشهور و در کتب ...

و تواریخ مذکورند و وجود ایشان بثبوت رسیده و متواتر است و خلق
کثیری متابعت و پیروی هریک نموده اند و همچنین اوصیای ایشان
و سایر متقین آن درگاه خدا که وجود ایشان بثبوت رسیده است یکی را
قبول نداشته و ندارند و متابعت هیچیک ننموده و نمی نمایند و این کدام
پیغمبر عزیز و مقرب درگاه خداست که هیچکس اسم او را نشنیده و در کتابی و تاریخی
مذکور نیست و حال آنکه هیچ پیغمبری چه در زمان حیات مستحق عبادت و پرستش
نبوده است چون مخلوقی مثل دیگران بوده و جلالت و بزرگیش نزد خدا بکثرت
عبادت و سعی در بندگی او و تحمل مشقتها و تعبها در راه او و صبر بر بلاها
و آزارها از خلق در ارشاد آنها بوده است و همگی خلق را بتوحید و یگانه
پرستی جناب احدیت دعوت نموده اند بلکه از برای همین مبعوث شده اند چه
جای آنکه صورت ایشان که جمادی چند است مستحق این امور بوده باشد
و دیگر که صورت آنها را دیده است و از کجا معلوم شده خصوص در این صورتها
صورت شخص مخصوصی نیست بلکه شباهتی بمخلوق است یا با حیوان دیگر دارد
و کدام پیغمبر و بزرگ بصورت گاو یا امثال آن بوده و در چه وقت و در کجا
وجود داشته است و یا آنست که بگویند العیاذ بالله خدا در این صورتها
و حیوانات جلوه و ظهور یا در آنها حلول مینماید و این نیز باطل است زیرا که
و قطع نظر از آنکه ممکن نیست که خدا بصورت مخلوق جلوه کند یا در چیزی
حلول نماید از کجا معلوم میشود که در خصوص این اجسام حلول کرده
و یا بین صورتهای مخصوص جلوه نموده است و هرگاه این امور
جایز باشد احتمال میرود که هر موجودی که باشد خدا در آن حلول یا بصورت
آن جلوه و ظهور کرده باشد و باید پرستش و احترام هر چه موجودات
بکنند و مطلقا خلاف ادب و اهانتی نسبت بوجودی بعمل نیاورند
و حال آنکه ایشان نسبت باکثر موجودات کمال اهانت بعمل می آورند
و بخصوص انسان را که اشرف همه است و در بارهٔ او این احتمالات
بیشتر میرود میکشند و میزنند و نام بندگی و غلامی بر آن
میگذارند و در خدمت خود بتعب میدارند حتی آنکه گاوی را

کمال

کمال رعایت مینمایند و باعتقاد خود کمال احترام آن میکنند و بول و فضله
آن را که فضله و فضول خوردنیهاست که غالب خوراک آن کثافات و علفهای نجس است بعضی میخورند
و استعمال میکنند خوردنش را که از فضلاتش دانسته این نحو مشرب و مطبوخ
و لعب و آزار دارند و میزنند و رنج میکنند و چه قسم خدایی است که با این همه تعب را میکشد
و قدرت بر خلاصی خود ندارد فاعتبروا یا اولی الابصار و یا آنست که بعضی از مخلوقات
خدا را بزرگ و معظم میدانند و بسبب بزرگی و امتیاز آنها چون آثار قدرت الهی در آنها
بیشتر ظاهر شده است آنها را وسیله قرب خدا میکردانند و پرستش و عبادت
یا احترام آنها را لازم میدانند و این نیز باطل و فاسد است و بعد از آنکه ملاحظه
نمایند اعظم از انسان مخلوقی در ظهور قدرت و حکمت او نمی باشد و آنچه او را کرامت
شده است از عقل و دانش و فهم و هوش و خلقت سامعه و بصیره و کلام بلیغ و فصیح
و شمایل زیبای حسن و حواس ظاهری و باطنی و قابلیت علوم و کمالات و حسن تدبیر
و خیالات و قدرت بر اختراع و ابداع امور غریبه و صنایع عجیبه که اکثر مخلوقات
دیگر را مسخر کرده و بحکم و تصرف خود در آورده است و اگر تأمل شود [illegible]
جمیع موجودات از آسمان و زمین و آنچه در آنهاست از برای انتظام امور و حصول
مایحتاج او خلق شده است و با وجود همه اینها از نهایت اضطرار و عجزی که
دارد قادر بر حصول هیچ مطلبی و رفع هیچ آفت و تعبی از خود نیست و هرچند
سعی میکنند دو امر جزئی کم است که موافق میل او بعمل آید و اکثر اوقات
در مرضها و المها و خوفها و غمها و انواع شدائد و محنتها و رنج و احتیاج با مثال اینها
گرفتار است که خواهش هیچیک و قدرت بدفع هیچیک ندارد تا آنکه بمنت
و حسرت بمیرد یا کشته شود و اکثر اسیر و مطیع یا بنده و غلام امثال خود است
و قطع نظر از عبادت حق معبود حقیقی و فرمان برداری خلق مشغول است و در
جمیع این احوال چشم امیدواری و افتقارش بعنایت و کرم و دست گیری
و احسان بخشش پروردگار و خدای خود است و در هر مطلب محتاج بسؤال
از اوست و با این حالت چگونه میتواند بود که قابل پرستش و عبادت دیگری
چنین باشد یا نفع و ضرر بدیگری واقعا تواند رساند مگر آنکه جناب احدیت الهی
بلطف و تفضل خود بنا بر مصلحت و رحمت ببندگان بعضی را اگر قابل باشند از عالم

جمعی را به مرتبهٔ پیغمبری یا امامت و قرب خود سرافراز کرده‌اند و ایشان را
به معجزات و علامات اختصاص داده به دیگران شناسانده و دیگران را
با طاعت و انقیاد و تعظیم و احترام ایشان امر فرماید که در این صورت
تعظیم و اطاعت ایشان بنا بر فرمودهٔ الهی لازم است و اگر انتخاب می‌کرد بعضی را
مقرر و ممیز بود در این امور نسبت بایشان بایست بعمل آورد و فی الواقع
اطاعت و تعظیم ایشان اطاعت و تعظیم الهی است و حال سایر مخلوقات
دیگر خود معلوم است آفتاب با این نور و ضیاء و فروغ و بهایی که
بحسب ظاهر دارد و باعث این شده است که جمعی واله و حیران آن
و گمراه شده پرستش آن می‌نمایند هر گاه ملاحظه شود کوکب جاریست
از قبیل کواکب دیگر که ظاهرا بزرگتر و روشن‌تر است و بعضی کواکب دیگر که ملاحظه
دورتر است بمراتب از آن بزرگترند و الهی است از برای حصول مایحتاج
خلق و از روزی که خلق شده است در حرکت افتاده لحظه‌ای قرار نگرفته است
و قدرت بر آن ندارد و گاه منخسف و تیره میشود و آسمان از آن اعظم است و مثل
آن عاجز است در حرکت و قرار و کوهها با وجود بزرگی و صلابت و رفعتی که
دارند بزلزله پاره پاره و از هم پاشیده با زمین یکسان میشوند و دانا کسی
میشود و اجزای آنها را از هم جدا میکند و هر قسم تصرفی که خواهد در آنها
و هرگز نمیتواند مانع شد ... خود حرکت کرد و همچنین زمین که از آنها
بزرگتر است و مثل آنها عاجز است در حرکت و قرار و آتش با وجود این سوزندگی
و حرارت و روشنی که دارد باندک آبی خاموش و برطرف میشود با آنکه مایهٔ زندگی و
مثل آن نباید بود نیست و منطفی میگردد و اصلش در دست دیگران ... سنگ
و مثل آن برای انتفاع مردم بیرون می‌آید و آب نیز بزرگتر این نوع که دریا
با وجود ... و بزرگی و عدم قدرت بر دفع آن حالت مطلقا قادر بر آرام و
قرار خود نیست و باندک باد و طوفانی بحرکت و اضطراب می‌آید و از موضعی که
میباشد بیرون نمیتواند آمد و بجای دیگر نمیتواند رفت و آبهای جاری
خود نمیتوانند از جریان ایستاد و باندک مانعی هر چه شیرین‌تر و گواراتر
است زود متعفن و متغیر میشود و هر یک بحرارت آفتاب و آتش نیست

و برطرف میشوند و اکثر اوقات ملاقات و اختلاط با نجاسات و کثافات
دارند و حالت گاو و امثال آن خود ظاهر است و کسی را اگر خواهند نسبت
با کمال حماقت و جهل و بدی و صفات رذیله بدهند تشبیه با بعضی
گاو میکنند همچنین سایر مخلوقات که حالت هر کدام ملاحظه شود در
اضطرار و عجزند و هیچ یک قادر بر نفع و ضرر دیگری نباشند مگر باذن خدا
قابل عبادت و پرستش بلکه تعظیم و احترام نمیتوانند بود مگر بحکم الهی که
جناب اقدس او بنا بر مصلحتی بخصوص چیزی را بحکمت خود امتیاز داده بندگان
را امر باحترام آن نماید چنانکه بسبب روی آوردن خلق به نگاه حقیقی او
کعبه را درگاه مجازی خود گردانیده است و امر بروآوردن بآن فرموده
و سنگ مخصوص معینی آن را امتیاز و تخصیص داده است که بر احدی
مشتبه نتواند شد و بمحض فرمانبرداری و امتثال امر الهی لازم است
احترام آن نمودن و روی بآن کردن و اگر مکان دیگر و سنگ دیگر را
مقرر و ممیز بود هر آینه احترام آن بایست نمود و روی بآن بایست
آورد و از خصوص این مکان و محض این سنگ مطلقا بدون امر خدا
نفع و ضرری متصور نیست و سایر مساجد هم که نیست از برای
عبادت الهی و بسبب آنکه عبادت خدا در آنها کرده میشود لازم است
احترام آنها و هر مکانی که چنین باشد ... دارد که بلغت دیگر نام دیگر
داشته باشد والا آن مکان و خشت و گل را مطلقا امتیازی نیست
و زیارت ضرایح مقدسه و مقابر مشرفهٔ پیغمبران خدا و ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم خود معلوم است که بسبب تقرب بآن اجساد مطهره
و اماکن منوره آنها و اراده فیوضات و انوار متکثره که همواره بر آن
مراقد معطره نازل میشود و سعادت ملازمت پیغمبر و امام و پیشوای
خداست چون در ایصال فیوض و اکثر امور فی الواقع حیات و ممات
ایشان تفاوت ندارد و آن نیز بسبب امتثال امر الهی است و منتهی بعبادت
خداست چون تعظیم و احترام ایشان بسبب آنکه منسوب بجناب اقدس او
و برگزیده و مقرب درگاه او میشود و اینها مطلقا شباهتی به ... بت

فلاجرم بعضی مخلوقات و جمادات را بخصوص بخواهش خود بتهمات
و تسویلات شیطانی و متابعت آبا و اجداد و امثال ایشان بدون علم و امر خدا لازم
الاحترام و قابل پرستش و عبادت دانند و [illegible] و خضوع نزد آنها میکنند
توقع نفع و دفع ضرر از ایشان داشته باشند و اگر ادعا کنند که ما بنا بر این افعال را امر نموده
بزرگی که اطاعت او لازم است میکنیم و چون کسی چنین باشد اگر آن بزرگ
بدون فرموده خدا امر باین اعمال کرده است او نیز مثل دیگران بر باطل است
و اگر بفرموده الهی کرده است آن پیغمبری خواهد بود هر چند باصطلاح ایشان
نام دیگر داشته باشد چه پیغمبر یعنی پیغام رساننده از جانب خدا خبر دهد و امر بعملی کند
و معنی پیغمبر همین است و قطع نظر از آنکه از این همه پیغمبران که احوال و اقوال
و شریعت ایشان معلوم است هیچ یک امر بامثال این اعمال نکرده اند
بلکه همه ایشان بسعی و تأکید و تحریص بلیغ همیشه نهی از بت پرستی و لوازم
آن نموده اند بر فرضی که از جانب خدا باشد و پیغمبری کرده باشد شریعت
و مذهب آن پیغمبر بشرایع پیغمبران بعد از او منسوخ و باطل شده است چنانکه
در باب نبوت ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و از برای [illegible] حجت
اقدس الهی که دوم وسیله [illegible] است از پیغمبران و حجتهای خدا که از برای
هدایت فرستاده است و در چه چیز آثار قدرت او بیشتر ظاهر شده است از
ایشان که با وجود بشریت [illegible] احتیاجی که مثل سایر مردم داشتند
از معجزات باهرات و کرامات ظاهرات و خوارق عادات از ایشان ظهور
رسیده است و آن قسم غرایب احوال و محامد اوصاف و جلایل افعال
که هر یک فوق حوصله بشر بوده داشته اند و آنقدر از اموری که صدور
آنها از مخلوق بدون اذن الهی ممکن نیست از اژدها کردن عصا و
شکافتن دریا و احیای اموات و شفا دادن هر قسم امراض و عاهات
و شق قمر و سخن گفتن شجر و حجر و معجزات دیگر که از حد بیرون و زیاده از
احصا بعمل آمده است و همگی بعد از ظهور کمال قدرت الهی و دلایل
راستی ایشان دعوی نموده اند که ما را خدا فرستاده و وسیله و واسطه
میان خود و خلق ساخته است و اوامر و نواهی را فرموده است

جمع کثیری از خلق بعضی کرده اند چنانکه اکثر ولایات هندوستان از
امت و متابعان هر یک [illegible] وسیلها بهتر از آفتاب و کوه و سنگ و آب
و درخت و گاو و امثال آنها از جمادات نیستند و قدرت الهی در اینها
بیشتر ظاهر نشده است و اگر گویند که حال کسی از ایشان نیست که متابعت او
کنیم آنها را با ما چه کار هرگز متابعت احدی از ایشان نکرده اند و از صد و بیست
چهار هزار پیغمبر یکی را قبول ننموده اند و همیشه باین مذهب باطل بوده اند
و اگر حال هم ظاهر بوده اند چنان مینمودند با وجود آنکه بحمد الله تعالی حال
نیز حجت خدا و امام زمان موجود است چنانکه ان شاء الله تعالی در محل خود
ثابت خواهد شد و هر چند غایب است انوار فیوضات و برکات او
از قبیل آفتاب در زیر ابر عالم را فرو گرفته است و هر کس فی الواقع دست
از عصبیت و عناد برداشته طالب راه حق باشد و محض هوس [illegible]
آنحضرت او را هدایت و راهنمایی میفرمایند چنانکه بسیاری را که بر دین [illegible]
بوده معلوم شده است و [illegible] و علمای [illegible] که نامهای [illegible]
بسیاری [illegible] از کتاب [illegible] اخبار
و آثاری که از ایشان [illegible] است و برکت ایشان از برای کسی که خود را از عصبیت
و پیروی آبا و اجداد و خواهش نفس شیطانی [illegible] خالص ساخته طالب حق شود
آنها از هر چیز روشنتر و ظاهرتر است [illegible]
که مثلا بعضی از رعیت پادشاه عظیم الشأنی که خواهند وسیله و واسطه را
عرض او بعمل رسانند و حوایج خود را با و عرض کنند با وجود امرا و مقربان آن پادشاه
که هر یک خلعت تشریفات خاصه پادشاه و ممتاز بعنایات و نشانهای علامات
او از دور [illegible] پادشاه ما را فرستاده است و
از کمال لطف و عنایت [illegible] و او را دعا کرده
تنها کرده است و فرمایش چند فرموده [illegible] را وسیله
ربط بخود گردانیده و از شما خواسته است و [illegible] فرموده
که هر کدام هر وقت خواهید بدرگاه او بیایید و هر مطلب و حاجت که دارید
از خود سؤال نمایید که هر چند شما او را نبینید او همه وقت

وباعث انتشار آثار است و خود متوجه امور دیگر میشود و غفلت بطریقه که او فرموده سنت
وما را امر کرده است که بتها تعلیم کنیم بیاید نزد او که بدون آن باعث
غضب او خواهد شد و مطلقا متوجه ما نخواهد شد با وجود این
آنها دست از ایشان برداشتیم نزد مشعلی از مشعلها اگر در خانه پادشا
نزد ماند که از مشاعل دیگر روشنتر است یا یکی از زنجیرهای حصار خانه
پادشاه یا ضرآبی از نهرهایی که در خانه پادشاه جاریست یا درختی که در باغ
سبز شده است یا امثال آنها بروند و بجزاء خشوع و تذلل حاجت خود را
که بپادشاه دارند عرض کنند و توقع داشته باشند که آنها واسطه ایشان
نزد پادشاه بشوند و مطالب ایشان را بپادشاه عرض کنند تا شیطان
بد دشمن و فریب دهنده ایست و شبهها و بدع ایشان باطل را در نظر ایشان
زینت میدهد و … و رجحها و … شک و
در ضلالت و عدم قبول هدایت ایشان میکند بلکه افعال چند را که در
نظر سفهاء العقول غریب مینماید و باعث زیادتی اعتقاد ایشان بباطل
میشود بعمل میآورد چنانکه گوساله بنی اسرائیل را بصدا آورده بود
و مکرر بت و سنگ و درخت و غیر آن را بحرکت و صدا آورده است و سفها
واحمقان را از راه برده و … بصدا آورده هر زمانی بر دست اهل
سحر و تسخیر بسیاری از این امور بعمل می آید و هر کس در دین بصیرت داشته
باشد حق را از باطل جدا … از ظلمت … چنانکه سحر فرعون …
… خدا و خلق را بحیرت … و حق تعالی شیطان را از برای …
مهلت داده است که بندگان خود را امتحان نماید و بیازماید و در
متابعت عقل و بصیرت و تمیز میان حق و باطل و پیروی هر یک ملاحظه نماید
و بر ایشان حجت را تمام گرداند نعوذ بالله من … العقل والهدی و
متابعة الشیاطین والجهل والغوی واما جماعتی از مشرکین اهل کتاب
و … ایشان که بشری چند از انبیا و ائمه و … با خدا شریک …
میدانند نیز از چند حال بیرون نیست یا آنست که آن شخص را
بعینه خدا میدانند که خود و سایر مخلوقات را از او … میکنند …

از این نا … نیز نباشد که شخصی که متولد شده و خلق شده و عالمیان
معلوم و بانواع شدائد و حاجات مبتلا است و خود بمیرد یا بظلم کشته
شود خدا و خالق دیگران دانند و با وجود عدم قدرت بر دفع ضرر از خود
… در باب همه خیرات و فیوضات نسبت بکاینات باشد و سابقا ثابت شد
که خدا خالق و محتاج نباشد و یا اینست که میگویند خدا حلول کرده است
در ایشان یا بصورت ایشان ظهور و جلوه نموده است چنانکه نصاری این را
میگویند و چنانکه در … مذکور شد این نیز در کمال بطلان است
قطع نظر از عدم امکان آن در صورتی که مسلم باشد … در باب
هر یک از افراد و اشخاص خلق خصوص پیغمبر بنابر زعم ایشان
خصوصیت شخص خاصی ندارد و از چه راه معلوم کرده اند که این …
خصوص بعضی بعمل آمده است و اگر ظهور معجزات و کرامات علامت آن
آن خود از برای همه جماعت بوده است و یا اینست که بسبب آثار عجیبه
و امور عظیمه که از ایشان بظهور رسید ایشان را لایق و مستحق
عبادت میدانند و این نیز … و قطع … نکه این نوع امور
از ایشان بعمل می آید که باختیار و خواهش خود بدون اذن خدا توانند بعمل
آورد چنانکه خود را اعتراف نموده اند … حق تعالی بر دست ایشان
جاری میساخت و بدون آن ایشان … و
با سایر ناس در لوازم بشریت و عجز و احتیاج شریکند و وقوع این امور
بیک کدام ندارد و اکثر ایشان معجزات عظیمه و کرامات غریبه داشتند
و بیک سبب و یک جهت نسبت امری با حدی بدون دیگر … دادن
… موجبی ندارد چه معجزات حضرت موسی علیه السلام
کمتر از معجزات حضرت عیسی علیه السلام نبود از اژدها کردن عصا و ید بیضا
و شکافتن دریا و امثال آنها که از کمال وضوح و ظهور بحد … باعث
جمع کثیری از سحره که خود فاعل امور غریبه بودند شد از کمال یقین بحقیقت
آن گشتند … و برخود گوارا نمودند … و با وجود
… و رفتن به آسمان … باعث ترجیح … حضرت آدم و حوا علیهما السلام

به دو مادر هر دو خلق شده اند و هیچیک از ملائکه پدر و مادر ندارند
و بعضی بزمین می آیند و باسمان میروند و بعضی پیغمبرین دیگر نیز باسمان
رفته اند و هیچیک از این مذکورات خدا او علامات ربوبیت نیست که مخصوص
ذات مقدس او باشد بلکه بعضی برای او محال است و هیچیک امری نیست که
سبب پرستش یا مستحق عبادت تواند شد تا که بخود هر کدام باید پرستش
و عبادت نمود و چنانکه قبل از این هم نزدیک باین مقاله ذکر آوردیم مثلا
هرگاه پادشاه عظیم الشان که صفات و کمال چند ممتاز باشند در احدی غیر
او نباشد و همواره یک یک از امرای خود را با بعضی نشانها و علامتها آن شاه
رعیت نداشته باشند بسوی ایشان بفرستند و هر کویند که پادشاه هرگز نخواهد
آمد و او را کسی نخواهد دید و ایشان پادشاه شرعی و حربی میدانند و هم دیوان
کنند و اعتماد بر قول ایشان نمایند و بعد از چند روز امیری که آمده با آنسند باین
علامات یکی که باشد باید جمعی از رعیت دعوی کنند که این پادشاه شریک
پادشاه یا برادر و پسر آن امیر است با وجود آنکه هیچیک از صفات شاه
در او نباشد و زیاده بر نشانهای امرای سابق چیزی نداشته باشد و خود
اعتراف داشته باشد که من پادشاه نیستم و یکی از غلامان و امرای اویم
که از قبیل امرای سابق مرا فرستاده است و باز گوید که پادشاه خود
هرگز نخواهد آمد و [illegible] یک و نظیری نمیباشد و آنجماعت
قبول نکنند و در قول خود اصرار داشته باشند و تکذیب او و
همه امرای سابق درین باب نمایند و در مقام منتهای مرتبه
اعتقاد و اظهار کمال او و او را کاذب و دروغگو که بدترین عیوب است
قرار دهند با وجود آنکه بر عکس ایشان جمع کثیری اصناف ایشان نسبت
علم ثبوت حکومت او و قابلیت او در نظر ایشان او را بحکومت و
امارت هر قبولی نداشته باشند و تکذیب و انکار او کنند و هر یک بنابر
خواهش نفس و ظنون و اوهام از طرف دیگر بام افتاده شکسته و
منکوب و مایوس از جهل و خطای خود واقف شوند در وقتی که
ندامت و حسرت سودی نداشته باشد پس ببین که چه مطابق است

این مثال

این مثال باحوال جماعت که از پیغمبر تا امام را خدا میدانند
و چگونه در ضلالت و بطلان گرفتارند و لهذا از تکرار ملاحظه
نمودن فاعتبروا یا اولی الالباب دویم در عدل و درآن
سه فصل است اول در بیان آنکه جناب باری تعالی همه
میکند محض عدل و داد با آنکه تفضل بعباد و عبد فاعل افعال
خود از ظلم و فساد است و مطلقا ظلم و جبری ممکن نیست که از او نسبت
باحدی بعمل آید ای عزیز هرگاه ملاحظه کنی از پادشاهان جبار و ظالم
اشرار که بجهت احتیاج و اضطرار و برای تحصیل خواهشهای نفسانی و
تهیه اسباب عشرت و کامرانی ظلم چند بر رعایا و زیردستان خود
میکنند که بدون آنها میسر نمیتواند شد خود بعدی آن معترفند
و جمیع خلق آنرا بدترین صفات رذیله ایشان میدانند و ایشان را
ملامت میکنند و در امری که در آن نفع منفعت [illegible] نباشد ظلم
نیست که مطلقا ظلمی از احدی با وجود [illegible] از عقل هر چند شریر
و ظالم باشد بعمل آید پس چگونه روا است بر خدای غنی بی نیاز قادر
مختار و پروردگار حلیم ستار رحیم غفار رئوف امرزگار که هر کس
در هر لحظه از احوال خود ملاحظه [illegible] از انواع ترحمات و
تفضلات و عنایات از پرده پوشی [illegible] و ارشاد بخیر و در
و تیسیر امور و برد توخواهش و مراد و خواهش نجات از بلیات و شدائد
و احتیاج بعباد و امثال اینها از قضای مطالب و حاجات [illegible]
ماری و متمنیات و غیرآن از اعطای الطاف و اعطاف با وجود علم
مطلقا بلکه توقع خلاف آنها بسبب اعمال ناشایست و افعال زشت
فی الجمله اثار کرم و ترحم او را میتواند یافت با وجود کمال قدرت و
عدم احتیاج باری مطلقا العیاذ بالله ظلم و جور نسبت [illegible]
مخلوق محتاج خود که بمحض اظهار رحمت و کرم و ایصال فیض وجود
بعد از عدم بوجود آورده باشد نماید و کدام ظلم از این شنیع تر
و چه جور و جبری از این عظیم تر میباشد که امری چند را خود بر

ایشان جاری کند بدون اختیار و ارادهٔ ایشان با علم با تأثیر آن در این
افعال بمحض خواهش و ارادهٔ خود بنحوی که ایشان قدرت بر خلاف آن
نداشته باشند یا بر ایشان مقدّر و قضای حتم ساخته باشد که این امور
را بعمل آورند و نتوانند که از ایشان صادر نشود یا ایشان را بر طینتی خلق
کرده باشد که لازمهٔ آن باشد بدی و شرارت از قبیل سوزانیدن آتش
و بمحض همان بدون اختیار مضطر بصدور آن اعمال بدی که مقتضای آن
طینت است باشند و با وجود این صورت بعد از صدور آن افعال ایشان
را معاتب و معاقب بانواع عتابها و عذابهای ابدی کرداند که چرا آن امور
را که من صدورش را بر شما لازم ساخته بودم بعمل آوردید و با وجود
کمال حکمت بعث و لغو پیغمبران بسوی ایشان بفرستد که ایشان را منع
از آن امور و دلالت بر خلاف آنها و ترغیب و تهدید میکرده باشند و حال
آنکه خود ایشان را مجبور بر کردن آن امور ساخته است و مطلقاً اختیاری
در ترک آنها نداده بلکه خود بعمل آورده است و با وجود این جبر و ظلم
صریح و سفاهت و عمل قبیح العیاذ بالله در جمیع کتابهای آسمانی خود را
بکمال حکمت و رحم و رأفت و جود یاد و جماعت بیچارهٔ مضطر را بظلم و فسق
و کفر و جحود در ضمن [illegible] آیات یاد فرموده باشد فتعالی الله عمّا
یقولون الظالمون علوّا [illegible] چنانکه مثلا پادشاهی که کمال اقتدار
و بی‌نیازی و جبروت که مشهور به نهایت کرم و بخشش و جود و دانائی و
حکمت باشد جمعی را بمملکت خود ببرد که انواع الطاف و انعام و جود و کرم
خود را بر ایشان ظاهر سازد پس ایشان را مجبور بر امر چند که قدرت بر ترک
آنها نداشته باشند بکند و ایشان را از روی اضطرار آن امور را بعمل
آورند و با وجود این بعضی از آراء خود را بنزد ایشان بفرستد که آن امور
که من شما را بر آن مجبور ساخته‌ام و میتوانید نکرده مکنید تا مستحق ایلام
نمی‌شوید والا از شما باز خواست و عقوبت خواهم کرد پس بعد از آن امر
مجبوریها را بعذابهای گوناگون معذّب و مؤاخذ کرداند که چرا این امور
بعمل آوردید و این را بکمال جود و رحمت نداند تا این نام کند فاعتبروا یا اولی الالباب

بر خواهشت که چنانکه موافق احادیث معتبره است فاعل افعال عباد خود ایشانند و
همه را باراده و اختیار خود بعمل می‌آورند و حق تعالی را نیز در آنها دخلی هست باینکه
اسباب و آلات صدور آن افعال را او داده است و بعضی هدایات خاصه نیز بجمعی
که قابل دانند در صدور اعمال خیر میفرمایند و بعضی را که قابل نباشند بخود وا میگذارد
که اعمال شر را بعمل می‌آورند و تعبیر از این بامر بین امرین فرموده‌اند که جبر است که
خلق را در آن مطلقاً اختیاری نباشد و نه تفویض محض است که حق تعالی را در آن
مطلقا دخلی نباشد بلکه واسطهٔ میانهٔ این دو امر است بنحوی که بیان شد و اگر
کسی خواهد که خوب بر او ظاهر شود و فکر در افعال خود کند خواهد یافت
در افعال خود نیست همین را ملاحظه نماید که هر یک از اعمال خیری اگر بعمل می‌آورد
هرگاه اسباب آن مهیا و ملاحظهٔ آن بخلق داشته باشد هرگز خود برای مردم بعمل
نمی‌آورد هر چند کمال خواهش بکردن آن داشته باشد و باید سعی
استغفار بکند و همین که از نظر خلق مخفی شد بعمل می‌آورد و هر کس ملاحظهٔ
بی‌اختیاری در نظر مردم مجبور بکردن آن نمی‌شود مگر آنکه بیشتری و جرأت کرده
بارادهٔ خود بعمل آورد و همچنین است از اعمال خیر که در نظر مردم بعمل می‌آورد
و بعکس آن چنانکه هر یک از اشرار و ظلمه و معتادین مثل عرق شرب خمر یا غیر آن
و مقتضای طینت پلیدش را اگر بهترین لذتها است که بی‌اختیار بعمل
نیاورده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاده بر آنچه دید آن نسبت
کان بیش میتوانند بود و باعث رسوائی و کشتن نمی‌شود ظاهر ساخت تا
آنکه بهیچ عمل بمقتضای مصلحت وقت عمل بما و تدبیرها و تلبیسات حیله
و وقتی که کرم کرد و همچنین معصومین مثال آنها پس معلوم شد که آدمی
کمال اختیار در افعال خود دارد بنحوی که موافق مصلحت حال و مقتضای
وقت و خواهش خودش است بعمل می‌آورند و اغلا اراده ترک میکند که بسا
اوقات بنابر موانع بعمل نیاید و بدانکه اینچه در قرآن مجید و احادیث وارد
او اینها در مشیت حق تعالی در اضلال و هدایت عباد و امثال آن وارد
شده است که یَفْعَلُ اللهُ ما یَشآءُ وَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ وَ یُضِلُّ مَنْ یَشآءُ وَ
یَهْدِی مَنْ یَشآءُ وَ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشآءُ و غیر اینها باین نحو تحقیقش

ممکن است که چون بد نیست که جناب اقدس الهی اراده و خواهش امری
بنابر دواعی نفسانی و بواعث اضطراری نمی‌نماید و آنچه میکند بمقتضای
حکمت و عین قدرت میکند و هیچیک احتیاجی ندارد بلکه نسبت کمال
خیریت آن امر اراده و خواهش آن میفرماید و محال است که اراده و خواهش
شری بنماید و بد نیست که بعضی از امور از قبیل اضلال خلق بی سبب
و جهتی شر است پس بدانکه اموری که در عالم بعمل می‌آید یا محض اراده
و فعل الهی است چون امور و حوادث زمانی و نوازل و سوانح فلکی
از باد و باران و صاعقه و طاعون و قحط و فقر و وسعت و غنا و آفات
و امراض و امثال اینها از وقایع و اعراض در شدت و رخا که خلق را
در آن هیچ دخلی نیست و خواهش و عدم خواهش ایشان در آن اصلا تاثیری
ندارد و بعضی اعمال را هم حق تعالی باراده و اختیار خود بر دست
بعضی از بندگان بعمل می‌آورد بدون دخل و اراده مؤثره ایشان
تام ایشان مثل معجزات و کرامات از پیغمبران و امثال ایشان و ایشان در
هر وقت که خواهند باراده و اختیار خود بنفس آن افعال را بعمل نمیتوانند
آورد و قادر بر آن نیستند و فی الواقع فعل الهیست و یا اینست که
آن افعال از خلق باراده و اختیار ایشان بعمل می‌آید چون عبادات و
طاعات و سیئات و خطیئات [illegible] عبادات از ایمان و نماز و زکوة و جهاد و
کفر و زنا و قتل و فساد و اشباه اینها پس اینها محض خواهش و اراده
و فعل الهیست بی شبهه و وقوع آنها عین خیریت و مصلحت است و مطلقا شر و
فسادی در هیچ هیچیک نیست گو عقول ناقصه بشری بحقایق بعضی نرسد
و آنچه افعال عباد است یا آن است که قبل از اراده عبد بسبب لطفی که حق تعالی
بنابر قابلیت او با او دارد اراده صدور امر خیری از او میکند و او را
ملهم بآن میسازد و هدایت میفرماید و در دل او میاندازد که بعمل
آورد و بآن سبب او اراده آن امر میکند و بعمل می‌آورد یا آنست که در وقتی
که عبد اراده صدور آن فعل میکند چون امر خیر است و موافق رضای
حق تعالی هست اراده الهی نیز بصدور آن تعلق میگیرد و باراده

موجود و بعمل می‌آید و اراده فاعل مظهر صدور آن فعل نیز بسبب آنکه
و از او صادر شده است و یا آنست که در وقتی که اراده صدور کردن
آن امر میکند بسبب آنکه امر شری است اراده حق تعالی بصدور آن
تعلق نمیگیرد و در این حال یا آنست که اراده الهی بعدم صدور آن
تعلق میگیرد و باعث این میشود که بواسطه مانع و عایق آن امر از او
سر نزند و بلکه اراده شریش باراده امر خیری تغییر و تبدیل مییابد
و بموافقت اراده الهی از او امر خیری صادر شود و اینست معنی هدایت
الهی باشد و یا آنست که اراده حق تعالی بصدور و عدم صدور آن
امر شر هیچیک تعلق نمیگیرد و بسبب عدم قابلیت فاعل آن او را بخود
میگذارد که آن امر را بعمل آورد و اضلال الهی عبارت از این باشد و کل
حق تعالی در فعل فاعل شر همین باشد که آلات صدور این امر را از اعضا
و جوارح فاعل آن باراده دیگر که عین حکمت و مصلحت بوده او خلق
کرده است چنانکه در عامل خیر نیز چنین است پس معنی یُضِلُّ مَن
یَشاءُ وَیَهدی مَن یَشاءُ چنین میشود که حق تعالی هر کس را قابل
هدایت خود میداند اراده صدور فعل خیر یا عدم صدور امر شر از او
میکند و هر کس را قابل نمیداند بخود وا میگذارد و مطلقا اراده و دخلی
در فعل او نمینماید و تقیید مَن یَشاءُ صریح [illegible] اینکه فعل شر از حق تعالی
نیست چه بد نیست که او سبحانه العیاذ بالله خواهش امر شری نماید
بلکه اعتقاد بآن کفر است پس معلوم است که هر که را او اضلال کند
و بخود وا گذارد العیاذ بالله البته مستحق اضلال است و قابل هدایت
نیست بسبب سوابق اعمال ذمیمه و عصیان او و غیر آن و هر که را هدایت
فرماید قابل هدایت هست و رحمت خود را مخصوص بکسی میسازد
که سزاوار آن باشد و مکر حق تعالی بعضی را از جهت امتحان ایشان
بصدور و صدور امور خیر و ترک امور شر ساخته و بدل وا اندازد
و او شهوات نفسانی و وساوس شیطانی خود را باخته از قبول
آن سر باز زده است نفس سرکش را در میدان عصیان و طغیان

تا خشنود است و معنی لا یجری فی ملکه الا ما یشاء آنست که اگر خدا
نمیخواست خلق فساق و کفار را نمی آفرید ایشان را و اگر نمیخواست که ایشان
مختار بالطبع باشند و آنچه خواهند باختیار خود کنند ایشان را مختار و
مختار بالطبع نمیکرد دانید پس از این جهت آنچه میشود بمشیت الهی میشود
نه آنکه انواع کفر و فسوق که از عباد صادر میشود العیاذ بالله از او میشود
و معنی الله خالق کل شیء و امثال آن چند وجه میتواند داشت یکی
آنکه خالق عمل و فاعل آن غیر هستند و خلق هر یک از اعمال و حالات عباد
و امکان بعمل آمدن آنها از قوت دیدن و شنیدن و خوردن و گفتن
و زدن و کشتن و مثل آنها از جناب اقدس الهی است و الات و اسباب
و قدرت و توانائی بی حد و آنها را آفرید خلق کرده نهایت مجبور
بر صدور هیچیک نیستند و هر یک از آن اعمال را که خواهش میکنند
باراده خود بعمل می آورند با آن الات و اسباب دیگر آنکه حق تعالی
هم خالق چیز است یعنی خالق همه چیز میتواند بود و چیزی نیست از
ممکنات که خلق آن نتواند نمود مگر آنکه مصلحت نداند و خلق ننماید دیگر
آنکه حق تعالی خالق همه چیز است از اجزای عالم و موجودات و حوادث
و وقایع آن و آنچه بر عباد مشتبه است که خلق آنها از الهیست و الا آنها
خود را علت میدانند که این خود ... نیست و دیگر آنکه خلق تکوینی میباشد
و تقدیری میباشد و تکوینی آنست که آن امر را بوجود آورد و تقدیری
آنست که مقدر فرموده باشد و از ازل دانسته باشد که این اعمال بعمل
خواهد آمد و معنی چنین باشد و معنی چنین باشد که حق تعالی همه
چیز را از ازل خلق و تقدیر کرده است و آنچه بعمل می آید دانسته است
و در لوح محفوظ ثبت فرموده است و چون تفسیر بی حد نظر نیست متذکر
اقوال مفسرین و معنی نیست و این احتمالات برای رفع شبهه کافیست
رسیدن عقول قاصره و افهام ناقصه بشری بحقایق الفاظ الهی و آنچه
و ضرور مذکور نیست و الله تعالی یعلم الحق و الصواب و منه الهدایة
الی الرشاد من جعل باب   در اثبات آنکه بر حق تعالی

قبح

فعل قبیح بامر آن جایز نیست و اینکه حسن و قبح اشیاء عقلیست ای عزیز
بدانکه شخصی که فعل قبیحی بعمل می آورد یا آنست که علم بقبح آن ندارد
و نمیداند که آن بد است یا میداند و بسبب عجز و احتیاجی که بآن دارد
بعمل می ... یا بسبب سفاهتی که دارد مرتکب آن امر میشود و همه
اینها بر خداوند علیم دانای حکیم قادر بی نیاز محال است و کدام نقص باشد
بر هر یک از اینها میباشد و امر دیگری بقبیح اقبح از ارتکاب آن قبیح
چنانکه بدیهیست و معلوم است که حق تعالی عقل را بانسان داده
از برای محض امتیاز خوب از بد و پسندیده از ناپسند و حق از باطل و الا هیچ
ثمر دیگر بر عقل مترتب نیست و عقل حکم صریح بحسن و خوبی بسیاری از
امور مثل معرفت و عبادت الهی و راست گفتن نافع و رحم بر عاجز و شکر منعم
و احترام پدر و مادر و طهارت از خبایث و کثافات و نظایر اینها و همچنین بقبح
و بدی بسیاری مثل شرک و کفر بخدا و معصیت الهی و دروغ مضر و دزدی
و قتل ناحق و غیبت و افترا و امثال آنها میکند و شرع مصدق و معین است
از برای عقل و مکمل و مؤکد و متمم است از برای حل مشتبهات آن و تفصیل
مجمل و توضیح و بیان آنچه آن بامعنه باشد میکند و آدمی را بعمل بآن میدارد
اعتزالی و امور که شارع ... مگر حکم صریح عقل و اینکه عقل در
حسن و قبح آنها در واقع میماند ... نیست که تا رد و باز
کرام ... که هر کار خوب ناشی بعقل بجهت خوب و جاری در فعل آن
یا ترک آن نباید و هرگاه جایز باشد که حق تعالی امر بقبیح نماید باید مطلقا دست
از عقل و حکم آن برداشت چه هر چند فرضا خدا امر بکند به مضر و دزدی
و قتل ناحق بنماید و آنرا خوب قرار دهد محال است که عقل آنها را خوب داند و البته
باز آنها را بد میداند و همچنین اگر نهی از امور مستحسنه نماید و آنها را بد قرار دهد
باز ممکن نیست که عقل آنها را بد داند و خوب واقعی همیشه خوب است و بد واقعی
همیشه بد است مگر آنکه خوب و بدی عارضی داشته باشد که بحسب
بعضی احوال اشخاص خوب و نسبت بحال بعضی دیگر بد باشد و نسبت به بعضی دهر
تنها خوب و در زمان دیگر بد باشد مثل بعضی شرایع و احکام که نسبت

باحوال بعضی از امتهای پیغمبران و مصلحت حال ایشان بخصوص آن زمان
امر باینها شده و بسبب مصلحت حال امت دیگر در زمان دیگر نهی
از اینها شده است و بسیار است که در خصوص یک امت نسبت بزمان
ودر خصوص یکزمان نسبت باشخاص تفاوت کرده است از قبیل
آنکه بدنه فی الواقع امر خوبیست نهایت برای شخصی که بیمار باشد
مضر است نسبت ضرر و باین جهت بخصوص بیمار نهی از آن شده و در زمان
مسافرت چون بارض حرب است بخصوص زمان از آن ممنوع کردید و این
نهی و منع نیز موافق عقل است و باعث دفع ضرر است لهذا عقل کده
لهذا اللهسیاری امور کامل و مستقل نیست و محتاج است بمعاونت شرع و معاضدت
آن و بدون شرع حجت بر خلق تمام نمیشود و چون در آیات و اخبار یکه از شارع
بسبب سئوال آنها بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظواهر و بواطن و سیما
اختلاف و معارضات نیز بسیار خصوص در اخبار و احادیث بسبب
اختلاف راویان و ناقلان آنها و عدم تدقیق و تعمد بعضی با اشتباه
یا بجهت دیگر و باین سبب جمع کردن در میان بسیاری از آنها در کمال اشکال
و چاره نیست از آنکه بعضی از آیات و اخبار یکه مدلول آنها خلاف صریح حکم
عقل باشد تاویل بمعانی خلاف ظاهر آنها که صریح معنی و مضمون آیات
اخبار دیگر که معارض آنها است و موافق است با حکم عقل بنمود مثل آیات
که ظاهر دلالت بر جسمیت حق تعالی و داشتن دست و رو و تعجب او و امثال
آن میکند یا دلالت بر صدور افعال عباد و بعمل آمدن هر امری از جناب
اقدس الهی یا بر اضلال و گمراه نمودن خلق و اشباه اینها دارد و عقل حکم
صریح بخلاف هر یک میکند و اضعاف آنها از آیات و اخبار بخلاف
آنها مطابق حکم عقل وارد شده است مجملا این بهیچ است که هرگاه میان
بعضی از آیات و اخبار مخالفت و مناقضت باشد البته باید یکی تاویل
بمعنی دیگری بشود چون اجتماع نقیضین محال است و هر ذی عقلی میفهمد
که در این صورت باید آنچه مخالف با حکم عقل است تاویل شود و جمعی
بسبب کفر و عصبیت و عدم مخالفت با اهل حق آیات و اخبار و اصحاب

بسیار

بسیار از آنکه موافق صریح حکم عقل است و حق است بمعانی ظاهری
محدود بعضی از آیات و اخبار دیگر که خلاف صریح حکم عقل و باعث مفاسد عظیمه
و عقاید باطله و کفر و الحاد و زندقه است بتوجیهات ضعیفه واهیه تاویل
میکنند هر چه مستلزم اسناد جسمیت و ظلم و سفاهت بجناب اقدس الهی
عز شانه و اسناد گناه و معصیت به پیغمبران و حجج او و العیاذ بالله و امثال
آن باشد و بطلان آن از آن ظاهر تر است که محتاج بیان باشد با آنکه
الفاظ جائیکه در کلام بلغا کثیر الوقوع بلکه مراعات آن موجب فصاحت معانی
بیان معنی دیگر بسیار و مطلوب و مرغوب است ثبتنا الله علی متابعة
الهدی و مخالفة الجهل و الهوی در تحقیق معنی قضا
و قدر و خلق طینتها است و رفع شبهاتی که در آنها میرود ای عزیز بدانکه
تحقیق معنی قضا و قدر و دانستن حقیقه آن و همچنین خلق طینت بعضی
از عباد از اجسام طیبه و بعضی دیگر را از اجسام خبیثه کثیفه و
بعمل آمدن اعمال خیر و شر از صاحبان آن طینتها بمقتضای آنها در نهایت
کمال صعوبت و اشکال و فوق ادراک عقول ناقصه و افهام قاصره بشر
و آیات و اخبار مختلفه بسیار در باب هر یک هست و از ذکر همه در اینجا
فهم حقایق آنها که عمده نهی و منع و اقع شده است و بعد از اثبات حکمت و عدل
و عدم امکان ظلم و شر بجناب اقدس حق سبحانه و تعالی یقین است که هر یک از اینها حقیقت
معنی حقی دارد که موافق حکمت و عدل است که افهام قاصره ما بآن نمیرسد و از برای
رفع بعض شبهات مشکوک همین کافیست که این معنی داشته باشد که چون جناب
اقدس الهی که دانا و علیم از لیست از ازل علم باحوال جمیع موجودات داشته و همه
میشود و بوجود و وقوع میآید میدانسته است بنا بر اظهار کمال علم و قدرت خود
بر ملائکه و غیر آنها احوال مخلوقات خود را و بعضا از ایشان بعمل خواهد آمد در لوح
محفوظ و غیر آن ثبت فرموده و بعد از آن به پیغمبران خود اعلام نموده باشد و
موافق آنچه بعلم ازلی دانسته که هر یک از طاعت و عصیان بعمل خواهد آورد
بمقتضای قابلیت هر یک طینت و خلق هر یک داده باشد خصوص آنکه
ایشان را در عالم ذر آزموده است و مطیع و عاصی ایشان از هم امتیاز یافته و موافق

حالت ومناسب قابلیت هریك لباس وجود برایشان پوشانیده تاآنکه
حجت حق درادراك این عالم برایشان تمام کرده است وبنابر اظهار کمال قدرت
خود ودفع حجت عاصیان جسمهای انسانها را که بحسب ظاهر از طینت
خلق شده اند چون اولاد کفار وامثال آنها میل باطاعت او نموده اند باوجود
عدم قابلیت طینت بعبادات خاصه خود بمرتبهٔ ایمان وسعادت میرسانند
وجسمهای انسانها اکثر ظاهرا از طینت طیبه نیکو مخلوق کرده اند چون اولاد
اولیا ومؤمنان چون از طاعت او دست برداشته اند بجحود واکتساب کفر
ومتفاوت گرفتار شده اند وبسبب اتمام حجت بر دیگران این طینتهای گرسنا
ایشان بوجوه بنابر مصلحت بایشان داده است والبته خلاف حکمت بود
باوجود علم باعمال وافعال شنیعهٔ ردیلهٔ ایشان ان طینتهای علیه
منزهه را که مطلقا قابل آن نیستند بایشان میداد وبعکس مثلا هرگاه پادشاه
حکیم دانائی سپاهی را طرفی بجنگ ببرد ساده باشد واحوال همگی را
کما هو حقه معلوم کرده باشد از اطاعت وعصیان وفرمان بردن
خود وقابلیت هریك نداد واحوال ایشان را چنانکه دانسته است در
دفاتر خود ثبت کرده باشد که کسی اطاعت وجنگ خواهد کرد وکسی عصیان
خواهد ورزید وبجنگ نخواهد رفت یا خواهد گریخت وبعضی را
خود نیز خبر داده باشد وخواهد که بر خود هاشان ببرد این ضمن ظاهر
کرداند واتمام حجت بنماید که زیادتی فریب واحتیار وانعامی که نسبت
ببعضی بعمل می آورد بحسب ومؤاخذه که از ایشان بنماید حجت نیست
بحسب ظاهر بهمگی اسب وسلاح موافق بی تفاوت بدهد که ظاهرا همه
هم باشند اما بحسب واقع اسب وسلاح جمعی که میل بخدمت خواهند
کرد وجنگ خواهند نمود وحد رضا وفرمودهٔ او استعمال خواهند
فرمود بموافق قابلیت وحالتی که از هریك میداند بتفاوت خوب تر
وبهتر ونجیب تر باشد که در وقت جنگ معلوم شود وقبل از آن
بر هیچکدام این تفاوت معلوم نباشد وبنابر مصلحت ودفع ما
ببعضی از آنها که میداند بکار نخواهند آمد نیز از آن اسب وسلاح

داده باشد وبرعکس پس موافق آنچه پادشاه دانسته بود بعضی از آنجماعت
رفته آنچه لازمهٔ خدمتگذاری واطاعت پادشاه هست بعمل آورند وآنها
که بصلحت هم اسب وسلاح خوب یافته اند بسعی دیگر ورود مردی
که فرموده است بعمل آورند وآن بعض دیگر مطلقا بجنگ نروند
میل بخدمت واطاعت پادشاه ننمایند واسب وسلاحی که پادشاه
درراههای دیگر که خلاف فرموده ورضای پادشاه هست تلف نمایند
ایا ممکن است که عذر بخواهند که ما اسب وسلاح مثل آنها نداشتیم وحال
آنکه جمعی داشته باشند ومثل دیگران بجنگ نرفته وبنا فرموده باشند
باآنکه این عذر را بخواهند که چون پادشاه میدانست که ما جنگ نخواهیم
کرد در دفتر ثبت کرده وبما خبر داده بود ما نتوانستیم جنگ کرد واگر
دراینصورت پادشاه ایشان را معاتب ومعاقب کند بجاست و
حکمت وعدالت است یا نه واما بر پادشاه جایز است که باوجود
علم باحوال آنها اسبها واسلحه را بایشان بدهد که ببرند ودر موضعی که
خلاف رضای اوست ودشمن دار د بان بخو تلف وضایع نمایند وبعد
خود بحقیقت ابعض ظاهر آنست که شبهه واشکالی نمانند وانچه در باب
الزنا وارد شده است که قبول ایمان نمیکنند وداخل بهشت نمیشوند نیز
بعد از تامل درست مطلقا اشکالی ندارد واجمالا احادیث مذکوره
اینست که آنها بمقتضای خبث ولادت وعدم طهارت مولد یکه دارند داخل
بهشت که جای اطهار وپاکان وابرار است نشوند وقابل حصول ولایت حق
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وایمان واقعی که اعظم انهاست نیست
ومخصوص اخیار وپاکان است والبته لازم دارد دخول بهشت ومصاحبت
مجاورت اولیا واطهار وابرار را نباشند ولازم نیست که بجحیم همین داخل جهنم
ومعذب ابدی مستحق شوند که چرا از زنا خلق شده اند یا ولادت از زنا لازم
باشد این شود که البته کافر ومعاند حق ودشمن ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
شوند وآنچه وعید وارد شده است که هر ولدالزنا البته کافر ودشمن
اهل بیت میشود که لازم داشته باشد دخول وخلود جهنم را بلکه

که قاتلان و اعدای ائمه و دشمنان ایشان اولاد زنا و اولاد حیض و صاحبان
طینتهای خبیثه اند و هرگاه زیاده بر آنچه مقتضای خلقت و ذات آنها است
از اعمالی که باعث دخول جهنم و عذاب الهی باشد باختیار و خواهش خود بعمل
آورند داخل جهنم خواهند شد و موافق جزای آن اعمال مستحق عذاب خواهند
گردید والا در اعراف یا موضع دیگر که حق تعالی مناسب آنها داند ساکن
خواهند شد و یا از بعضی از نعمتها متنعم خواهند بود که وسیل بهشت و
نعمتهای آن نباشند و هر عاقلی میفهمد که در این صورت مطلقا ظلمی بایشان نشود
و نمیتوانند گفت که چرا ما بنحوی خلق نشده ایم که داخل بهشت توانیم شد زیرا که
قطع نظر از آنکه بعد و ما در آنها باعث شرارت اند حق تعالی از هر قسم خلق
آفریده طلا و جواهر را آفریده است و خاک و سنگ را نیز آفریده است و در هر یک
مصلحتی است که وجودش ضرور است و سگ را با وجود نجاست و خباثت
از برای مصلحتهای عظیمه بوجود آورده است و همچنین حیوانات دیگر را
و نیز برای نظام کل موجود هر یک از مخلوقات که هست ضرور است و کار هیچیک
از دیگری نمی آید و هیچیک را نمی رسد که بگوید چرا مرا چنین آفریدی
چون اصل وجود هر یک محض فضل و رحمت و جود است و هرگاه ایشان را
بمحض آفرینش بد و بدون عمل بد و تقصیر و گناهی زجر و عذابی نکند و تکلیفی که
طاقت آن نداشته باشند نفرماید نسبت بایشان هیچ بجز لطف و رحمت
امری بعمل نیاورده است و حال آنکه حق تعالی بحکمت بالغه خود چنان قرار داده
که هر یک از انواع مخلوقات خصوص اصناف و اشخاص انسانی بخلقت و
حالت و مرتبه خود راضی نشوند بلکه از هر جهت خود را بهتر از دیگران میدانند
چنانکه از هر یک مشاهد و ظاهر است و همچنین است حال صاحبان
طینتهای خبیثه که هر یک خود را نیک ذات و خوب میدانند و فی الواقع هم
اگر ایشان را زیاده بر آنچه مقتضای طینت ایشانست امری بعمل نیاید ایشان را
محض خلقت با ایشان است و عقابی نخواهند کرد و لایق رحمتهای خاصه الهی
و قابل دخول بهشت و مرافقت اخیار و ابرار نباشند و عموم رحمت و کرم الهی
شامل احوال هر یک مناسب قابلیت و حالت خواهد شد و هر یک بمرتبه

مقتضی

که قابل و لایق باشند خواهند رسید اگر چه در جهنم باشند چنانکه در روایت است
که کافری را در جهنم بجزای عمل خیری که در دنیا از او سر زده بود ساکن میکردند و آتش
مبعوث که او را اذیت نرساند و بعد از این از هر جا که حق تعالی خواهد بآنها میرساند
و چنان خواهد بود که هر یک از احوال و مرتبه و مقام خود راضی باشند چنانکه
مراتب و درجات خلق در بهشت متفاوت میباشد و البته هر یک بمرتبه و درجه
خود راضی و شاکرند بلکه چنان میدانند که از همه مرتبه و درجه ایشان بالا است
از ارحم الراحمین و کریم مطلق و خیر محض بسیار از فضل و کرم و جود و رحمت امری
بعمل می آید مثلا هرگاه پادشاهی در کمال جود و اکرام بنای انعام و اطعام عام نهد
بهمگی خواص و عوام رعیت خود بیکبار زند ظاهر است که مجالس و مجامع افراد متفاوت
و خواص و اعالی و مردم معتبر شاهنشاه شناس و ادانی و اراذل ناس مثل هم نباشند
والبته متفاوت میباشد و قبیح است که مساوی باشند بلکه هر یک را موافق
مرتبه و اعتبار و قابلیتی که دارند مجالس و مواضع مختلفه جای خواهند
داد و هیچکس از خوان احسان و انعام او بی بهره نخواهند گردید و بجهت اینکه
قابل دخول مجالس خاصه نباشند لازم نیست که مطلقا از خوان انعام او بی
بهره و محروم باشند بجهت اینکه بدون عصیان و تقصیری بمحض عدم
قابلیت چنان آنها را بزندان فرستاده مؤاخذه و معاقب سازد و من الله
التأیید والهدایة [illegible] بعد نبوت و در آن نه فصل است
[illegible] در بیان احتیاج خلق به پیغمبران و اثبات وجود و حقیت
ایشان است ای عزیز بدانکه دانستی که خداوند قادر حکیم علیم لطیف هست
که خلق مخلوقات بنا بر حکمت و لطف وجود خود نموده است معلوم است که
انسان از اکرام اشرف مخلوقات است با این عقل و شعور و قابلیت و کمال که اکثر موجودات
را از برای او خلق کرده است بعبث نیافریده است و لازمه علم و حکمت او
که مطلب عظیمی در ضمن خلق آن باشد و آن مصلحت اینست که بسبب
ایشان با وجود مرتبه بشریت و لوازم آن از شهوات و اطوار دنیه بهیمی و
صفات رذیله حیوانی بجد و سعی خود بمرتبه ملکیت و متصف شدن
باوصاف شریفه علیه و صفات ملکی و استحقاق و قابلیت انواع فیوضات

وعنایات او را یافتن کمال قدرت و رحمت خود را بر عالمیان ظاهر سازد
و ایضا لازمهٔ لطف او ست که خلقت قابل چنین را مزین و مشرف بخلعت
و تشریف اخلاق حسنه و حلیهٔ افعال جمیله و مکرم و معزز و مترقی و رسیدن
و رسیدن بمراتب عالیه و درجات رفیعه و حصول علوم و معارف و
کمالات و وصول بمعارج سعادات دارین و کرامات نشأتین بگرداند
و این معنی آن نمیشود که ایشان افعال خوب و بد را بدانند و صفات
نیکو و زشت را بشناسند و اخلاق حسنه و سیئه را از هم امتیاز کنند
و هر چند عقل بسیاری را میباید کفایت جهت ضروری که دارد
ادراک همه چیز حسب الواقع نمیتواند نمود و لازم است که حق تعالی
آنها را بنوع دیگر بر ایشان معلوم نماید و نعمت و لطف که بر بندگان فیاض او ست بر ایشان
تمام و کامل گرداند و اعلام آن بغیر این نمیشود که بدون واسطه با ایشان الهام
و وحی نماید یا بواسطهٔ ارسال ملک یا یکی از نوع ایشان فرستاده اخبار نماید و
بدیهیست که همه کس قابل الهام و وحی بیواسطهٔ الهی نیست و آن قرب
و مرتبه را ندارد و ممکن است که بر ایشان مشتبه شود و نداند که از جانب
کیست الهیست یا شیطانیست و هر کسی ملک را نمیتواند دید بلکه بسبب
عدم مجانست کمال توحش از دیدن آن دارد و طاقت آن را نمی آورد و رتبه
و قابلیت مکالمه و ارتباط با ملک نیز همه کس ندارد و چون هرگز ملک
ندیده است و صفات و علامات او را نمیداند ممکن است که شیطان برو
ظاهر شده او را اضلال نماید و او نداند که حق و باطل چیست و قابل که نیست
منحصر است که شخصی از نوع ایشان باشد که او را بجنس و نسب بشناسند و
حقیقت احوال او را دانند و همه او را توانند دید و با او مکالمه و محاوره
توانند نمود و معلوم است که بی سبب و بدون بینه و برهان کسی متابعت
شخصی از امثال خود نمینماید و قول او را قبول نمیکند و میباید و ان امتیاز آن
شخص از دیگران بقوت نفس و زیادتی عقل و بصیرت و طاقت تحمل
و مشاهدهٔ امور عظیمهٔ سماوی و وقایع غریبهٔ جلیلهٔ الهی ممکن نیست
و هر کس قابلیت و سلطنت و رسالت از جانب خدا و مکالمه و مخالطه

با ملأ اعلی ندارد و باید شخصی باشد که با وجود مجانست با ایشان علاقه و ربط
تامی بعالم دیگر داشته باشد و از برای اثبات حقیقت و دعوای خود بعضی از
امور چند که دیگری قادر بر اتیان بمثل آنها نباشد بعمل آورد چنانکه معلوم گردد
شود که آن امور از جانب خداست و او از خود قدرت بر صدور آنها
ندارد تا متابعت او توانند نمود پس باین سبب حق تعالی پیغمبران را
که ظاهرا از نوع بشر اند و همه لوازم و صفات بشریت با سایر ایشان شریکند
بسوی خلق فرستاده است و ایشان را بمکارم اخلاق و محامد صفات
و افعال و ادب قدسی امتیاز داده است و از برای اظهار حقیقت
ایشان آنها آن قسم معجزات عظیمه و کرامات و امور جلیلهٔ غریبه را بر دست
جاری گردانیده و بایشان معجزه و کتاب داده است تا خلق باطمینان
خاطر و یقین توانند متابعت و قبول قول ایشان نمود و در مخالفت
و عصیان ایشان راهی و عذری از برای کسی نتواند بود و ایشان
خلق را موافق کتاب و احکام الهی با فعال خیر امر و ترغیب و از افعال
بد نهی و تحذیر میفرموده باشند و چون بنا بر شهوات و دواعی
و میل و رغبت جبلی انسانی بمشتهیات نفس و لذتها و راحتهای
ظاهری که فی الواقع مضر باو و از وسوسه و فریب شیطانیست نوعی
با آنها او رغبت بخلاف آنها صورت نمیگرفت مگر در ضمن وعد و وعید
و نوید و تهدید بآنچه نفسهای ایشان خواهان آن یا از آن گریزانست لهذا
حق تعالی خلق بهشت و جهنم نموده اطاعت کنندگان را وعدهٔ بثواب و نعیم ابدی
جنان و سرکشان و عاصیان را وعید بعذاب الیم سرمدی نیز این فرمود
که بضرورت ایشان را بجادهٔ اطاعت آورده لایق فیوضات و کرامات
غیر متناهیه خود که بمحض رحمت و جود نسبت بایشان اراده کرده است
نماید فحمد الله ثم حمدا له و چون تغییر و تجدید شرایع پیغمبران و تکلیفات
عباد این میتواند بود که چون خلق بعد از آنکه مدتی انس و خو بشریعتی
گرفتند و عادت بآن کردند قطع نظر از فرمودهٔ الهی بمجرد عادت که نمود
و متابعت ابا و اجداد خود که آن مذهب را داشته اند از قبیل اهل کفر و

عناد وتعصب بآن مذهب هستند وآن از تقلید بر پا میدارند و وقتی
اطاعت الهی معلوم میشود که ایشان با وجود این رغبت وخواهش بطریقه
و مذهب معتاد بآن و تکلیف تازهٔ الهی دست از عصبیت و تقلید
برداشته هرچه ایشان را مامور و مکلف سازند بجا آورند و
وجه دیگر آنکه تکلیفات نظر بازمنه و اوقات و امم و اشخاص و طاقت
تحمل جمعی بعض امور را در زمانی نسبت بجمعی دیگر در زمان دیگر
تفاوت میکند در مصلحت باحوال ایشان چنانکه امت حضرت
موسی علیه السلام توانائی و قدرت ایشان زیاده بر این امت بوده
و تکلیفات ایشان صعبتر و همچنین بعض امم دیگر بتفاوت والله حکیم
بصیر باحوال عباده   در بیان آنکه پیغمبران باید
معصوم و محفوظ از هر معصیت و گناه و سهو و خطا مطلقا باشند
و هرگاه از ایشان گناه و خطا و غلطی قولا و فعلا عمدا و سهوا صادر
شود ای عزیز بدانکه دانستی که بعثت پیغمبران از برای آنست
که اوامر و نواهی الهی را بخلق برسانند و خلق در همه باب اطاعت ایشان
نموده در هر امری متابعت ایشان بنمایند پس لازم است که کمال
اطمینان و اعتماد بر قول و فعل ایشان داشته باشند و احتمال
خطا و غلط مطلقا در باره ایشان ندهند و هرگاه احتمال غلط و خطا
در گفته و کردهٔ ایشان میرفته باشد خلق از کجا علم بهم میرسانند در
خصوص امری که ایشان بعمل آورند یا حرفی که بگویند که آن حق است
و از جانب خدا است و ممکن است که غلط کرده باشند و خلاف فرمودهٔ
الهی باشد یا دروغ بگویند و خدا نفرموده باشد و ایشان نیز محتاج
بمعلمی و رهنمای دیگر خواهند بود که ایشان را از باطل منع و هدایت
کند و بحق امر و دلالت نماید پس واجب است که معصوم باشند و
همچنین باید که ایشان بجمیع مکارم اخلاق و فضایل و محامد اوصاف و
شرافتهای حسبی و نسبی متصف و از همگی ذمایم افعال و رذایل
مساوی اعمال و دنائتها و الدنی و مکتسبی منزه و مبرا باشند تا باعث

زیادتی

ایشان از خلق

زیادتی امتیاز و جلالت قدر و مرتبه و کثرت رغبت خلق بایشان باشد
و سبب تنفر و دوری خلق و استنکاف مردم از متابعت و پیروی ایشان
نشود و من الله العصمة و الرشاد.   در بیان اثبات
پیغمبری حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه و آله و علی
ابائه الطاهرین و دلایل حقیت انحضرت است ای عزیز بدانکه
که حقیت پیغمبران باظهار معجزات و کرامات و اموری که سایر خلق از آن
یا مثل آنها عاجز باشند ظاهر و ثابت میشود پس معلوم است که هر کس این
امور را بعمل آورد و بآن صفات متصف باشد و آن معجزات و کرامات
را داشته باشد پیغمبر خواهد بود و خصوصیت باحدی ندارد پس
همچنانکه حضرت موسی علیه السلام بسبب معجزاتی که داشته
از ید بیضا و اژدها کردن عصا و شکافتن دریا و امثال آنها پیغمبری
ثابت شد همچنان حضرت عیسی علیه السلام بمعجزات دیگر از زنده
کردن مرده و کور و ابرص را شفا دادن و مرغ از گل ساختن و جان
دادن و بحرکت و پرواز آمدن آن و غیر آن از معجزات اثبات پیغمبری
خود فرموده است و ما زمن پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه
و آله ما لها را کثر معجزات پیغمبران سابق و معجزات دیگر از شکافتن
ماه در آسمان و سخن و حرکت آوردن سنگها و درختان و بر آب ساختن
جام خشک یا انداختن آب دهان مبارک در آن و ببرکت انحضرت سیر
شدن از طعام قلیلی جماعت کثیر از مردمان و غیر اینها که زیاده از حد
احصا است و نزد دستهتمین ثابت و انحضرت متواتر است میشود بلکه همگی
صفات و اطوار و جمیع احوال انحضرت مثل نداشتن سایه و دیدن از عقب
سر مثل پیش رو و تا من نها معطر بودن معابر و راهها بسبب عبور او و
امثال آنها خارق عادت و معجزه است و از جمله معجزات انحضرت قرآن
مجید است که بر خلاف معجزات پیغمبران دیگر که مخصوص زمان حیات
ایشان بوده است تا انقراض عالم باقیست و متضمن غرایب معجزات

بسیار است از آنجمله در فصاحت و بلاغت معجزه ایست که جمیع فصحا و بلغای
عالم جمع شده خواستند که مثل سوره کوچک بلکه یک آیت بیاورند قادر نشدند
حالانکه در زمان آنحضرت با وجود کثرت فصحا و شعرای عرب و هنوز
سعی کنند نتوانند و نه در آنحضرت نشستند هر چند خواستند و سعی
نمودند که یک سوره بلکه یک آیت بیاورند نتوانستند همه عاجز
گردیدند [illegible] و در جمیع کتب اخبار و تواریخ مذکور است
و بعضی گویند که معجزات آنحضرت [illegible] ثابت نیست [illegible]
معجزات آنحضرت بعضی حال نیز هست میگوییم که [illegible]
دیگر [illegible] ثابت شده است و معلوم است که خود [illegible] بلکه
[illegible] بسیار رسیده است همچنان معجزات آنحضرت بتواتر بما رسیده
و اگر بشما نرسیده باشد بسبب عدم تتبع و تفحص شماست یا بسبب عصبیت
و عناد [illegible] و دیگر این انکار خصوصیت بمعجزات آنحضرت
ندارد بلکه هنوز یهود انکار معجزات حضرت عیسی علیه السلام و
پیغمبری او میکنند و بعض دیگر انکار معجزات حضرت موسی و حضرت
عیسی علیهما السلام هر دو میکنند و هنود و امثال ایشان انکار
جمیع پیغمبران و معجزات ایشان میکنند و دیگر با وجود آنکه نام مبارک آنحضرت و
اوصاف شریفه آنحضرت [illegible] است [illegible] ایشان
این انکار را هیچ سببی ندارد بغیر از اینکه کمال عصبیت و عناد و متابعت
آبا و اجداد مانع از قبول حق است چنانکه نصارای نجران بسبب علم
بحقیقت آنحضرت قبول مباهله نکردند و بنا بر عصبیت و حب مذهب
آبا و اسلاف قبول جزیه نمودند و بر فرضی که پیغمبر دیگر باشد و بعد
بیاید باید در آنوقت اثبات پیغمبری او بمعجز خواهد شد بظهور معجزات
یا نه آن اگر بظهور معجزات است آیا این همه معجزات و کرامات که
از آنحضرت و اوصیای طاهرین او صلوات الله علیهم بظهور رسیده
و در میان امت آنحضرت [illegible] و بلاد [illegible] ایشان [illegible] است متواتر
و بعضی حال موجود است مثل قرآن مجید و [illegible] نیست

کند و قبور منوره و ضرایح مقدسه آنحضرت و ائمه طاهرین اهل بیت او صلوات الله
علیهم معجزات جلیله و کرامات غریبه از بینا شدن کور و شفا یافتن مرضها
و عاهات و رفع شداید و حصول مقاصد و مطالب و استجابت دعوات
و قضای حاجات و امثال اینها بظهور رسیده چنانکه کم کسی است که نشنیده بلکه
ندیده باشد چه جای شک دارد که باید بعد از این بظهور برسد و بعد از آن
هم در وقت ظهور قائم آل محمد علیهم السلام که معجزات بسیار بظهور
خواهد آورد و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آمده در عقب
آنحضرت نماز خواهد کرد و با وجود آن ایشان باز انکار خواهند کرد چنانچه
آبا و اسلاف ایشان که در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودند با آن
مشاهده معجزات از آنحضرت میکردند هم اعتراف و قبول نمیکردند و تا
نیاورند و اگر گویند که اختلافی که در میان امت آنحضرت بهم رسیده است
دلالت بر بطلان این دین میکند جواب آنست که این اختلاف در میان
امت هر پیغمبری بهم رسیده است چنانکه حال نیز در میان یهود و نصاری
مذاهب بسیار است و هر فرقه از ایشان طریقه و اعتقاد دیگر دارند
بلکه هر یک دیگران را کافر و مذهب ایشان را باطل میدانند از قبیل
فرق اسلام و منشا این اختلافات و حیرتها و ضلالتها همگی مخالفت
خدا و رسول در عهده قبول متابعت خلفا و اوصیای پیغمبر است
که بواسطه اضلال مفسدین و دولتی نفسانی دست از متابعت
ایشان در ابتدا برداشتند و بنای اختلاف و شبهه و حیرت را گذاشتند
و بعد از آن اولاد بپیروی آبا و اجداد و پیش قدمان خود بودند و بتدریج
در اختلاف و اختراع بدعتها و احداث طریقها و مذهبها افزودند و
هر کس دست از تعصب باطل بردارد و طالب حق شود مذهب حق از آن
واضح تر و ظاهرتر است که بر او مخفی ماند و الحق تعالی بمقتضای لطفی
که به بندگان خود دارد او را هدایت خواهد فرمود و حق را بر او ظاهر
خواهد نمود بدانکه فرق میانه کرامت و معجزه و سحر و شعبده
بسیار است و هر گاه اهل فکر و بصیرت باشند و آدمی دین خود را

بکشاید مطلقا بکدیگر مشتبه نمیشود و مثل آن فعل قدرت عظیم دلالت
چنانکه سحرهٔ فرعون با وجود مهارت در ظهور امور عجیبه بمجرد دیدن
فعل الهی را دانسته اقرار آوردند و معجزه امر خارق عادت نیست که
بحسب عادت از خلق صادر نتواند شد و شخصی مقارن دعوی
که از پیغمبری یا امامت غیر آن میکند بعمل آورد و اگر در آن وقت یعنی
مقارن دعوای نبوت و امامت بعمل نیاید یا امر دیگر بعمل آید بجهت
مثل آنکه مسیلمه کذاب آب دهان نجس خود را در چاه کم آب برای زیادتی
آب انداخت و چاه خشک شد و برای شفای دیده چشم شخصی دست نجس خود
بر چشم او مالید و آن کور شد که هر چند خارق عادت است معجزه
و کرامت نیست بلکه دال بر شقاوت و بدی فاعل آنست و اما
آنست که سحر و امثال آن از جهت محض چشم بندی و توهم و خیال است
و حقیقتی ندارد غیر بعضی که مسحور شده اند می بینند بخلاف معجزه مثل
شق القمر که بسبب وقوع و حقیقت آن جمیع خلق عالم مشاهده نمودند و
گاه هست که خوارق عادات از جانب الهی نسبت ببعضی مؤمنان کامل و
اخیار برای ظهور کمالات فضل ایشان یا غیر آن بظهور میرسد و برآن
قسم بیشتر اطلاق کرامت میشود چنانکه بر آنچه از پیغمبر یا امام صادر شود
بیشتر اطلاق معجزه میشود و آنچه گاهی نسبت ببعضی مرتاضین از کفار
و مسلمین چون جوکیان هند و امثال ایشان بعمل می آید و بظاهر اخبار از غیب
مینمایند و امور غریبه و اعمال عجیبه بظهور می آورند آنست که جناب
اقدس الهی بنابر عموم فیض و کرمی که دارد هیچکس را از درگاه خود
محروم و مایوس نمیگرداند چون ایشان ریاضت میکشند و اعمال شاقه
چند بار در صورت عبادت بعمل می آورند و بسبب عدم ایمان و بطلان دین
آخرت مطلقا ثواب و جزای خیری ندارند بلکه مستحق عذاب و عقاب دائمند
در دنیا جزای ریاضات و اعمال ایشان را باینجهان میرسانند و مطالب و مقاصدی
که دارند حاصل میکنند هر چند اکثر آنها فریب ناس و سحر و شعبده و
معذب است و بعضی مستند با آثار و خواص بعضی اعمال و امور است

که حق

که حق تعالی بحکمت خود در آنها قرار داده است و ایشان آن اثر را میدانند و آن را بجا
میآورند و هر که آن عمل را بجا آورد و بعمل آورد البته آن اثر را می بخشند و
مطلقا اطلاق کرامت و رتبهٔ او نمیشود از قبیل سحرها و امثال آنها و هر
یک از ایشان اگر عملی را که شبیه معجزه شد با دعوی نبوت یا امامت همراه
عمل میتوانند آورد البته بظهور نمیرسد والله الهادی الی الرشاد
منه العصمة والسداد و هو خبیر لطیف بالعباد [illegible]
و در آن سه فصل است [illegible] در بیان احتیاج خلق بامام و
اثبات وجود و عصمت آنحضرت است ای عزیز چنانکه در اثبات پیغمبر
بیان شد که خلق همیشه احتیاج بهادی و مرشدی دارند که اوامر و نواهی
الهی را با ایشان برساند و از جانب خدا خیر و شر و نیک و بد افعال را تعالی با
ایشان معلوم کند و این احتیاج اختصاص بزمانی دون زمانی و جماعتی
دون جماعتی ندارد بلکه همیشه جمیع خلق محتاج آن هستند و لازم نیست
که این هادی و مرشد همیشه پیغمبر باشد و احکام و شریعت تغییر بیابد
باشد و او صاحب ملائکه و وحی و شرایع و احکام الهی را دانسته باشد بلکه کافی
بود که علم و تعلیم پیغمبر باشد که پیغمبر در حیات خود جمیع اوامر و نواهی
و احکام شریعت خود را باو تعلیم نماید و او را نایب و خلیفه خود گرداند که از
قبیل او ارشاد و هدایت خلق میکرده باشد و همچنین میتواند بود که آن
خلیفه و نایب این احکام را بشخصی دیگر تعلیم کند و بعد از خود او را قائم
مقام و خلیفه خود گرداند و همچنین امامت چون واجب است که هادی و
راهنمای خلق معصوم باشد چنانکه در باب پیغمبر مذکور و ثابت شد
میباید که هر یک از این خلفا مثل پیغمبر معصوم و مبرا از جمیع گناهان و خطا
و عیبها و نقصها عمدا و سهوا باشند تا چنانکه دانستی خلق بگفته ایشان
عمل توانند نمود و اقتدا بایشان در هر باب توانند کرد و احکام الهی
که عمدا و خطا کرده باشند از ایشان راهی از برای دانستن آنها ندارند چنانکه
نتوانند آموخت و چون عصمت امری مخفی است که غیر از جناب اقدس
الهی کسی نمیداند و از باطن هیچ کس کسی خبر ندارد لازم است که حق تعالی

تعیین آن خلفا و نایبان بنماید و به پیغمبر امر کند که ایشان را بخلق تعیین کند بعلاوه
و وصایت و نیابت خود مقرر نماید که بعد از وفات خود خلافت ایشان را اعلام
فرماید که اشتباهی بر احدی نماند و حجت خدا بر همگی تمام شود و معلوم است
که چون کتاب خدا به تنهایی با وجود اغلاق و اشکال و احتمالات بسیار
که در معانی آیات آن میرود و اختلافی که در میان ناسخ و منسوخ آنها
هست و محکمات و متشابهاتی که دارد از برای هدایت خلق کافی
نیست و البته باید که بعضی که مراد الهی را از آنها بوحی یا مثل آن دانسته
باشند یا بتعلیم پیغمبر دانسته باشند و بر گفته ایشان کمال وثوق و
اعتماد باشد همیشه در میان خلق باشند تا خلق توانند احکام
کتاب خدا را از ایشان معلوم نمود و چون معلوم است که افعال ایشان
نیز موافق فرموده الهیست و با وجود اینمرتبه از علم و قرب و منزلت که
خلیفه پیغمبر و پیشوای خلق شده اند امری را بخلاف فرموده خدا بعمل نمی آرند
لازم است که در افعال نیز معصوم و منزه از غلط و خطا باشند متابعت افعال
ایشان نیز مثل اقوال ایشان است مگر امری که معلوم شده باشد که اختصاص
بایشان دارد و بدون بودن ایشان در میان خلق البته حجت بر خلق تمام نخواهد
شد مثلا هرگاه پادشاه مقتدر دانای عادل حاکمی بشهری بفرستد با رقمی
در کمال اغلاق و اشکال که از کثرت فقراتش چندین احتمال داشته باشد بلکه
بعضی ظاهرا مخالف و نقیض بعضی باشند و بغیر از آنکه کسی عبارات آن
رقم را فهمیده باشد و مراد پادشاه را از آنها دانسته باشد پس آن حاکم
چندی در آن شهر بماند و بجهد و اهتمام بلیغ و تاکید عظیم از پادشاه
و تقریر بنیاد احکام پادشاه را ببعضی از رعیت که در آن مدت نزد او آمده
باشند و تواند باشد برساند و بعضی تصدیق و قبول و بعضی تکذیب
و رد قول او کند پس یکمرتبه پادشاه آن حاکم را طلبد و حاکم دیگر تعیین
بکند و آن حاکم رقم جنانی را بتنهایی در میان رعیت بگذارد و حقایق احکام
آن رقم و مراد پادشاه را از آن حسب الواقع تعلیم معتمدی دیگر نکند که بنیابت
بجای خود برای تعلیم دیگران بگذارد با وجود آنکه بسیاری از مردم آن شهر

هنوز نزد او نیامده و مضمون آن رقم را از او نشنیده باشند و آنهائی که
شنیده اند اکثر خوب نفهمیده باشند پس رعیت بخود هر یک را خواهند حاکم
خود نمایند و اسم نیابت حاکم سابق را بر او بگذارند و حال آنکه نایب نیست
اکثر خود تعیین نماید و این حاکم علیحده است که ایشان اختیار کرده اند
و از این سبب اختلاف بسیار در میان ایشان بهم رسد تا آنکه هر جمعی حاکمی
و سرکرده ای از برای خود قرار دهند و در هر باب متابعت او کنند و حال آنکه
هیچیک قابل حکومت و عالم باحکام پادشاه و مضمون رقم او نباشند و
از پیش خود هر یک الهامی از برای عبارات آن رقم موافق فهم یکی معنا
قول موهومی در رای خود بگویند و خلق متابعت هر یک بدون اعتماد بر
او میکرده باشند و هر طایفه دعوی کنند که مراد پادشاه آنست که
ایشان دانسته اند و هیچیک مراد پادشاه را نیافته و بآن عمل نکرده باشند
و پادشاه با وجود کمال اقتدار و دانایی و عدالت بر همه اینها مطلع باشد
و مطلقا حاکم دیگر که عالم باحکام او و قابل حکومت باشد نفرستد
و رعیت خود را از نافرمانی خود منع و نجات از ایشان نخواسته است
دلالت نکند و ایشان را در آن ضلالت و حیرت بگذارد بسبب تقصیر
حاکم و صورتامی پادشاه در حق ایشان بجهالتی اند مدتها بگذارد
با وجود اینها بعد از آن رعیت را بعقوبت طلبیده کمال بازخواست
و عقوبت نماید که چرا خلاف حکم ما کردید و اطاعت حاکم من
نکردید و مراد مرا از رقم نفهمیدید و باحکام آن عمل نکردید و حال
آنکه مدتها بی معین حاکمی از پادشاه در میان ایشان نبوده
و خود قدرت بر فهمیدن رقم نداشته اند و دیگری نبوده که علم
باحکام رقم باشد و تواند که حسب الواقع از او معلوم کنند و اجتهاد
که فهمیده اند عمل کرده اند و هیچ جهت تقصیری نداشته اند هرگز
چنین امری را به پادشاه عادل نسبت نمی توان داد
مگر آنکه آن حاکم قبل از رفتن خود بنزد پادشاه بامر او شخصی را
نایب خود کرده باشد و احکام و رقم پادشاه را حسب الواقع

تعلیم او نموده و رعیت را بمتابعت او امر کرده باشد و بعد از رحلت
او بعضی از رعیت چنانچه اول و لا تکذیب حادث میگردند نایب
نایب او نیز بلشند و جمعی بهوا و مصلحت اطاعت حاکم کرده
بودند فرصت یافته بطمع ریاست و حکومت که در شورش و
انقلاب بیشتر میسر میشود مردم را بحیله و تذویر از متابعت
نایب حق بگیرانند و معاونت اتباع خود بسیاری را زجر و منع
نمایند و خود ادعای نیابت حاکم کنند پس جمعی از رعیت که
در نیابت نایب بلکه حکومت حاکم هم شک داشته باشند
برگردند و جمع دیگر از قلت بصیرت و بفریب خورده کذبه ایشان را
راست پندارند و بعضی بطمع دنیا و بعضی از خوف آنها یکباره دست
از متابعت نایب واقعی بردارند و متابعت نایبان جعلی و اهل فساد
نمایند و نایب اصل بار بحسب الامر پادشاه در میان ایشان مانده حسب
القدر حجت بر ایشان تمام نماید و احکام پادشاه را موافق
رقم ببعضی که نزد او بوده برسانیده باشند و دیگران هر یک
بخواهش خود معنی از برای عبارات رقم قرار داده باعث حیرت
و ضلالت و اختلاف رعیت شوند و پادشاه از برای اکمال
اتمام حجت ایشان را مهلت دهد و پیوسته نایبی از برای
نایب دیگر مقرر میفرموده باشند که ناممکن باشد احکام او را
برعیت برسانند و لکن بعد دیگران را ظاهر نمایند تا آنکه از دست
طغیان و فساد رعیت و پیروی و اعانت حکام باطل و کشتن نایبان
پادشاه و هر که متابعت ایشان کرده باشد ظلم و جور نایب پادشاه
از خوف مخفی شود و منتظر باشد که پادشاه از برای او مدد فرستاده
او را بر اهل باطل مسلط گرداند و پادشاه از برای نهایت اتمام
حجت بر اهل آن شهر مدتها ایشان را مهلت بدهد و آن نایب را
در شهر باقی بدارد و وجود او را بر ایشان معلوم نماید که نتوانند
عذر آورد که نایب حق در میان ما نبود که تا کی بود یا ی آمد

اطاو

اطاعت میکردیم تا آنکه پادشاه بعد از اتمام حجتهای بلیغ ایشان را بعقوبتهای
الیمه معذب نموده و عقوبت و بازخواست گرداند و البته این کمال عدل و حکمت خواهد
بود پس ببین که چگونه سزاوار است بخداوند عالمیان که پادشاه عادل حقیقی و
ارحم الراحمین است با این قدرت و حکمت تفاوت چنین در میان مخلوقات
خود قرار دهد و بعضی را بیبهره از هدایت خود و بعض دیگر را بدون تقصیر
سبب جزئی ... و دیگر ضلالت و حیرت باقی بسبب نبودن تقصیر
از نادانی و اضطرار ایشان و عدم اعلام او فساد و رشد است مورد [illegible]
و عذاب ابدی خود گرداند و کی روا است بر پیغمبران با آن رحمت و شفقت بامت
آن محنتها و شدتها که ایشان بجهت ملکها میکردند و بر رنج و فضل خود بر آن
داشتن [illegible] خصوص مثل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رؤف
رحیمی که منتهای لطف و مرحمت نسبت بامت خود داشته و بجمیع مبالغ
در محنتها و تعبهای شدید در امر معرفت و ایمان در جهایش قلوب ایشان کاسته است
و حرص در هدایت و در مقام تعلیم جزئیات آداب و سنن با ایشان بوده و کمال
جهد در تهذیب اخلاق و احوال ایشان مبذول داشت و در هر سفری که
میرفتند از برای جمعی که از شهر مدینه دور بودند نایبی از جانب خود نصب کرده
در راههای میکنانشته است چگونه سزاست که بعد از خود در دست
متابعت ارشاد و هدایت ایشان بر داشته و با وجود مفارقت و سفر
انتهای جهانی ایشان را بی سر کرده و راه حیرت در مرگ نسیان
در دست گروه شیطان گذاشته باشند و بکتاب خدا که صعب است آیات
قابل چند آن بستند با این اغلاق و اشکال و تشابهات و معلوم باشد که
التعامیات اختلاف و افتراق ایشان خواهد شد اکتفا نماید چنانکه از هفتاد و
سه فرقه که در میان امت هستند همه از قرآن ادعا میکنند که مذهب ایشان موافق
مدلول قرآنست و مراد از آیات آنست که ایشان فهمیده اند و اهل حق آورند
و چنین میدانند که دیگران آیات را نفهمیده اند و غلط کرده اند و البته یکی از آن (تعبیره)
در فهم آیات و مراد الهی رسیده اند و دیگران در خطا و ضلالت و گمراهی خواهند
بود پس چگونه کافی و جایز است هدایت فرمودن جمعی را به اینچنین در زمان

ودر هر وقت مرشد و راهنمایی از برای خلق آن زمان قرار بدادند و حال آنکه
معلوم است که هدایت بعضی به بعض دیگر که بعد از آن از اولاد ایشان به حد رشد
رسید یا از اطراف دیگر خواهد بود هر چند در معنی بلند و باعث رفع ضلالت
آنها نمیتواند مگر آنکه بعین ضلالت که متابعت شخص یا اجداد دستگیر
شوند پس معلوم است که نصب امام بر خدا و رسول لازم است و هر گاه
نصب و تعیین به جهال و امت بسبب متابعت اهل فتنه و فساد و عصبیت و
عناد و شبهات اهل کفر و الحاد از راه رفته پیروی حق ننمایند و هر آینه امام
زمان خود را مقهور و مظلوم ... از خوف مخفی و مستور داشته ایشان را
که ... پیروی و متابعت هر ضلالت کند در دین ... ایشان تقصیر و کوتاهی لازم خواهد
و ظاهر است که تعیین امام بعد از زمان امام ظاهر سابق و توضیح و تبیین احکام و آیات
الهی ... و نشر احادیث ... در هر باب و بیان ما یحتاج خلایق و تعیین
نایبان خاص و عام از نواب کرام و علمای اعلام و طریق استنباط و استعلام
احکام دین و ضوابط آنها را بدست ایشان دادن و خود ... خبیر ...
احوال ... و رفع شبهات و مشکلات ایشان از طرق خفیه بودن ...
آن نیست که اول مطلقا امام تعیین نشود و بدون ... باید خلق
باید خود با وجود ... و در مطالعه استنباط احکام دین ... متعلق
مشکل متشابه ... یا با نقل احادیث پیغمبر که آنها بر اختیار
اختلاف و تشابه داشته باشند و هر که از ادله دین بصیرت و اطلاع ...
... حق براو ظاهر و معلوم میشود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

در بیان اثبات خلافت و امامت بلافصل حضرت امیر
المومنین علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلوات الله
و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین و ابنائه الاطیبین است . مثلا هر گاه
... شوی و خواهی بیکی از علمای ... اقتدا و رجوع نمایی البته
باید اولا احوال هر یک از علما را معلوم کنی تا ظاهر گردد که ... رجوع ... باشد
رجوع نمایی پس اگر یکی از علما را جمیع مردم ... کامل مدح و نهایت تعریف
و جمیع فضایل و محامد و خوبیها و علوم و کمالات و تقدس و زهد و صلاح بلکه

عصمت و سایر ... او و یکی ... حسبی و نسبی و جلالت قدر و عظمت شان و
مکارم اخلاق و صفتهای ... و مکتسبی توصیف کنند و همه ... از برای
او دلایل و برهان ثابت و ظاهر سازند و ببینی که همه خلق اقتدای او میکنند و مسائل
دین خود را از او اخذ مینمایند و همه ... سایر ... و نقص ... و سبب
... حق آنکه بعضی که از برای اغراض دنیوی ... مطلقا ...
... ادعای او ... [illegible]
و جهات دنیوی بر عالم مذکور ... تفوق و سرکردگی داشته باشد و هر کس
از خوف و بیم ... متابعت او نمایند و بلزوم ... و تزویر کنند و
با آن بسیاری از مردم ... بگویند که کافر ... و فاسق و فاجر و ...
جاهل ... [illegible]
باد ... و براهین و شواهد بسیار بثبوت رسانند و از ... و تحذیر مردم
کار او را ... شناسند ... تمام ... باشند
که بجهت تحصیل رضای الهی ... خدا را از پیروی و اضلال و نجات
دهند و جمعی که معتقد او باشند ... و ارادت با او رجوع و اقتدا کنند
... اعتراف داشته باشند و بگویند که ... کافر ... بود و در
اواخر عمر مسلمان ... شد و قبول داشته باشند که ... نقصهای بسیار
دارد و خطاها از او صادر میشود غیر از اینکه ... کرده است از
شخص اول آیا در این صورت اقتدا و رجوع بکدام یک از این دو شخص خواهی
کرد هر چند احوال هیچیک بر تو معلوم نشود البته شبهه نخواهی داشت که
اقتدا بشخص اول ... شخص ثانی خواهد بود و هر گز رجوع بشخص ثانی
نخواهی نمود و دیگری ... تجویز نخواهی کرد ... رجوع کند ...
تجویز کنی که شخص اول در هر باب باید اقتدا بشخص ثانی کند و ...
مناسب ... بسبب اینکه جمعی از جهال و فسقه ...
فصل گذشته ثابت شد که ... در امور دین و دنیا محتاج بامام و راهنما
و مقتدای معصومی هستی پس بچشم بصیرت نگاه و بنظر انصاف تفاوت
میان این دو شخص را ملاحظه نما   مثل حضرت علی بن ابیطالب صلوات

در این

و سلام علیه جنابی که بنابر جلالت حسبی و شرافت نسبی از جمیع عالمیان ممتاز و به
استجماع همگی فضایل حمیده و کمالات پسندیده جناب سرافراز و بکمال قدر و منزلت
سمی و همنام جناب اقدس الهی و از سعادت نزدیکی و قرب و خصوصیت مظهر اوصاف
کمال و نعوت جلال و مکرم بمرتبه ولایت متناهی باشد چنانکه این دعا بآن ناطق است
از اعظم اسمای الحسنی است علی حق راست علی مظهر اوصاف و نعت
باشد چو علی سمی معنی و حساب زین رتبه باختصاص او هست جلی
و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سید و بزرگ و اشرف جمیع خلق و اسد الله
الغالب و ولی خدا و حجت و کلمه و حافظ غیب و سر خدا و برگزیده و امین و حجت
اختیار خلق و وکیل کارخانه خدا باشد و دوست او دوست خدا و دشمن او
دشمن خدا و با او و با او و ناصر او ناصر خدا و مطیع او مطیع خدا و عاصی او
عاصی خدا و تصدیق کننده او تصدیق کننده خدا و تکذیب کننده او تکذیب
کننده خدا و عارف باو عارف بخدا و جاهل باو جاهل بخدا و بیعت کننده با او
بیعت کننده با خدا و شکننده بیعت او شکننده بیعت خدا باشد
و همچنین در هر امری که جناب اقدس الهی از کمال رحمت و عنایت خاص او را باعلا
مراتب قدر و منزلت و قرب و مکرمت امتیاز و اختصاص داده بر سایر مخلوقات
خود فرمان فرما و صاحب اختیار ساخته باشد چنانکه ملکی از ملائکه نتواند بی
اذن او از جای خود حرکت نماید که اگر اراده مخالفت کند بال و پر او بآتش
غضب الهی بسوزد چنانکه هرگاه پادشاهی یکی از امرای خود را وکیل و صاحب
اختیار کل رعیت خود کند البته هر کس مخالفت او کند چون فی الواقع مخالفت
پادشاه کرده است مورد بازخواست خواهد شد و البته هر کس اطاعت او
کند اطاعت پادشاه کرده است و بیعت کننده با او بیعت کننده با پادشاه
و دوست او دوست پادشاه و دشمن او دشمن پادشاه خواهد بود و یقینا
وجود امیر چنینی باعث زیادتی ظهور عظمت و جبروت پادشاه بر رعیت
خواهد بود که ببینند که یکی از امرا و بندگان او از برکت خدمت چه دولت و
ایشان جاه و جلال و اینهمه شوکت و عظمت و اجلال دارد دیگر چه
و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنابر احادیث متواتره میانه مواخاة

لانه

مخالف با آنحضرت از ملک و خلق شده باشد چنانکه از این دعای ندبه و باقی است
باشد محمد و علی از یک نور هر چند دو دیده نظر از عین قصور دو بینند
بصیر یک بود نور دو مهر گرچه دو شود بنظر مردم کور و باعتراف بعض
عقل اخوت و برادری میانه ایشان محقق شده باشد و بمقتضای اخبار و روایات متواتره
از کمال اختصاص بمنزله نفس و جان آنحضرت و گوشت و خون او گوشت و
خون او و دوستی او دوستی او و دشمنی او دشمنی او و جنگ او جنگ او و صلح
صلح او و اطاعتش اطاعت او و مخالفتش مخالفت آنحضرت باشد و از هنگام ولادت
تا وفات آنحضرت دائما در خدمت او و مصاحب و تربیت از او یافته باشد و جمیع
آداب و اخلاق و علوم و کمالات را از آنحضرت فرا گرفته باشد و همیشه رفیق و
مصاحب و یاور و ناصر و سبب غلبه و شوکت و دفع اعدا و رواج ملت آنحضرت
و چنانکه از متواتر گذشته است همگی فتوحات آنحضرت بدست و تیغ آنحضرت و
تیغ او واقع شده باشد و محرم اسرار و همراز و حبیب قلب و دمساز آنحضرت
باشد و اخلاص و محبتش نسبت بآنحضرت بمرتبه باشد که در وقت هجرت آنحضرت
بغیر از خوف کفار جان خود را فدای آنحضرت کرده و بر جای او خوابیده باشد و
چنین همراز و همشیر کفار و ایمان غریب باشد چنانکه از متواترات و در اکثر کتب و
تواریخ و قصص مذکور است که در آن وقت حق تعالی بآنحضرت مباهات نموده
بملائکه و جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من در میانه شما برادری قرار داده‌ام
و هر یک را از دیگری عمر درازتر ساخته‌ام کدام یک از شما حیات برادر خود را
بر حیات خود اختیار میکنید هر یک گفتند حیات خود را دوست میداریم وحی
آمد که چرا مثل علی نشوید که چون میانه او و محمد عقد اخوت بسته‌ام او جان
خود را فدای محمد نموده است باید بروید و او را محافظت کنید هر دو بزمین
آمدند و جبرئیل از جانب سر و میکائیل از جانب پا تا صبح محافظت آنحضرت نمودند
و جبرئیل گفت به به کیست مثل تو یا علی که حق تعالی مباهات بتو بر ملائکه
ملأ اعلی در هجرت خود نبی علی را فرمود تا آنکه بیستون رسالت نمود
یعنی که در هجرت از غار البته علیش خواهد بود و همواره
خدمات و امور و مطالب رسول خدا بدست آنحضرت بعمل آمده باشد

لکن بر دوش مبارک آنحضرت گذاشته و بتها را از طاق کعبه بزیر آورده باشد و کمال
قرب و عروج حضور رسید که سر براوج رفعت افراخته باشد جایی که علی را
بشر همبر آن باست که عرش بود برتر از او آن باست یک جا و مقامهای او
دو بینی نه بست که قدم قیم ذروه او ادنا ست تا آنکه قبض روح مبارک
آنحضرت در میان سینه حقیقت دفینه آنجناب شد و غسل و تکفین و تدفین
و نماز بر آنحضرت را او بعمل آورده باشد و بعد از آنحضرت نیز امور وصایت از قضای
دیون و امثال آن باتفاق امت به آنحضرت با او باشد و قطع نظر [?] کرده اند و معاند [?]
خلاف کرده اند و باتفاق امت اسباب و متعلقات خود را آنحضرت در حیات خود
از اسب و شمشیر و عمامه و رداء و مواریث و ودایع انبیا و اوصیا آنحضرت بآنجناب
تسلیم فرموده باشد و دیگر شوهر سیدة نساء عالمیان و افضل از مریم دختر عمران است
باتفاق امت باشد و باعتراف همگی بنابر احادیث متواتره عقد زوجیت ایشان را
خداوند جلیل در آسمان فرموده باشد و اینکه اگر آنحضرت نمیبودی از برای
حضرة فاطمه صلوات الله علیها کفوی و جفتی از جمیع مخلوقات بهم نمی رسید و دو [?]
سبطین که باعتراف همگی سید جوانان اهل بهشت باشند و بسبب صلبیت
ارباب باتفاق امت او نیز سید و بزرگ اهل بهشت که بهشت جوانان اند و پیری
در آنجا نمی باشد باشد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مستثنی است بلکه
بلی بهلیست که سید اهل بهشت سید اهل دنیا نیز هست سید و افضل
از جمیع خلق عالم باشد و باتفاق همگی از اول تا آخر عمر لحظه مشرک و کافر نبوده باشد
و قبل از بلوغ ببین زهد کسی ایمان آورده باشد و در تمام عمر معصوم از جمیع صغایر
و کبایر باشد و از کمال منزلت و شرافت در میان کعبه معظمه تولد یافته خانه زاد
و حرم و از خواص واقعی باشد و بغیر او از جمیع خلق در هیچ زمان احدی باین رتبه
سرافراز نشده و باین شرف و کرامت اختصاص و امتیاز نیافته باشد و چه خوب
گفته است یکی از افاضل در منزلت علی بنگر هست و بنگر در خانه
حق زاده با اقبال بلند بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که شایان
بجای فرزند و هر یک از محامد و مکارم و اوصاف کمالات او از علم و فصاحت
و بلاغت و زهد و تقوی و خلق و حلم و صبر و شجاعت و سخاوت و عبادت و ثنا

بسم الله الرحمن الرحیم

در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و وقایع آن
از وقت مرگ تا انقضای این عالم و در آن چند فصل است

در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آیات قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تأویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تأویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانکه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم منقولست که هرچه از ما بشما میرسد اذعان و تسلیم نمایند و اگر عقلهای شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب قول ما تکذیب رد بر خدا و بر عرش باعث است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بمعنی اسم اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و در اینجا عود روح است بجسد برای یافتن جزای اعمال که در حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و بر سبیل حصر میگوید و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن و اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا کسب نموده متنعم و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و انواع ثواب و عقاب را تأویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادت باشند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت باشند داخل جهنم

و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه تمامی جمیع اهل ملل است یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای آسمانی باین معنی ناطقست خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تأویل نیست چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بدست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و تو را زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه تا آخر سوره بعد از این انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هرکه اندک شعوری داشته باشد و در آنها تأمل کند میداند که محض شبهه و تلبیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این معاد عاجز شده اند در چنین مسئله که محل نظار و انکار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند و نمیدانند که بامثال چنین شبهه ها است از دلایل قطعیه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم برداشت معلوم است که چه مقدار بعید از اسلام و ایمان و یقین است با آنکه قول بحشر جسمانی توقف بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح بابدان برمیگردد و به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی بجمیع

امری است که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی یعنی
التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و المهای عقلی بی تعلق گرفتن
با اعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعاً و عقلاً از اثبات آن
فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است که اکثر محققین بمعاد جسمانی و روحانی هر دو
خواسته‌اند جمع کنند میان حکمت و شریعت گفته‌اند عقل دلالت کرده است بر آنکه
سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است
و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق
بودن در تجلی عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانیه
و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت
شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیفند و در وقتی که
مفارقت کردند از بدن نهایت گیرد استعداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوت
ایشان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر توانند کرد و شبهه نیست در اینکه این
حالت اعلای درجات کمالات و انصاف مقرر سعادات است و [illegible]
که قول بهر دو نه محض جمع بین آرا است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است
چنانچه شیخ بو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی معاد جسمانی
کرده است که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات
جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانکه عیاشی و غیر او از
امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند
و داخل شوند دوستان خدا و ساکن گردند بمنازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت
خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه‌ها آویخته باشد بر سر او و چشمه‌ها
بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاها
متعدد برای او بگذارند و هرچه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر گردانند
پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او

انوار [illegible]

[illegible]

بخرامند

بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای
دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من بخواهید خبر دهم
شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد
از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها
داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس بار دیگر ندا بایشان برسد
که بگوئید ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید
که رضا و خشنودی من از شما بهتر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار
ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شاد
تر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که خدا وعده داده است
مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها
و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن
و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و
سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرماید
که ای بندگان صدیق من متنعم شوید بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن متنعم خواهید گردید
در آخرت ظاهرش آنست که بازای عبادت متنعم خواهند گردید نه بر وجه تکلیف بلکه
بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است
و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر که
شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که
در هر شهری از برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطری
خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید
و قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان تغنی
بصوتی که جن و انس نشنیده باشند و آنکه نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح

خوانند بلکه [illegible]

وتمجيد وتقديس

بسم الله الرحمن الرحیم

در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن
از وقت مرگ تا انقضای این عالم و در آن چند فصل است

در اثبات معاد جسمانیت بدانکه معاد در لغت به سه معنی آمده است
اول عود و رجوع بجایی یا بجایی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان
عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود و رجوع است کنایت برای یافتن جزای
اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان
عود و هر سه بدین جز بیکردد و آن روحانی و جسمانی میباشد روحانی
آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن و اگر از سعدا باشد
بعلوم و کمالات که در دنیا کسب نموده متنعم و مسرور باشد و اگر از
اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاه
کسب نموده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو
السمیع البصیر والصلوة علی اشرف المرسلین وفخر النبیین محمد
وعترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة
الله علی اعدائهم اجمعین خامه شکسته زبان وبنان الکن شکسته تراب
اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین
بر صفحات قلوب وصحایف افئده طالبان مناهج حق ویقین تصویر وتحریر
مینماید که چون بر ارباب عقول وتعقل ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی
این جهان فانی را عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ این جهان
وعلت غائی آفرینش است برای معرفت وعبادت خلق کرده است
که باین دو قدم مدارج عالی عروج بمعارج بهشت جاودان نماید وبلذات

فانیه

فانیه این دار غرور بغرور نگردیده بوسیله این دو جناح بمنازل عالیه
بسعادات باقیه آخرت برسند واز آیات واخبار بسیار معلوم است
که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح ومقبول
نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمانست
واکثر خلق از این معنی غافلند وارکان دین را فهمیده اند وقلیلی را که
از باب قصر چند امثال خود فرا گرفته اند بمحض تحقیق در آن نظر نکرده اند ومحض
تقلید اکتفا کرده قدم از دایره مسائل بمرحله عالیه تعیین نگذاشته اند واکثر
این حقیر در کتب مبسوطه عربیه وفارسیه این مطالب عالیه را ببیانات وافیه
ودلایل کافیه ایراد نموده لیکن اکثر خلق باعتبار عدم اعتنا واهتمام
در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشغال باطله یا عدم قابلیت
ادراک آنها از آنها انتفاع بسیار نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که
در این رساله مختصره کافیه عمده آن مطالب عالیه را ببیانهای واضح قریب
بافهام ایراد نماید وبتوفیق الله سبحانه فی الجمله بروفق مراد بانجام رسید
وسمی بحق الیقین امید وجهی از برکات عهد واوان دولت امن وامانی
ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبرای اعلیحضرت شاهنشاه

علایت سپاه ظل الله شهید دمرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان
مظهر الطاف سبحانه مهبط فیوض سبحانه وارث ملک سلیمانی ملجاء السلاطین
کامکار ملاذ خواقین حشم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلشن
مرتضوی انجم افروز محفل عدل و داد شعله جانسوز نهال جور و بیداد
ممهد اساس عدالت و تمکین جمشید نشانی والا ترجیح تبیین سلطان ستاره
سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فائز بدرجه
علیه نرفع درجات من نشاء و مصداق لم یحتج حجته من شاء
اعنی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده
الاقدسین اشاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی رؤس
العالمین و متع المؤمنین بتجاه لظهور دولة خاتم الوصیین صلوات
الله علیه و مع آبائه الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید
مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد
و بعد ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و
تنزیه او و اقرار بحقیت انبیاء علیهم السلام که از جانب حق تعالی از برای تکمیل
خلایق بر ایشان مبعوث گردیده خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اقرار بانچه آن حضرت از جانب خدا
آورده است ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار
بحقیت جمیع اوصیای پیغمبر آخر الزمان خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر
الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از فعل قبیح و اقرار بحشر
و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب شده
در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصل است
در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است
زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان
و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود
و روح خود و غرایب صنعت که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها
خود بخود بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل
بالذات است و هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و این قدر دلیل
اجمالیست برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه قریب بفهم آنکه منتهای
آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن
بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست و او را واجب الوجود

گویند یا اگر نظر بذات او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر
بذات نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند
که بودن و نبودن هر دو بنظر بذات او رواست پس اگر علتی بهم رسد موجود شود
پس گوئیم که شک نیست در عالم موجوداتی هستند که مجموع موجودات منحصر شده در
ممکنات و واجب الوجود در میان آنها نباشد پس همه را با هم که ملاحظه کنی بمنزله
یک شخص خواهد و عدم بر مجموع آنها رواست و همچنانچه زید بی علت محالست که موجود
شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن ببدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن
این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا
که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که خارج
از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته
موجود است و اگر گویند هر یک از اجزاء علت دیگریست الی غیر النهایه و علت
مجموع مجموع اجزاء است گوئیم که هر یکی شرط وجود علت واجب وجود است اما
عدم او با عدم جمیع علتهای ممکنه هر گاه واجب الوجود در میان نباشد پس ترجیح بلا
مرجح لازم آید   بعد از تحقیق این همه از همچنانکه تجار در محسوسات افاده علم
میکنند از برای آنکه محالست عادة که این جمع کثیر اتفاق کنند پس هر گاه بر کذب یا حس

همه غلط کنند پس هر گاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع
عالم و وحدت او و دوام او و کاملست در جمیع صفات کمال و نقص را بر او روا نیست
پس البته انسان را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق
بر کذب نکرده اند و بنای معقول کامل اتفاق بر غلط نکرده اند و این اقوی دلایل
دلیل این است که این مقدمات بدیهیه یا از نظریاتی اند دلایل آنها واضح است
بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت
معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر
گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن
و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان
یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که
اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدایی باشد که اینها را برای اظهار
حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص
دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد
و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره باین فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع
عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است

که اگر از کافران سؤال کنی که آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند
خدا آفریده است و باز فرموده است أفی الله شکّ فاطر السموات
والأرض آیا در خدا شک است آفریننده آسمانها و زمین و ایضاً فرموده است
دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق کرده است
و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده مردم را به توحید و یگانه پرستی
و گفتن کلمهٔ لا إله إلا الله دعوت نموده‌اند نه اقرار به صانع و نسبت به این معنی است
که همه خلق در وقت الجاء و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهر
کوتاه میگردد البته پناه به صانع خود می‌برند و اقرار مینمایند که خداوند
یکی است و از این روست آنچه از پیشوایان در احادیث معتبره وارد شده است
از عارفان نقل شده است اکثر کفار و جهّال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدأ اند
باطناً بحسب حقیقت به ثبوت وجود آن مقر و معترف‌اند و لهذا اختلاف
در وجود مبدأ از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام در مرام آنکه
باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدّس از آن
برتر و بزرگوارتر است که کنه ذات محاط عقل غیر گردد امّا به واسطهٔ
اضافه که میان مالک و عبید متحقق است و بجهت علاقه افاضت رحمت

بعنایت

بعنایت که زلال زلالش از ینابیع علم و قدرت به مجاری حکمت و ارادت
پیوسته جاری و روان است جبلّت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور گشته
بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام حدوث وقوع وقایع و وقت
اضطراب بلا بسبق رویّت و رویّه استعانت و فزع بکار دارنده خویش
آورده توجه طبیعی که ترتیب و تکلّف در آن نیست و از اینجهت آن حالت مظهر
استجابت دعا میباشد چنانچه آیهٔ أمّن یجیب المضطرّ اذا دعاه با آن
ناطق است و از نعاج حیوانات عجم در هنگام عروض خوف و گریز ایشان
در حال استیلای ترس و وهم از اسم تحقیق این قبیل است و لهذا طوایف
مختلفه و امم متخالفه که در عهود و اوان و در هر دین از ادیان بوده‌اند خلاف
در وجود مبدأ از هیچ عاقل مروی نیست بلکه مجال خلاف احوال او و صفات او است
و فخر رازی از شیخ نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشکسالی عظیم و قحط شدید
بهم رسید و مردم برای استسقا به صحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب
نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوی را مشاهده
کردم که از شدّت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و چون بغدیر رسید او را خشک
دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد و ناگاه ابری

پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خلق و سیراب شد
و در گردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده‌ایم که حیوانات
در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی
نقل کرده‌اند که گفت گاهی کوهی را سیاه دیدم که بچه خود را شیر میداد من متوجه
او شدم بچه‌اش را گرفتم و گریخت من بچه او را از نزد او آوردم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید
مضطرب شد و رو باسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه از کوه ابری
پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او
برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد گردیده است ذکر آنها در این مقام
مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ در وضوح و ظهور به مرتبه ایست که از جمیع بدیهیات
محکم تر است   آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدی است و عدم بر او محال است
و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا اگر حادث باشد و عدم و فنا
بر آن روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع
عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات او است و محال است
که از او منفک شود و جمیع عقلای ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده‌اند بر آنکه او
کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است   آنکه خدا قادر

قادر

مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه
آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف
آنچه آفریده بیشتر از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را
معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست
در کارها و چنان نیست که تأثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن
آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد آن تعلق گیرد البته موجود میشود چنانکه
خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات
ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نمیگیرد و یک دلالت برای این مضامین
آنست که مذکور شد که اتفاق کرده‌اند ارباب عقل با اهواء مختلفه بر آنکه
عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست   آنکه خداوند عالم است بجمیع معلومات
و تغییر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد
با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانسته آنچه در ابد الآباد بهم رسد
و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها
و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویدا است
زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که با اراده

واجب رو داز و حکمی چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن عالم بود
با ذکر تمام این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساوی است
دیگر آنکه بجهت همه معلومات اثر وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود
دیگر آنکه همه علما از [illegible] شده و جناب مقدس او اشاره بهمه این ادله
در کلام قرآن مجید فرموده أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی آیا نمیداند
همه اشیا را آنکسی که همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب
لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست
و همه را منتهی می‌رساند [illegible] و دانا است بخفایای امور و کسی نیک تامل کند
در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون
حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال آن و در تشریح
بدنهای انسانی و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیند و آلات و ادوات تغذیه
و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده
و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که
چنین خداوندی هیچ امر بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است
و آیه کریمه اشاره باین مراتب جمیع دلیلها و باید دانست که علم او ازلی و ابدی است

و علم

و غافل نشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمی‌باشد و خواب و پینکی که مقدمه
خواب است در او محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل در جمیع
الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب
امور قبیحه ثابت شد بنوعی حجیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس بسیار صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود
و حجیت خبر ایشان [illegible] دلایل عقلیه نیست و لهذا در این مقام کلام را بسط دادیم
آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است از آوازها
و آنچه دیدنی است [illegible] آن بی شنیدن و گوش و بدون [illegible] آلت
دیدن و چشم [illegible] زیرا اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن
خواهد بود و در حال وجود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او
بآنها موقوف بوجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن
آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت علم را میگویند
و خبر حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده چه از [illegible] حکمت است که
در ضمن انبیا و حکما مشهور شد که خدا را عالم بکلیات میدانند یا چون اثر اعمال بما
امور تکلیفیه لازم است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را

از مطلق علم تخصیص بنده فرموده که اراده خاصی در رجوع ایشان از معاصی و ترغیب ایشان
بطاعات بجهت بعضی از این دو صفت را و در این صفت علم بنده را مرید و آن
مرید [illegible] آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است
که از آن توانایی و دانایی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت
حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در صفات تعالی از عارض شدن صفتی می‌شود و از جهت
مقدس الهی آنکه ذات حی و زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت
لیس صفت علم و قدرت سبب کرده [illegible] آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او
باراده و اختیار صادر شود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار
صادر شود مانند سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعل اختیاری صادر نشود
اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل میکنیم و آن محرک شود
تا بجد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر شود و در جناب مقدس الهی خلاف
احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلانی امر در فلان
وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجودش میشود در آن وقت لهذا اشتغال
امامیه گفته‌اند که اراده تعالی بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد
شده است که اراده بمعنای ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است

و در

و در این باب سخن بسیار است و از برای مطلق همین بس است که بداند که افعال
افعالی که از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر شود و در آن
افعال مجبور نیست   آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات
مینماید در جسمی بدون آنکه او را عضوی و دهان و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت
کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام
در آسمان میکند و ملائکه میخوانند و وحی می‌آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه
و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد
بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن
است [illegible] صفت قدرت بایجاد حروف و اصوات [illegible] و این صفت
قدیمند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده برای آنکه بنای بعثت انبیاء و تکالیف
حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر
کتب آسمانی است همه حادث شده‌اند و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر علم است و کلام
نفسی که اشاعره قائلند باطل است   باید دانست که حق تعالی صادق است
و کذب و دروغ مطلق بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است
و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که ما را روا است باعتبار اضطرار است

اقلب قیلی است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که رفع شبه متکلم را است دلالت
رفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و اهل عقول
منعقد است بر آنکه حق تعالی [illegible] است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است
بآن و از جمله ضروریات دین است   اما صفات کمالیه الهی عین ذات
مقدس اوست باین معنی که او را صفتی موجودی نیست که قایم بذات مقدس
او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذات ما هست
و صفت قدرت موجود است که عارض آن ذات شده است و در حق تعالی
ذات مقدس قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام
همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات
باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما
لازم می آید و قدیمی بغیر از خدا اگر باشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث
باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچه
در اثبات مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد
و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه

و

و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زایده پس
اعتقاد بدو خدا کرده است مقارن گردانیده او را بصفت و هر که او را
مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرد یا دو چیز در ذات
خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کند خدا را صاحب جزو ها دانست و هر که این
اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست
و کمال شناختن خدا آنست که او را یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را
از او نفی کنند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت
و اختیار و حیات و اراده و ادراک است و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی
بعضی و ابدی بعضی و بعضی این دو صفت تعبیر بسرمد گفته اند پس باید دانست که
حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق
و ازلی و ابدی و چون بعضی از این صفات بعضی دیگر مندرج میگردد و بعضی داخل
صفات ثبوتیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و هر که بگیرد باید بآنچه مذکور شد

در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث

اول آنست که او یگانه است و شریک ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا
چنانچه مجوس یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق

عبادت و پرستیدن چنانچه کفار دیگر بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن
و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده
است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون
وحدت آن میسر نمیشود و هرگاه بشود دو کدخدا در خانه و دو عالم در شهری و دو پادشاه
در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چگونه تواند بود که احوال آسمانها و زمین
و کارخانه ایجاد با این وسعت و [illegible] منتظم تواند شد بلکه باید دانست [illegible] معلوم شود
که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنانچه عقل تجویز
نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو آله مدبر عالم باشد
محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده بصیرت و عقل [illegible] بگشاید و [illegible]
عالم برآید از منتهی آن عالم روحانیات تا منتهی عالم جسمانیات [illegible]
یک سلسله شبکه منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته [illegible] مرتبط
چنانچه بندهای [illegible] است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست [illegible] این
ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه
صنایع صناع متعدده بصیرت تیزهوشی را این معنی منکشف گردد [illegible]
[illegible] بحقیقت موحد همه یکیست نزد محققان اهل دانش و بینش [illegible] است

که نور حق در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه صدور صور مختلفه است
پس بحادثات و مشارکت میان مصنوعات ایشان [illegible] و از ملاحظه این معنی
و اخوات آن [illegible] که این وحدت [illegible] نظام و در اجزای
عالم و [illegible] جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه حق تعالی فرموده لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا [illegible] و این اعتبار را [illegible] ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب [illegible] محقق [illegible]
سابقه معلوم شد که [illegible]
[illegible]
ثنویه نیز مبدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنها بالبدیهه میدانند و ذکر آنها تطویل کلام است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در وصیت
[illegible] اگر [illegible] رسولان او نیز نزد تو بیاید [illegible]
زیرا که [illegible]
[illegible]

خدای دیگری هم باید پیغمبر برای شناساندن خود و عبادات بفرستد پس یا دیگر
نیست و عاجز است یا جاهل یا بخیل و این همه بر خدا محال است و هیچ یک از این صفات
بر او جایز نیست و در این مطلب دلایل بسیار است و لیکن رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و اما آنکه بتها و جمادات چند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی
چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق‌اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح‌تر است که
احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است   اگر خدا جسم و جوهر نیست
و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که هر چه جسم است
یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد خواه در خارج مانند آدمی که مرکب است از
اعضا و اخلاط و بدنه عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست
که جزوی نداشته باشد و هر مرکبی محتاج است به آن جزو و خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و خدا جوهر نیست زیرا که [زیرا که او جزو نداشته باشد]
جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی
و سفیدی زیرا که عرض محتاج است به محل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که هر جسمی مرکب است
از اجزا و مولف محتاج است به اجزا و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است
یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از اینها و حرکت و انتقال از
مکانی به مکانی یا از محلی به محلی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیت است

آنکه صانع عالم آثار مثل الله چنانچه در روایت است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر
ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه کند
و در آفریدن اشیا معین و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند در حق ائمه
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که عالم را آفریده‌اند و خلق عالم با ایشان است کفر است
و خالق همه چیز بغیر از افعال اختیاری از او است   نیست که صانع عالم دیدنی
نیست و به دیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین
شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و آنچه توهم
میکنند بر خلاف این وارد شده تاویلست یا ادراک به دیده دل چنانچه حضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرمود نمی بینند او را دیده‌ها بمشاهده دیدن و لیکن
دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه
خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف
مکونات و افضل عارفان است اقرار به عجز نموده فرموده است که ما عرفناک حق
معرفتک یعنی نشناخته‌ایم ترا چنانچه سزاوار شناختن تو است و حق تعالی
فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نگرفتند خدا را و تعظیم او نکردند
چنانچه سزاوار او است و در قرآن است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

یعنی ادراک نمی‌کنند او را دیده‌ها و او ادراک می‌کند دیده‌ها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دیده‌های دلها ادراک کنند او را نمی‌کنند چه جای دیده‌های سر و اوهام
پس به هیچ حسی از حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن
و چشیدن و دیدن و به حواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال
آنست که جناب مقدس الهی محال است که ذات او را نسبتی باشد با احوال مخلوق بر او ولاحق شود مانند
سهو و نسیان و خواب و پیری و تنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی
و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محال است هیچ مقوله از مقولات اعراض
به کار نیست زیرا که اتصاف به این عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی
از عجز و نقص و احتیاج مبرا است و از جمله مختصر در این باب آنست که آنچه از صفات کمال است
حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند
حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از او منفک شوند
بعد از آن ناقص خواهد بود و هیچ حال نقصی بر او روا نیست و اگر آنچه حادث شود صفت
نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است
حادث تواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که اگر حق تعالی در ازل خالق بوده است
والا باید که عالم قدیم باشد و خلق آن حادث بوده و این صفت کمال حق تعالی

نیز

نیست و از عدم آن نقص او لازم نمی‌آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است
که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و همچنین رازقیت از حق تعالی
منفک نمی‌شود و گاه هست که در دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هر گاه
مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است
و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کند هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعد از آن نقص او
خواهد بود و محال است آنچه گفته‌اند که صفت ذات آنست که حق تعالی به آن موصوف گردد
و به ضد آن موصوف نتواند بود مانند اول و صفت فعل آنست که به آن صفت و ضد آن
موصوف تواند بود مانند علم که علم او به هیچ چیز تعلق نگرفته است و بحسب ... موصوف
نتواند بود و همچنین قدرت حق تعالی قادر است بر ممکن و عجز ... نسبت
نتواند بود و دوم مثال خلق می‌گوییم که خدا هفت آسمان آفرید و زمین را آفرید که هفت
آسمان چون ... خلق کرده است و زید را خلق کرده و پسر او را خلق کرده و زنده گردان
موصوف ... و میراندن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر ... دیگری
از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او
و قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد
ممکنات است و هر یک چیزی از در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض

شامل همه ولد است و اگر زیاده از آن عطف فرماید مخالف علم شد انتهی
بکل مصالح و مصالح بلا تشبیه مانند باران رحمت که می بارد همه جا
اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در زمین دیگر
خار بعید از ظاهر میکند و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری آب روان و انهار
حق آگاه و لطف ز ابای میداند و دیگری ویران و هوا بی باران است
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست آنست که حق تعالی را
نامهای مقدس بسیار است چنانچه فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را
نامهای نیکوست پس بخوانید او را باین نامها و اسمای بسیار در آیات
و اخبار وارد شده و لهذا واجب است که خدا را بغیر نامها که در آیات
و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا هر چند مخلوق و حادثند
و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامها خدا عین اوست و این بغایت سفیه است
و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند
بی معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند مشرک است
و هر که عبادت ذات او کند باین نامها او را خدا را بیگانه پرستیده

آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن
و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام
فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده و اینها مستلزم عجز
و نقص حق تعالی است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست
یا اینکه ماهیات ممکنات امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا اینکه خدا در عارف
حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر است و زندقه و همچنین آنچه بعضی
از غلات شیعه گفته اند که حق تعالی در حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا
با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر گشته همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم
از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و از غایت کفر ایشان بعضی را حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه جمعی از ایشان را به آتش سوزانید آنکه حق تعالی قدیم ازلی است یعنی هرگز نبوده
و هر چه غیر جناب مقدس او است حادث است و جمیع ادیان ملل بر این معنی اتفاق کرده اند
و اگر چه حدوث و قدم در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملت
آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف ازل
متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماع مسلمانان بلکه جمیع ارباب ملل است
و آیات و اخبار بسیار دلالت صریح بر این معنی دارند و فقیر در کتاب بحار ذکر کرده

بوصیت حضرت هر از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده‌ایم باذن الله تعالی
وجواب شبهه فلاسفه و در احادیث معتبره دلالت بر این مطلب بسیار است که قابلیت شهود رب
غیر از حق تعالی آگاه نیست — در بیان مطلبی که متعلق است بافعال حق تعالی
و در آن چند بحث است — اول مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال
عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر را از آن فعل اگر بکند اگر آن
مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر را اگر از آن بکند مستحق مذمت و عقاب باشد
و فعل در نفس قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن و قبح میباشد که مستحق مدح یا ثواب
و مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت را اکثر بدیهه عقل همه کس میفهمد مانند حسن
راست گفتن که نفع رساند و قباحت دروغ گفتن که ضرر رساند و قباحت ظلم و حسن احسان
میشود مانند راستی که ضرر رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج
بنظر و فکر است و بعضی که عقل اکثر عاجز است از فهم آنها و بعد از ورود شرع
حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان و قبح روزه روز
اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال با امر و نهی شارع
است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود و هرچه را نهی کرد آنرا قبیح میشود پس اگر معاذ الله
امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطعی

اظهر

اظهر مقاصد یا آن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است — دوم حق تعالی فعل
قبیح نمیکند و محال است که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل
نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک
هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل
لازم می‌آید و بنابر دوم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر
چهار بر خدا محال است پس قبیح از او صادر نتواند شد — سیم حق تعالی بندگان را
بر افعالی که اختیار در ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند و بر فعل آنها و ترک
آنها و بندگان در افعال خود مختارند و خود فاعل افعال خودند خواه طاعت باشد
وخواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنت‌اند
میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بنده مطلقا در آنها اختیار ندارند
بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی
از ایشان میگویند که اراده بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده هم
دخل در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ببدیهه
عقل و وجدان خود میدانیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی
اختیار ما است و حرکت دست که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق میانه

کسی که او را از بام بزیر افکنده باشد با کسی که از بام بزیر آید و او را هیچ فعل و اختیار نباشد باید که
اصلا فرق نباشد میان این افعال که دیدیم که حق تعالی امر کرده است بطاعت
و وعده ثواب بر آن داده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن کرده است
پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبودی تکلیف ایشان و عذاب ایشان
بر عصیان ظلم و قبیح بودی مثال این کسی است که پای غلام خود را ببندند و بگویند برو فلان چیز
بیاور و او را نزند که چرا نرفتی و یا بگویند بآسمان بالا برو و نرود او را بزند و حال آنکه فعل قبیح بر خدا روا نیست که بیت ظالم [illegible] کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان
کسی باختیار او جاری کند و او را ابدالآباد بسبب آن در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جاهای
از قرآن مجید مذکور است که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سیم آنکه حق تعالی در مواضع بسیار از
قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان [illegible] عزت [illegible]
و معصیت که ایشان فاعل فعل خود باشند مدح و ذم ایشان سفاهت است بجز [illegible] و جبر
محال است و بر این مدعا در احادیث بسیار وارد شده که نه جبر است و نه تفویض که ایشان را
افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امری است میان دو امر
و اکثر علما گفته‌اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده بارادهٔ خود [illegible] اسباب
کار از خدا است مانند اعضاء و جوارح و قوای بدن و آلات و ادوات که در فعل داده است

از جانب خدا است مانند اعضا و جوارح و امر بین الامرین است و حق آنست که مدخلیت
حق تعالی در اعمال عباد زیاده از خصوص این اسبابیست مانند توفیقات خدائی
که مستحق آنها باشند بنیات و اعمال حسنه او و خذلان که مستحق آن
خذلان که مستحق آن شده‌اند بسبب اعمال قبیحه او بحدی که باختیار خود مرتکب معاصی تا بجائی که رسید که سلب
اختیار از او نشود و او مضطر نشود و مثال این مانند آقائی که دو غلام داشته باشد
و دو ایشان را مأمور سازد که فلان جا بروید و فلان چیز را بیاورید
بخرید و هر یک را آنچه در کار است بدهید و مساوی در هر دو بدهد
از نفقه آنچه کنند و یکی از ایشان تکلیف [illegible] مستحق صد دینار است و آن دیگر
مستحق ده دینار است و اگر یک غلام فرمان بردار است و خدمت بیشتر کرده است و او را حسبت
بعد از آنکه بهر دو آن تعلیمات داده است و [illegible] اتمام کرده او را تنبیهات میفرماید
میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب این دیگر را ملامت نمیکند
نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند
صد دینار [illegible] و او [illegible] ندارد [illegible] غلام [illegible]
مجبور شده است و نه آن دیگر و هر دو باختیار خود کرده‌اند [illegible] این قدر
مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر الطاف باید

و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است
و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی
واجبست بحکم عقل و لطف آن چیزیست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از
معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب
و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و کار عبث
و بی فایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میشود
و دیگر غرض در افعال آنحضرت عاید بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفعی از برای خود نیست و در
این قول اتفاق دارند امامیه و معتزله و جماعت اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست
و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکنند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست
که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر خدا واجبست و بعضی از متکلمین را
اعتقاد آنست که گاه هست باید فعل آن بغیر مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا
تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست   در مباحث نبوت و در آن چند مقصد است

مقصد اول امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که
لطف بر خدا واجبست و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر
عمر معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه ثابت است

و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان
اعتماد نخواهد بود و آیا در غیر آن از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آنست
که جایز نیست و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که
سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد از برای
مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو داد و در رکعت اول
سلام گفت و چون یکی از اصحاب آنحضرت آگاه ... وجه ... دو رکعت دیگر کرد و گفته اند که حق تعالی
برای شفقت بر امت چنین کرد تا آنکه اگر در نماز سهو کنند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه
در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علمای این سهو را واقع نمیدانند و احادیث که در این باب
وارد شده است حمل بر تقیه کرده و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن
حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت
عقل و فطانت و ذکاوت و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه
و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستولی گردد و از قید
شهوات نفسانی و خیالات نفسانی رهائی یابد و همیشه مشغول مطالعه جمال حق تعالی باشد
و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت همیشه خود را منظور
منظر و پیش نظر خود داند و غیر از آنچه رضای محبوب در آنست بر گرد خاطرش نگردد و لذتها در

خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظهٔ جلال الهی نموده از برای عون آن کار دو ولیست
شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوندی جسارت کرده باشد و این مراقبت او است در ترک معصیت
او را دو باعث از اسباب عصمت از او صادر نتواند شد ولکن چنان باشد الحمد ...
که از ایشان حق تعالی او را مشاهده می‌نماید در ترک معصیت و آنچه عقوبت برای او عائد
بود در ترک آن نیز باکی ندارد و بعد از آنکه آیات و اخبار که موهم صدور معصیت است
از انبیاء علیهم السلام است با تکلف بلاد و غیره که در کتب کلامیه مذکور است
این نیز عظیمت تعبیر از آن معصیت کرده‌اند و وجوه دیگر و لکن در رجال القلوب ذکر کرده‌ایم
و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده‌اند از قصص انبیاء علیهم السلام از تقصیر و خطا است
اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان که از ایشان بعید دانسته‌اند و برای اینکه
خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده‌اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را
در کتب خود ذکر کرده‌اند و احادیث بسیار از طرق ائمه علیهم السلام بسیار است که در کتب
معتبره ایراد نموده‌اند و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بر آنها اعتماد نمی‌توان کرد
اعتقاد باید کرد و دو طریق است در حقیقت پیغمبر و امام که معجزه است زیرا که هر که دعوی امر
بلندی کند محض دعوای او باور نتوان کرد چنانچه گفته‌اند ای بسا ابلیس آدم‌روی هست
پس به هر دستی نباید داد دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه حکمی

حاکمم

حاکمم باید اطاعت من کنید محض گفتهٔ او کسی قبول نمی‌کند تا حجتی از جانب پادشاه مانند
رقم یا نشانی که مخصوص او باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه عبارت است
که از بشر ایشان با آن عاجز باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقرون به دعوی پیغمبری
ظاهر شود پس اگر فعلی شد که از بشر در توان آن نیست مانند صنایع غریبه و حیل الالباب شده
ولکن خارق عادت و موافق دعوی شد مثل شق القمر و طلوع آفتاب از مغرب آنست
که آفتاب از طلوع ... دعوای پیغمبری نماید از آن معجزه مثل باشد
حضرت ... دعوای پیغمبری کند و گوید خدا او را برای هدایت خلق فرستاده
و دلیل بر آنست که اگر خواهی آفتاب را از مغرب طالع می‌کند یا این مرده را زنده می‌کند
همان ساعت آفتاب از مغرب طالع شود البته میدانیم که او راست می‌گوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است
و علمش به همه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این دعا دروغ باشد اعوان او فریب خلق
و اطاعت او را اقبح پس خدا اغوای ایشان قبیح که خواهد بود و این قبیح است و قبیح از خدا محال است
چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق دعوا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق
نباشد دلالت بر کذب او کند چنانکه نقل کرده‌اند که مسیلمهٔ کذاب که دعوای پیغمبری می‌کرد
با او گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد و چشم او بینا شد تو نیز دعا کن که یک چشم کور
بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد در چاهی آب دهان مبارک انداخت آب زیاد شد و در چاهی

که خشک شد و بو از جنت آن را آب شد آتش ملعون در چاه لم آبی آب داد اضر خشک شد و

این امعجزه بلند خوانند باید مجمع انصاف نجیبا باشد و امام از همه باشد زیرا که تفضیل

مفضول عقلا قبیح است و باید در عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند و باید

بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت

و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع

و زهد و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند

کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و بدخلقی و جبن و از امراضی که موجب

نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب و از ولد زنا

و شبهه زنا شدن و پدرانش زانی نباشند بلکه صنعتهای دنی پست نداشته باشد مثل جولاهی و حجامی

و حمالی و بیطاری و کارهایی که منافی مروت است از او صادر نشود مانند چیز خوردن در میان

بازارها در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما از الطاف دانسته‌اند و بعضی منع کرده‌اند

علمای امامیه اتفاق کرده‌اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این

مضمون احادیث بسیار است و دلایل عقلیه بسیار نیز گفته‌اند و میان مخالفان خلاف بسیار است در

این مسئله و عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است

باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید دلالت شده

بنبوت

و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح

و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسماعیل و اسحق و یعقوب

و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار به نبوت جمیع ایشان

واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است

و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و ایشان را

اولوا العزم می‌نامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

است و بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول

بوجوه مختلفه وارد شده یکی آن است که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی همین است که

در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته‌اند رسول آن است که مبعوث شود بر جماعتی و نبی آن است

که مبعوث نباشد و بعضی گفته‌اند رسول آن است که کتاب یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل

همه است که تابع ناسخ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار

قسم‌اند پیغمبری است که پیغمبری مبعوث بر خود است و بس و پیغمبری هست که در

خواب می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود و در بیداری ملک را نمی‌بیند و مبعوث

بر احدی نیست و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بوده است علیهم السلام

و پیغمبری هست که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و ملک را می‌بیند و بر گروهی مبعوث

بلکه ست اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب می‌بیند
و صدا را می‌شنود و ملک را در بیداری می‌بیند و خود صاحب شریعت نمی‌باشد او امام است و در اخبار
معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود و ملک را
در بیداری نمی‌بیند و رسول آنست که صدا را می‌شنود و در خواب ملک را می‌بیند و امام صدا را
می‌شنود و او را نمی‌بیند و علما اختلاف کرده‌اند در آنکه آبا و اجداد پیغمبر مبعوث شده‌اند یا نه و اکثر
انکار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند پیغمبر بوده‌اند اما بر ایشان مبعوث گردیده و آنکه بر شریعت موقوف
در ایشان او است   در بیان حقیت پیغمبری آخر الزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن
هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوای نبوت نمود و معجزات باهره
بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس جمیع ارباب
ملل و نحل قائلند که او دعوای پیغمبری کرده و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست
بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن
مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث
می‌شد معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع بود و اهل آن زمان در آن ماهر
بودند با آنکه حجت بر ایشان تمام شود چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون سحر
بسیار بود او را عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان مثل آنها عاجز شدند

با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مبعوث شد
چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند از جنس حکمت
معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و ابرص و پیس شفا دادن و امثال اینها
آورد که شبیه بفعال ایشان بود اما از نوع فعال ایشان نبود و در زمانی که حضرت رسالت
پناه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مبعوث شد که در میان عرب جمیع مدار بر فن فصاحت
و بلاغت بود و اشعار و نخل فصیح و بلیغ می‌گفتند و بر کعبه می‌آویختند و بآن فخر می‌کردند
حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن
بیاورید و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن بیاورید و نتوانستند   ایشان عاجز شدند
پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان متحیر شدند و اتفاق کردند و مثل
سوره کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و از تحمل جنگهای
عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند اگر ایشان خواسته بودند بیاورند
می‌بودند البته می‌آوردند با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل
کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در هر عصری دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان
آنحضرت بودند و نیاورده‌اند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعال بشر
نیست و فعل خالق عالم است بلکه آنحضرت پیغمبر بود حق که اما چنانچه از زبان او جاری می‌کرد

والا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم آید و آن کسی است
و بر حق تعالی قبیح و محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که از غایت فصاحت
و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و سلب از اذهان ایشان
مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود لکن چه اعجاز بهر وجه حاصل میشود و باید حق آن است که
از چند وجه بود اول از جهت فصاحت و بلاغت و طلاوت که بر اعجاز قرآن شاهد بود
امتیاز آن از سخنان دیگر مفهوم و هر فقره از آن که در میان کلام فصحا واقع شود مانند
یاقوت رمانی و لعل بدخشان میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان از عدیل آن
بفصاحت و بلاغت آن معترف بودند و در آن زمان که بسیار بلیغی با شعر فصیحی ملیف رای
مفاخرت بی‌نظیر آن میکردند و آوردن آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم
رسوائی دست برداشتند و نوشته‌های خود را برگرفته پنهان نمودند دوم از جهت غرابت اسلوب
که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب
غریب نمی‌یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متحیر بودند سیم عدم اختلاف
چنانچه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا اعجاز قرآن
از نزد غیر خدا بود هر آینه می‌یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی
با این طول صادر میشود مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار میباشد از دو جهت

اول

از جهت اختلاف حال و مضمون خصوص در کلامی که قرائت کنند آنحضرت صاحب خط و سواد نباشد
و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند
دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره آن فصیح است
فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت در غایت بلاغت است بیت دیگر چنین نیست و اگر یک جزو آن در نهایت
جزو دیگر لهو و طول و ترکیب است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت باشد
و همه در حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمی‌گردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات
و افعال و احوال ایشان نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانیه زیرا که در آن قرن در میان
عرب خصوصا اهل مکه علم رایج نبود و آن حضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای
از اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده بود و سفر به بلاد دیگر ننموده که تحصیل علم
کند و آنچه علما در چندین هزار سال در معارف الهیه ذکر کرده‌اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه
بیان فرموده و امری که محل لغزش عقول و افهام است تقریر نموده مستقیم باشد مطلق در آن
آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند از فنون علم و حکمت لب
و مکارم اخلاق مضبوط ساختند که علمای جهان در درک علم و ایمان
محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق
آنچه حکما و علما در کتب نوشته‌اند بمراتب در آن بیان شده و در شرایع قانونی

چند بجای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و میراث
و حدود و دیات و احکام و حلال و حرام مقرر کرده است که اگر در هر باب جمیع علمای زمان
و عقلای جهان تفکر نمایند صد یک آن نمی‌توانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنکه
در کلام معجز نظام و شریعت سید انام صلی الله علیه و آله و سلم مقرر گردیده نمی‌توانند ساخت
و دیگر بعقل خود خوض نمایند میدانند که این معجزه عظیم است ششم از جهت اشتمال
بر قصص انبیای سلف و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص علمای اهل کتاب بود و دیگران از عوام
اهل علم آنها اطلاع نداشتند و یهود و نصاری بیان فرموده که [illegible] احبار خبیر صاحب کتب
نتوانستند تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزئی از اجزای آن قصه‌ها و آنچه مخالف مشهور
میان ایشان بود حقیقت آن را بر ایشان ظاهر کرده است مانند [illegible] و [illegible] حضرت عیسی علیه السلام
و آله [illegible] و آنچه در کتب ایشان نبود و بر آنحضرت مخفی بود شنیدند بر ایشان ثابت
[illegible] مانند قصه سنگ و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها و تفصیل آنها در کتاب
حیات القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از جهت خواص سور و آیات آنست که شفای جمیع دردهای
جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امراض و [illegible] ظاهری
و باطنی و دشمنان را [illegible] در آیات و سور فرقانی هست و تجارب صادقه معلوم گردیده
و تأثیر آن [illegible] را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از [illegible]

مشتهیات نفسانی زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی از آن
[illegible] بوده باشد هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید بر اخبار غیبیه و خبر [illegible]
را از آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده از آنست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است
اول آنست که در بسیاری از آیات که خبر داده است با آنچه کافران و منافقان در نهانی
خفیه میگفتند با یکدیگر راز و پنهان میکردند یا در خاطرها [illegible] و بعد از خبر
تکذیب آنحضرت نمی‌کردند و اقرار می‌نمودند و اینها بسیار است و بعضی منکر می‌شدند خجالت
می‌کشیدند و می‌گفتند در این مدت جبرئیل بآنحضرت خبر داده است و از این قبیل بسیار است
در حیات القلوب ذکر کرده‌ایم دوم آنست که در بسیاری از آیات خبر داده است بامور
آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مطابق واقع شد مانند
خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از ذلت یهود تا روز قیامت
و چنان شد و تا حال پادشاهی میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل‌ترین اهل آن شهرند
و بذلت [illegible] و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول
مکه معظمه را [illegible] و از فتح مکه و برگشتن حضرت رسول به مدینه طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از شر دشمنان و خبر دادن از غلبه رومیان بر فارسیان و خبر دادن
[illegible] از کثرت نسل و اولاد آنحضرت و برافتادن بنی امیه و نسل آنها [illegible]

ابتر گفتند و خبر دادن از عدم ماندن و بودن اولاد او چنانکه شد والله در حیات القلوب
مذکور است   در بیان سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق سبحانه هیچ پیغمبری را معجزه‌ای
کرامت نفرمود مگر آنکه مثل آن را و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد
و زیاده از هزار معجزه در کتب دیگر ذکر کرده‌ام و معجزات آنحضرت چند قسم است   معجزات
بدن شریف آنحضرت و آن بیست و چهار معجزه است   اول پیوسته نور از جبین نورانیش
ساطع بود چنین ماه شعله جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار میتابید و شعاع دست
مبارکش را بلند میکرد انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میداد   دوم خوشبوئی آنحضرت
بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت
میدانست که حضرت از آن راه رفته بهتر از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین
عطرها بود و خالص عطرهای دیگر میکردند دلو آبی نزد آنحضرت آوردند و کفی آب در
دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد   آنکه
هرگز در آفتاب و چراغ سایه نداشت   آنکه با هر که راه میرفت آنحضرت بلندتر
هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر یک سر و گردن از او بلندتر مینمود   آنکه پیوسته در آفتاب
ابر بر سرش سایه میافکند و با او حرکت میکرد   آنکه مرغان بالای سر مبارکش پرواز
نمیکردند و مگس و پشه و غیر آنها بآنحضرت نمی‌نشست   آنکه از عقب

میدید چنانکه از پیش رو میدید   آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را
از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را
میدید و دیگران نمیدیدند و هرچه در خاطرها میگذشت میدانست   آنکه هرگز بوی بد از بدن
مبارکش نمیرسید   آنکه آب دهان مبارک در چاهی افکند در آن برکت بهم رسید و در آب
میشد و بهر جا که میبرد ... شفا می‌یافت و دست مبارک بر هر جا میگذاشت
در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از برکت او
چون بر مقصد فرود آمد ...   آنکه جمیع لغات را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت
آنکه در موی سر مبارکش مقدم سوی شقیقه‌ها میرسید مانند ...
مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش کرده بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی
میکرد   آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جمعی کثیر سیراب
شدند   آنکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد   آنکه سنگریزه در دست
مبارکش تسبیح میگفت و مردم می‌شنیدند   آنکه ختنه کرده و ناف بریده متولد گردید
و آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد نه از سر و چون
بزمین آمد بهتر از بوی مشک از او ساطع و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس بسجده افتاد
و چون از سجده سر برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و از او نور وحدانیت حق تعالی ظاهر گردید

پس نوری از او ساطع گردید که شرق و غرب عالم را روشن کرد آنکه هرگز محتلم نشد
و خواب شیطانی ندید آنکه فضله از آنحضرت جدا میشد بشکلی که از آن هرگز
کسی آن را ندید بلکه زمین آن را فرو میبرد آنکه بر هر چهارپایی که
آنحضرت بر آن سوار میشد هموار میشد و پیر نمیشد آنکه در قوت کسی با آنحضرت
مقاومت نمیتوانست کرد آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت
میکردند و هر سنگ و درختی که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت
سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را میجنبانید آنکه
اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر
پایش می ماند آنکه خوشبوتر از آنحضرت [illegible] در دنیا نبود که هر گاه [illegible]
و شکستگی [illegible] در جنگ که در دست کسی بر روی [illegible] درست نظر میتوانست [illegible] کافر
و منافق که آنحضرت را میدید از بیم رعب [illegible] و از دو ماه راه رعب او در دلهای
کافران اثر میکرد معجزات ولادت باسعادت آنحضرت [illegible]
بطرق معتبره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنحضرت بتها که از هر سو بود
با تمام [illegible] و [illegible] شب از آسمان [illegible] که [illegible]
برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و [illegible]

روا افتاد

روا افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست
بلرزید و چهارده کنگره اش بیفتاد و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و حال
شکسته بود آنها را بند کرده اند و [illegible] دجله [illegible] خراب شد و آب در آن جاری [illegible]
یا دریاچه ساوه را که او را می پرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکستانیست [illegible] کاشان است
و آتشکده فارس که هزار سال بود که او را می پرستیدند در آن شب خاموش شد و [illegible]
[illegible] در آن شب [illegible] شد و تمام عالم
را دید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند
گفت و [illegible] ولادت [illegible]
[illegible] حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان [illegible]
[illegible] از طلا و نقره [illegible] آورده بودند
[illegible] آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و [illegible] فردوس [illegible]
[illegible] و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند [illegible]
آورده بودند [illegible]
و [illegible] در وقت ولادت [illegible] از زمین جدا شد [illegible]
سجده افتاد و [illegible] ولادت [illegible] در آن حالت و بعد از آن [illegible] ظاهر شد زیاده

از حد و احصا است و از جمله شق القمر است بدعای آنحضرت   معجزات آیت که شق
ماه بود که حاویت و آن بسیار است   شق قمر چون آیات فرموده است اقتربت الساعة
وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و از صفات این نوع آمده که این
آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت باشارت مبارک ایشان
ماه را دو نیم کرد و بعد از آنکه بدو نیم شد و جمعی از اهل بلاد دیگر رسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه
را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیم
که افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس   برگردانیدن آفتاب است بدعای آنحضرت
بسیار را از اسما بنت ابی عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بکاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسالت از نماز
فارغ شد حضرت امیر آمد و حضرت رسالت سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت
و خوابید در آن حال وحی بر آن حضرت نازل شد تا آنکه آفتاب غروب کرد و چون
وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کردی گفت نه یا رسول الله چون سر مبارک تو را
بر زمین نگذاشتم حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را
برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که در میان
تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب برگشت و غروب کرد

ازان

و مثل این معجزه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واقع شد   ریختن ستارگان و بسیار شهب در شبی که در مکه ولادت با سعادت
آنحضرت چنانچه مذکور شد   نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان
صراعق و صاعقه که در بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد   اطاعت جمادات
و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند نالیدن چوب خرما
که حضرت بر آن پشت میداد و چون منبر ساختند نالید از مفارقت آنحضرت و طلبیدن
آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برروانیدن تنها باشاره آنحضرت
و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یک شب و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت
و گشتن درختان خرما بر آسمان و در ساعتی بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای
اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از حد و احصاست   سخن گفتن حیوانات
با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت
در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع
حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است   مستجاب شدن
دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران
و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد   استیلای آنحضرت بر دشمنان

و دفع شیاطین و منع ایشان شد از آسمان از برای آنحضرت چنانچه در اخبار
واحده و غیر آنها شد و آثار رشد در دیده ظاهر گردید   استیلای آنحضرت بر شیاطین
و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانچه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث
بسیار وارد شده است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است
خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه
و آمدن ایشان بسلطنت و مدت ایشان چند ماه و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن
اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام
و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و قیصر دولت قیاصره و خبر دادن
از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن
از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه
و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه بلکه
اکثر اهل بیت و صحابه بر آنچه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی
پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله
بن رواحه در غزوه موته در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت خبیب بن عدی در مکه
و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود

میگفتند

میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود پنهان میکردند و اکثر مردم که نزد آنحضرت می آمدند
پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمود و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از
معجزه خالی باشد و کسی که تفصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب
رجوع نماید   در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بدانکه عروج
صریح قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران کافرند
و خلافی که بعضی از فقها در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع اخبار یا قلت
تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بوده یا در بیداری و در واقع بوده یا بدن
و واقع هر دو و تا مسجد اقصی بوده یا تا آسمان و بعضی از متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها
متابعت ایشان کرده اند بسیار از روی جهت بی شعوری و آنچه از آیات کریمه و
احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول را صلی الله علیه و آله
در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا بآسمانها
تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و رازهای
پنهان و معارف نامتناهی بآنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش اعلی
بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام ملاقات کرد
و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه

دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بوده نه بروح تنها ببدن و در بیداری بوده نه
در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معنی خلافی نیست چنانچه ابن بابویه
و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست
که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتملست که بعد از هجرت در مدینه طیبه نیز
واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار
و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در
باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
از ما نیست کسی که انکار چهار چیز بکند انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق بودن بهشت
و دوزخ و شفاعت را و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نداشته باشد
بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسالت را

در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت

باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و اجنه
مبعوث بود بر ایشان و کتاب او قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و آخر
پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملک

انبیا

و جن و انس و از حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی
از غلاة میگویند در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از آنحضرت بوده کفر است
و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود
که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت
و عناد و فسق و زنا و قمار و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند
و هر که را دختر بهم میرسید زنده در گور میکردند و صفیر میکشیدند و بر هم میجستند عبادت ایشان چنین بود از این
معلومست که بسیار از طوایف ایشان چه جاهل بودند و احوال کسانی که از هزار سال از بعثت
آنحضرت گذشته و شریعت مقدسه ایشان از اطوار و کردار با جمله سلاطین آلوده است
که در صحرای جاهلیت ایشان زمانی بسیار مانده بودند مراتب شایسته از انعام
بدرجه در میان چنین گروهی آنجناب بمرتبه رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده
از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات
حمیده که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار
آنها را احصا نکرده اند و معجزات آنحضرت زیاده از حصر است و قلیلی از آنها در کتاب حیات القلوب
ایراد نموده ام و اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیای انبیا بوده اند

هیچیک کافر نبوده‌اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی
او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان
بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله
و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از اوصیای حضرت ابراهیم علیه السلام بود
و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب
پدر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بعد از عبدالمطلب وصی بود و اسلام او نزد شیعه
و کافر نبود ولیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت تا رعایت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر توانند کرد و وصایا
و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت
رسول سپرد و در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث
وارد است که مثل او مثل اصحاب کهف است که ایمان را پنهان داشتند و کفر را
ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و برای [illegible]
متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت
رسالت و از ضروریات دین شیعه است و از احادیث معتبره ظاهر است که شیعه
هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که امهات آنحضرت و مادران

ائمه

ائمه علیهم السلام همه از عفایف و نجیبات و کرامات بوده‌اند و آلوده بزنا نبوده‌اند در استفراش
که نطفهٔ ایشان یا آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده‌اند اما لازم نیست همیشه
مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیه السلام و مادرهای اکثر ائمه
علیهم السلام که کنیزان نجیبه بوده‌اند زیرا که در وقتی که نطفهٔ ایشان در رحم آنها بوده‌اند بخلاف پدران
و اجداد ایشان که چون پیوسته نطفهٔ آنحضرت در صلب ایشان بوده باید که کافر نبوده باشند و بیرون
نصوص بسیار از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اگر متفطن و متعرض شده‌اند و الله الموفق
خلافست که آیا آنحضرت پیش از آنکه مبعوث شود بپیغمبری و نبوت او در ظاهر آن احادیث
بسیار ظاهر میشود که پیغمبری و ولایت آنحضرت و اوصیای او از ابتدای خلقت ایشان بوده است و ملائکه مطیع
و منقاد ایشان بوده‌اند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند
و هیچ ملکی بر امری از امور زمین نازل نشد مگر ابتدا اول بخدمت امام علیه السلام می‌آید و بعد از آن بسوی آن
کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی‌رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد و چون
داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنحضرت می‌نشست   خلافست در حضرت
حضرت آدم علیه السلام پیش از بعثت آیا بشریعت پیغمبری از پیغمبران سابق عمل میکرد یا نه بعضی
گفته‌اند نبود و بعضی توقف کرده‌اند و فرقهٔ دویم بر خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند بشریعت حضرت نوح علیه السلام
عمل میکرد و بعضی گفته‌اند بشریعت ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی گفته‌اند بشریعت موسی و بعضی بشریعت عیسی و بعضی

بوده شرایع و حی نبوده نفیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت تعبد به شرع غیر شرع خود نمی‌نمود
و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بوده‌اند آنچه از آنحضرت سؤال می‌کردند تا وحی نازل
نمی‌شد جواب نمی‌فرمود و در هیچ امری متابعت شریعت سابقه نمی‌کرد و در اصل مسئله
زیاده رجوع از توقف داده در اتمام حجت بر ایشان و مذهب قدمای ایشان و اکثر علمای ما کتب ایشان
و اما آنکه در اعصار متابعت انبیا و اوصیا بوده اند از اصول این مسئله که متفق علیه جمیع امامیه است
و در موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تکالیف شاق است و اما پیش از بعثت دلیل
اخبار و ادله عقلیه بسیار است که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب
از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه کس می‌نمود و چون توانا بود بر خلق در عهد خود
مکلف به شرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چه حال مطلق معطل
بعبادت نبوده باشد و راه دین خدا را نداند با آنکه منقول است که آنحضرت انواع عبادات
و تسبیح پیش از بعثت بنهان بجا آورده و آداب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک
محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر می‌شد و نمی‌توانند بود و اینها
متابعت شریعت دیگری باشد بجهت بعض از اعمال [illegible] پیغمبر دیگر نماید یا عیسی او خواهد
و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است و دوم آنکه در بعثت آن
پیغمبر را با بعثت آنحضرت شرع او ملحق نماید از وحی و انسانی پس پیغمبر خود بود و عمل از شرع

خلیفه خدا بوده که مراد از شرع پیغمبر دیگر باشد و از نبوت وحی آنست پس باید که اراده او
آن باشد که افضل باشد و اخبار بسیار از آنحضرت آن بوده که خط و سواد داشت و با علمای
اهل کتاب معاشرت نکرده و قصص انبیا را نخوانده در کتب ایشان بوسیله ایشان چگونه
از ایشان فرا گرفت و ایضاً اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند
چگونه اعتماد بر نقل ایشان می‌توان نمود که به سبب آن در احادیث بسیار وارد است که
هیچ زمان از حجت خدا خالی نمی‌باشد از حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر بوده یا
یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیهما السلام را متابعت نماید و با او ایمان بیاورد و با او بیعت
کرده و به سبب این معنی را اکثر اهل علم بدانند و نقل کنند قطع نظر از اینکه لازم
آنحضرت مرتبه ایشان پست تر از آن می‌باشد و افضلیت آنحضرت بر جمیع خلق در زمان تکلیف
پس باید که پیغمبر آنحضرت همیشه بوده و پیوسته به وحی و الهام و مشاهده غیب محفوظ بوده و بعد از
چهل سال رسالت شد و مأمور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید به تبلیغ رسالت اول آنکه علامه
از آنحضرت روایت کرده‌اند که فرموده من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث
بسیار روایت کرده‌اند که نور آنحضرت در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث بوده‌اند
و همه آنحضرت ایمان آورده‌اند و سید و تسبیح و تقدیس آنحضرت در ارواح کرده و اهل بیت او
دوم آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید بآنحضرت

و در سنگ می کرد و از سالی که او را از شیر باز گرفتند با نطق آن بزرگترین بلاها از ملکه خود را

گردانید و بسیاری از اعضا را به مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز

و بعضی از معجزات پیغمبری و معلوم شد که شرایع این جزو شد از ملک فرا می‌گرفت اند

در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را بنده خاص خود گردانید

پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید پیش از آنکه رسول گرداند و رسول گردانید

او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند

و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می‌بیند مانند خواب ابراهیم

و مانند آنچه می‌دید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آمدن جبرئیل

وحی یا در بیداری … پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است در

احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر

موید بودند به روح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید می‌نماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه

می‌داشت … بعضی قرآن و احادیث متواتره معلوم شده که حضرت رسول افضل است

در فضیلت و کمال از همه پیغمبران … زیاده از آن عطا کرده …

حضرت عیسی … پیغمبر بود و حضرت یحیی در سن صباوت به نبوت فایز گردید و

با آن حضرت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشید و این در احادیث بسیار وارد شده است والله

کرد از ائمه

کرد از ائمه ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در سن کام ولادت آثار علم و کمال

ظاهر می‌شد و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در زمان پدر از مسائل مشکله

غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک روز سی هزار مسئله

غریبه مشکله از او پرسیدند و جواب فرمود … حضرت … کمتر … غرائب

کرده بود آن حضرت را چرا امّی نامیده اگر گفته اند برای آن بود که آن حضرت خط و سواد

نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت به ام القری که مکه مشرفه است داده شده

و در این خلافی نیست که آن حضرت پیش از بعثت تعلیم خط و سواد از کسی نموده بود چنانکه

نقل قرآن … دلالت کرده است و خلاف در این است که آیا بعد از بعثت می‌توانست

خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه …

هر چیز … و بقدرت الهی کارها می‌کرد دیگران از آن عاجز بودند می‌توانست

… نوشت و دیگران می‌نوشتند … دیگر از او

امر نوشتن … منع فرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

نامه را می‌خواند و نمی‌نوشت و به سند معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام

پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امّی نامیدند حضرت فرمود که مردم

چه می‌گویند گفت می‌گویند زیرا که امّی بود نوشتن نمی‌دانست فرمود دروغ می‌گویند لعنت خدا بر

و آنکه آنحضرت منجم نبود و نمی نوشت بعضی گفته اند که زبان بلند خدا او را امی نامید از آنکه
اهل مکه است و مکه بنام ام القری است آنحضرت را خصایص بسیار بوده که دیگران
در آنها با حضرت شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود بعضی
گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود هر چیز را که مرده بایستی ادا کردی مشوره
کردن با صحابه بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود مخیر گردانیدن زنان که در طلاق
مذکور است حرام بودن زکوة و صدقه بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت
زکوة سنت و تصدق از سنت خلاف است و حرمت ادای دین مسلمی که بمیرد و قرض
گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل نمی نمود و بعضی گفته اند حرام بود بر او اما بر
که طعام میل نمی نمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر
گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست و وصال در روزه بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران
حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار
تا سحر تأخیر نماید با قصد بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران
حرام است حلال میشد زنی که خود را با آنحضرت ببخشد بدون عقد
ازمه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت
و بعد از وفات بر دیگران حرام بود حرام بود که آنحضرت را بنام خوانند که یا محمد

و یا احمد گویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام نخوانده است بلکه
یا ایها النبی یا ایها الرسول یا ایها المزمل یا ایها المدثر فرموده حرام بود
بر مردم که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند حرام بود که از پشت
حجره ها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر
ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا اکتفا بمجملات آنها نمود

در امامت بدانکه امام کسیست که مقتدا و پیشوا است باشد در جمیع
امور دنیا و دین نیابت از پیغمبر و جانشین پیغمبر باشد باستقلال
و در آن چند مقصد است در وجوب نصب امام است بدانکه اختلاف
کرده اند در آنکه امام بعد از پیغمبر نصب کردن او فرض و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب
بر خدا است که واجب است یا بر امت و اینکه مختلف است که عقل حکم میکند بوجوبش
یا از شرع معلوم گشته و ذکر اختلافهای ایشان مناسب نبود و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق
کرده اند آنست که واجب است بر خدا نصب امام عقلا و نقلا و عقلا دو وجه است
اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب بعثت پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است
که مردم را در انتظام امور دینی و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی که ایشان را در امور
مختلفه ایشان راه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان

که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان با مردم در هیچ حق و صواب از ایشان بکنند
و همه معقول برای جمیع مخلوقات و چنین کسی یا پیغمبر است یا امام که جانشین او است و هیچ عصری
بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است و بعد از او دیگر مبعوث
پیغمبر دیگر نیست دویم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلاً واجب است و این
اصلح برای خلق است و واجب می‌دانند [illegible] اصلح بحال عباد در جمیع احوال و اوان
وجود [illegible] است علما [illegible] اسلام [illegible] ایشان [illegible] او باشد
و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیم آنکه
بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است
بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورده و شریعتی از جانب خدا مقرر شده
و آداب و سنن هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از
برای ایشان مقرر کرده و در فرائض و مواریث و قضایا و معاملات احکام واقعیه حقه
بر حق آن مقرر نموده و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بوده و آن مدت هم جمع قلیلی
ظاهراً اذعان کرده بودند [illegible] در باطن منافق بودند [illegible] این
و خدا و رسول او عظیم [illegible] را تمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب
و سنت که معصوم و مأمون از ارتکاب و تغییر و تبدیل شریعت نشوند [illegible]

ذو وجوه و محتملها در میان ایشان بگذارند و سنتی از آن کتاب جمع و ترتیب نیافته
باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد و هر کسی بفهم ناقص خود تفسیری از
برای آن تعیین نمایند یا امت هزار [illegible] احکام [illegible] در ظاهر آن نباشد و احادیث
سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و مسائل چند [illegible] در هر باب انواع اغراض
فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت [illegible] که هر باطلی را خواهند برای ترویج تعیین
نمایند و آن طالب جاهل هر رای [illegible] جمع کنند و خود مانند [illegible] باشد
و از این [illegible] بانقضای اغراض فاسده خود [illegible]
باشد [illegible] لطف [illegible] نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بوده که تا خلیفه تعیین نمی‌کرد قبض
نمی‌نمود ایشان را از دنیا رحلت نمی‌فرمود و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در جمیع غزوات و سفرهای جزئیه که آن حضرت از مدینه طیبه بیرون می‌رفت آن بوده که تعیین کسی
و خلیفه می‌نمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز حاکمی نصب می‌نمود و امرای ایشان را آنچه مصلحت بود می‌نوشت
پس چگونه در این مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را
معطل می‌گذاشت آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است
اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم توانند اختیار کرد و این باطل است
باتفاق و ایضاً مصالح عامه عباد عقول ما قاصر است که علم به آن توانند کرد و عقلای صاحب
تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین می‌نمایند و در آخر ظاهر می‌شود
که خطا کرده‌اند و تغییر می‌دهند پس چگونه ریاست دین و دنیای عالم خلق را چگونه عقول مردم وفا کند
و ایضاً عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و بغیر حق تعالی بر آن کسی مطلع نمی‌تواند شد
و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیات که دلالت
می‌کند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و در این رساله بیک آیه اکتفا می‌نمایم
اول آیه و از جمله آیه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ... الاسلام
یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را ... و شکی نیست که آمد امام از معظم ارکان

در این باب هیچ نصی ... این دنیاست و اعظم از امامت نیست پس باید که حق تعالی
نصب امام کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است
که این آیه شریفه بعد از نصب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دوم آیه
آیه شریفه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ
أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران خاصه و عامه نقل کرده‌اند که کفار قریش میگفتند که چرا
این قرآن بر مردی عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره در مکه و عروة
بن مسعود که در طایف بود ایشان اموال و اسباب بسیار داشتند حق تعالی
در رد قول ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت می‌کنند رحمت پروردگار ترا یعنی
پیغمبری را که بهر کس خواهند بدهند ما قسمت کرده‌ایم میان ایشان معیشت ایشان را
در زندگانی دنیا و بعضی را بلندتر کرده‌ایم از بعضی بحسب دنیا درجات بسیار تا آنکه
بعضی محتاج باشند و بعضی ایشان بعضی را بکار فرمایند و باین سبب احوال عالم
منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع می‌کنند از اموال
فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که ... قدری

خدا او باشیان نگذاریم بلکه خود نصب کنیم پس چگونه قسمت نبوت را بایشان و اختیار
ایشان نگذاریم و هرگاه دانسته شد که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوت است و بعد از نبوت
هیچ درجهٔ و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آن نیز باختیار مردم نگذارد و نصب
و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دلالت از این آیات کریمه دارد اگر تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت
مخالفان را نپوشاند سیم حق تعالی میفرماید وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان
لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی و پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد
و برمیگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک
او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا
خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در باب آنها نازل شده که گفتند
خدا چرا پیغمبری را به یکی نداد چهارم آیات بسیار هست که دلالت میکند بر اینکه خدا
همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء
یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل
داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی
نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید
بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پس حق تعالی

الوین

فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی
اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحب امرند از شما و چنانکه
اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد
و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همهٔ امور اطاعت جمعی کنند که صاحب
حکم کنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ
و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد مردم را باطاعت کسی که بخطا
که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامیست که حق تعالی اطاعت کرده است و معصوم است
از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین صاحب این مرتبه
نیستند — در بیان شرایط امامت بقول متکلمین و مشهور است
که در آن سه شرط معتبر است اول امام باید افضل باشد از همهٔ امت در
جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید
و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت
میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که هدایت
نمی تواند یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که حکم میکنید و

حکم میکنید بجواز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میشوند با هم
آنها که صاحب علم و دانا میباشند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند از
مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه خبر داد
که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من میخواهم در زمین خلیفه جانشینی قرار دهم ملائکه
گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کنند در زمین و بریزند خونهای
مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که
شما نمیدانید پس حق تعالی اسماء را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون
او از شما اعلمست بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن از جمله موجب
استحقاق خلافتست و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند
حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده‌ام و زیاد کرده‌ام علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست
و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است ظاهر است که زیادتی جسم قوت و شجاعت
باشد نه بزرگی بدن هفتم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه
منعقد است بر آنکه امام باید معصوم باشد از اول عمر تا آخر از جمیع گناهان

کبیره و صغیره و احادیث متواتره براین مضمون وارد شده است و ایضا امام امین
حق تعالی است بر دین و دنیای مردم که اگر خود در احکام الهی خیانت کند قابل
امامت نخواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ
وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر میکنید مردم را
بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب خدا را آیا
عقل ندارید و قباحت این کار را نمیفهمید و باز فرموده است ای گروه مؤمنان
چرا میگوئید چیزی که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نمیکنید و معلوم است
در که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی
خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیده‌ام ترا امام از برای مردم حضرت
خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از
ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی
نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در
هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند او صادق است ظالم بوده که عهد امامت
باو نمیرسد و ایضا عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت
بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا از او روا باشد امام دیگر باید

که اگر او را معصیت منع نماید و خطائی از او صادر گردد او ظاهر سازد پس اگر
امام کامل خالی بوده اول و ایضا بر امت واجب است که اطاعت او کنند در
قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت کنند بگیر نمی باید که
واجب باشد او هم گناه و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجب است اگر بکنند مخالفت
با اطاعت و رعایت امام ظاهر و اگر کنند ترک واجب کرده خواهند بود و از وجوب
اطاعت در غیر گناه شد پس باید که امام دیگر باشد که در حال گناه را از
او اخذ کنند پس محتاج به دو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج به امام سوم
خواهند بود پس تسلسل لازم آید یا منتهی شود به امام معصوم و نیز دلایل دیگر
دلایل بسیار بود و بعد از تأمل معلوم شود از شرایط امامت نزد امامیه
ما نص بر امامت آن منصوص گردد بخصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم
ولادت شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله و سنیان هیچ یک از این شرط را قایل
نیستند و این صفت را عقلا ذکر کرده اند و گفته اند که باید صفات [illegible]
منکر شد در او [illegible] در نسبش نباشد و پدر [illegible]
غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب نفرت خلق است مبرا باشند مانند
[illegible] و درشتی خوی و بدخلقی و بخل و دنائت نفس و [illegible]

جلالی و مجتهد و امثال ایشان که در لااقل در ضعف غفلت کنند و امثال اینها و سعد المحققین نصیر
الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسایلش گفته است که در امام شش شرط معتبر است
معصوم بودن از گناهان کبیره و صغیره بعضی مذکور شد آنکه عالم باشد
بهرچه در امامت آن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات مبتدعان زیرا که غرض از امامت بدون
اینها حاصل نمی شود شجاعتی برای دفع فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن
دین حق برای آنکه اگر او مدبر گردد [illegible] ضرر عظیم به دین میرسد بخلاف آنکه بعضی از رعایا
آنکه از جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و حلم
و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد والا تفضیل مفضول
لازم آید و آن قبیح است عقلا آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم
میشود خواه در خلقت مانند کوری و [illegible] و خواه در خلق مانند بخل
و حرص و بدخلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولدالزنا بودن و تهمت
در نسب او یا پدران و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها
منافات با لطف دارد آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد
و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد آنکه معجزها از او ظاهر شود در وقت

از آن عاجز باشند تا اگر از روی ضرورت دلیل حقیت او باشد … لازم است

اعلم باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب … و میان … گردد

و اثبات … باجماع و احادیث متواتره اولی است در احادیث بسیار …

و در حیوة القلوب … در این رساله بعضی را ایراد مینماییم … بسند معتبر از امام

محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده

متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند

میکند و محتلم نمیشود … جنابت … و دیده اش بخواب میرود

و دلش بخواب نمیرود … آنچه واقع میشود … و خمیازه و دهن دره نمیکند

و از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و فضله که از و جدا میشود بوی مشک

از آن می آید و زمین … موکل است که آنرا بپوشاند و فرو برد و چون زره

حضرت رسول صلی الله علیه و آله را میپوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر میپوشد

خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر

ایام عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است

که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بر فاقی امور … پیش است و پرهیز

کارترین و بردبارترین و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه

ندارد

ندارد و شاید مراد این باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

… و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکلست که آنچه از وی بیرون آید

فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشتر است و اولی است بمردم از جانهای

ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در همه باب و جانها را فدای او نمایند و با

امت مردم … مشفق تر و مهربانتر است

از پدران و مادران ایشان و تواضعش … از خدا از همه کس بیشتر است و آنچه

مردم را … امر کند خود … از دیگران عمل بآن مینماید و آنچه مردم را از آن

نهی میکند پیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای او مستجاب است حتی اگر او

بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و سلاح و آلات حضرت رسول صلی الله علیه و آله

نزد او است … شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه هست که نامهای

جمیع شیعیان … تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست

که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن

نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض یک پوست … و جمیع … که

… داشته میشود در آن نوشته است هر چه فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او جفر

جفر … و جفر … که از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند است و در آنها

احکام حدود و غیر آنها همه حتی ارش خراش که در بدن کسی میرسد و حتی نصف ارش آن

یک تازیانه و سه یک تازیانه و نیم تازیانه و ثلث تازیانه همه در آن هست و آن را حضرت رسول صلی الله علیه و آله

املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها

نزد امامست و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و این از آن

نسبت با آن حضرت میدهند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت

فاطمه علیها السلام را اندوه عظیم از مفارقت آن حضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی

جبرئیل را برای تسلی آن حضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آن حضرت نقل میکرد و حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام می‌نوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث

دیگر وارد شده که میان امام و حق تعالی عمودی هست از نور که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می

بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام

منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص کرده باشد

بر او و معین کرده باشد چنانچه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهما

دوم آنکه هرچه از او پرسند جواب شافی بگوید و اگر از او نپرسند خود ابتدا نماید بسخن

خبر دهد مردم را بآینده‌ها سوم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند [illegible]

بلغت او جواب میگوید [illegible]

و از احادیث

و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که امامان را در اظهار معجزه [illegible]

که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده‌اند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible] مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند [illegible]

[illegible] شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که همه معجزه‌ها که

پیغمبران را بوده همه برای رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است [illegible]

[illegible] هر زمان [illegible]

و [illegible] دنیا [illegible] پیغمبران مانند تورات و انجیل

و زبور و صحف آدم و شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان [illegible]

و آن جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و [illegible]

[illegible] از [illegible] و انگشتر سلیمان و [illegible]

انبیا علیهم السلام نزد ایشان بوده و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است

و [illegible] ایشان [illegible] بر آن [illegible] توانند شد ملکوت آسمان

و زمین [illegible] و هفتاد و دو اسم اعظم الهی را میدانند [illegible]

البته مستجاب میشود [illegible] از آن اسمها را آصف میدانست [illegible] تخت بلقیس

[illegible] راه [illegible] نزد حضرت سلیمان حاضر کرد [illegible]

گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست عظیم‌تر از جبرئیل
و میکائیل با ایشان میباشد و ایشانرا تأیید مینماید و گاهی الهام حق تعالی در دل ایشان
منقش میشود و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ائمه علیهم السلام در آن
است و در هر ساعت از ایام تا قضای علم الهی بر ایشان فایض میشود و زیاده [illegible] اعظم از جمیع
در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر حضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال
در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده نزد ایشان
هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند
و ایشان متوسمانند که هر کس را نظر میکنند از جبین او ایمان او و کفر و نفاق او را
میدانند و در هر زمین و بر برگ و ریگ و سنگ آن نام [illegible] ملکی از آن بر او ظاهر
میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامه‌ها
و حربه‌ها و زرهها و علمها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوطست و صندوقی
از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیای ایشان و علمای گذشته بود در آن
مضبوطست و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که در آن جمیع اسلحه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوطست و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت

و گاهی صدایی مانند صلصله جرس بایشان میرسید یا مانند صدای زنجیری که بر طشت فرود آید

و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقولست
که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح
پر فتوح امام زمان صلوات الله علیهم رخصت میدهند که با آسمان عروج نمایند
تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد
هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای خود برمیگردند
با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از شیعیان و موالیان
در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح
ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم و پرده‌ها و دیوارها و کوهها و دریاها
مانع علم ایشان نمی‌شوند و آنچه در شرق و غرب عالم واقع میشود بر آن مطلع
میگردند باعجاز حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در وقت وفات
جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین صلوات الله علیه تعلیم کرد و حضرت امیر فرمود که آن
حضرت هزار باب علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و نزدیک بود در حالی
مرا [illegible] و حفظ کنم [illegible] و از هر چه خواهم سؤال کنم و
کنم و در آن وقت نیز هزار باب از علم را تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد
و همچنین هر امامی در هنگام وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم مینماید

و امام سابق را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمی‌کند و امام را امامی در شرق لازم نیست به او
و امام بعد از او در مغرب باشد البته آن وقت با معجز امامت و طی الارض نزد او
حاضر می‌شود و علوم او را کسب می‌کند و تجهیز او می‌نماید چنانکه در اخبار مطلع می‌شوید چنانکه
حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر
شد و تفصیل در جلاء العیون ایراد نموده‌ام و در احادیث ذکر شده و او شده است
و از علامات ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده‌اند و بدنهای ایشان از
طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی می‌خواهد امام را خلق کند ملک را
می‌فرستد شربتی آب از زیر عرش می‌برد و به پدر امام می‌آورد و او می‌آشامد و آن
از آب رقیق‌تر است و از مسکه نرم‌تر است و از عسل شیرین‌تر است و از شیر
سردتر است و از برف سردتر است پس او می‌آشامد و از او جماع و نطفه امام از آن
آب منعقد می‌شود و چون چهل روز بر او گذشت در رحم مادر صدا را می‌شنود و ...
بعد از چهار ماه پس بخروش در آید شنود و می‌فهمد پس ملک بر بازوی او می‌نویسد این
آیه را و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم
و در شکم مادر ذکر حق تعالی می‌کند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات می‌نماید
و چون متولد می‌شود مربع نشسته از جانب مادر بیرون آید و چون بر زمین می‌آید رو به قبله

بلند

می‌افکند و دستها را بر زمین می‌گذارد و سر به جانب آسمان بلند می‌کند و صدا به
شهادت بلند می‌کند پس ملک در میان دو دیده‌اش و دوش بر کتفش همان آیه را
نقش می‌کند پس ندائی از میان عرش به او می‌رسد که ثابت باش ای ... از
عظیمی را خلق کرده‌ام تو برگزیده من از خلق منی و محل راز منی و صندوق علم و امین
منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که تو را دوست دارد و از
رحمت خود را واجب گردانیده‌ام و بهشت خود را بخشیده‌ام و به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده‌ام
هر کس با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را
فراخ کرده باشم چون ندای منادی تمام شود او آیه شهد الله را تا آخر در جواب
منادی بخواند پس ... حق تعالی علوم اولین و آخرین را به او عطا کند و مستحق
آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون کتابه
جلیله امامت فائز گردد حق تعالی در هر شهری مناری از نور برای او بلند کند
که اعمال بندگان حق تعالی را در آن ببیند و به روایت دیگر در آن شب که متولد شود نوری
در آن خانه ساطع گردد که مادر را ... نماید و چون بر زمین آید رو به قبله
کند و سه مرتبه عطسه کند و الحمد لله گوید و ناف بریده و ختنه کرده باید
و دندانهای پیش هم او رسیده ... شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای

او مطلع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانه‌های ایشان محل نزول
ملائکه است و در خانه‌های ایشان ملائکه نازل می‌شوند و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که بسیار است که با اطفال ما مهربانترند از ما و دوست‌تر و حضرت ببالشهای از
بالشهای خانه خود فرمود که بسیار تکیه کرده‌اند بر اینها ملائکه و بسیار
می‌باشد که پرهای ایشان را برمی‌چینیم و سبحه می‌سازیم و تعویذ اطفال خود می‌کنیم
و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان می‌آیند و حلال و حرام
و احکام دین خود را از ایشان می‌پرسیدند و ائمه ایشان را اخبار می‌نمودند
و رسالتها می‌فرستادند و بسیار از جن بصورت اژدهای عظیم در مسجد کوفه بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آن حضرت بر منبر بود و بلند شد و حضرت
اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو
پسر عثمان که پدرم سالار جن خلیفه تو بود و او دیروز فوت شد چه
می‌فرمایی حضرت او را بجای پدرش خلیفه گردانید و اینها مجملی است از احوال
ظاهر ایشان که بر عقل اکثر مردم بآن قدر اندر رسیده و غرایب احوال و خفایای اسرار
ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل
یا مؤمنی که خدا دل او را امتحان کرده و بنور ایمان منور گردانیده باشد

و در اخبار

و در اخبار وارد شده است که ما را از رتبه خدایی فرود آورید و بپروردگاری ما
قائل مشوید و غیر اینها آنچه در فضایل و کمالات بگویید درباره ما کم گفته
خواهید بود چنانچه خدا فرموده است قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی
لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ اَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً یعنی بگو
یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش
از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مدد آن و در احادیث
وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمی‌توان کرد چنانچه
گفته‌اند کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه می‌تواند شد

اول نص ظاهر است و آسان‌تر و موافق لطف و حکمت الهی آنست چنانچه دانستی
نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق
بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم منصوص اند
بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق دوم افضل بودن امام از جمیع
امت از جمیع یا از جمیع مدعیان امامت در عصر او و باجماع امت امامت از ایشان
بیرون نیست سیم معجزه مقارن دعوای امامت است و آنچه سنیان دعوی می‌کنند

که امامت به بیعت معدودی قلیل باشد حال خود لازم می‌آید که بعد از کشته شدن عثمان که بیعت عشره
خلیفه شده و بعضی گفته‌اند که بعد از آن که کسی بیعت کند خلیفه است و عمر تنها بود که به اجماع هیچ
نفر اتفاق کرد و بیان آن از این ملحق امری است که هیچ عاقل منصف تجویز آن نمی‌کند و
با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده چگونه همین که پنج نفر یا کمتر با جاه‌طلبان
بیعت کنند باید که جمیع خلق را در امور دین و دنیا اطاعت او باید کرد و ملتزم
قتال ایشان واجب باشد اگر چه آن مخالفت کنند علی بن ابی طالب یا امام حسن
یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد
و قتال حسین بن علی علیه السلام جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت
آن ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر با انواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد
و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده با اتفاق چند منافق دشمن امیر المؤمنین
واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و اکثر بنی هاشم
و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و بسیاری از اکابر صحابه
واقع شود آن را اجماع نام کنند و جبر حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه که بیعت
آوردند آن را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و از استبعادات خود آیا عاقل
عاقل تجویز می‌کند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت

بر جمعی بازیچه بنا کند الله اکبر هیچ مردی که خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل آن قریه
بر کسی اتفاق کنند تعیین او را عقلا نمی‌پسندند و تفصیل این امور را آنها بعد از این
خواهد شد پس معلوم شد که تعیین امام منوط به سلیقه از آن امت نمی‌تواند شد
و هر یک از آن... در این باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم اخبار متواتره از طرق
و معتمدین روات شیعه امامیه که علم به صدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت
ایشان داریم به ما ثابت شده و بعضی از آنها حقیقت آنها را می‌دانیم و اما اگر خواهیم
بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت آوریم
لهذا علمای ما رضوان الله علیهم مؤلفات از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده‌اند
بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت آوریم ایشان انکار خواهند کرد
و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور و منافقان
صحیح بر ابطال منصب و مال از برای ایشان وضع کرده‌اند بر ما حجت آورند با قول
آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا از کتب
معتبره ایشان که راویان حقیقت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که
از احادیثی که متواتر است یا از کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از
احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده‌اند

که موضوع است استدلال کنند و حجر ارشدیت تعصب ایشان در زمان ما از اعلای
کتبی که از اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر تصانیف ایشان [illegible]
ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر در اینجا بعضی از کتب معتبره
متداوله میان ایشان را بیان مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم
که بعد از قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است
و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که مجلدات از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک
و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است
و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بر آن
شرحها نوشته اند و احوال جمیع علمای ایشان متداول است و میخوانند و در اول
کتابش مذکور کرده که این احادیث را از کتاب چند نقل کرده ام [illegible] ایشان
نسبت هر حدیثی به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب
ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشان است و در میان ایشان متداول است و کتاب
شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب [illegible]
که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل
از آن است و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی

و تفسیر الدر

و تفسیر واحدی و امثال آنها از کتبی که نزد ما موجود و نقل از آنها بلی متداول است و [illegible]
و احادیث اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام و بدانکه
مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بلا واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود
خلیفه کرد و خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن شوری در میان شش کس قرار داد
و امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و به دیگری که با امیرالمؤمنین [illegible]
یا بناچار با هم بیعت کنند زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان و زبیر و طلحه و
عبد الرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص بودند و گفت اگر همه بر یکی اتفاق کنند او
خلیفه و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد گروه بیشتر باشند و اگر [illegible]
باشند و دو نفر یکی را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفر که عبد الرحمن
در میان ایشان است اختیار کنند و سه نفر دیگر را اگر قبول نکنند آنها را بکشند چون بیرون
آمد حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای آن کرد [illegible] زیرا که عبد الرحمن و سعد
سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمی شوند
خویش آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرف باید ما کشته شویم

یا بایع ازانها بیعت کنیم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر حسب مناقب

خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بن عوف بآنحضرت گفت

گفت با تو بیعت میکنیم بر آنکه عمل کنی بکتاب خدا و سنت رسول و سیرت ابو بکر و عمر حضرت

فرمودند بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم زیرا که

این بحث را لغو میدانست که خود سیرت آنها مبتدع … فرمود

پس بعثمان همین سؤال را گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد … با عثمان

بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند … ملعون

… فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند

و با خلیفه بحق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند

و قول ایشان بعضی منافقان که بر گشتند … اختراع کرده اند بعد از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله … حضرت … خلافت کرد و او خلیفه است و

بطلان آن قول … ظاهر است و اصحاب آن بکلی منقرض شده اند …

و باشد خلاف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود

در بیان بعضی از آیات که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین

میکند آیه و انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا

الذین

الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست

جز این نیست که … شما و اولی بامور شما خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که

برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند و خاصه و عامه اتفاق

کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شد حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی

روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم

که ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند

یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان

گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند

و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر بسائل

داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت

رسول این آیه را با آیه بعد برما خواند و ثعلبی در تفسیر … روایت کرده است از

ابن عباس که بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه

حاضر شد و گفت ای مردم هر کس مرا نشناسد منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

باین هر دو گوشم و الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت

علی قاید نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که

او شنیدم یا کر شوند و دیدم او را یا کور شوند که گفت روزی نماز گزاردم روزی از
روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی با وی چیزی نداد و سائل
دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا
و کسی بمن چیزی نداد و در آن حال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل
با انگشت کوچک دست راست خود و پیوسته انگشتر را در آن انگشت میداشت سائل آمد و
انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و آن را دید و چون
چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد
و گفت پروردگارا بگشا سینه مرا و آسان گردان کار مرا و بگشا گره را
از زبان من تا بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من هارون برادرم را محکم گردان
با آن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو وحی فرستادی که استوار کردیم بازوی
خطاب کردی بر او که محکم گردانیم بازوی ترا ببرادر تو و قرار دهیم برای شما سلطنت و استیلائی
بر دشمنان خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشای برای من سینه مرا و آسان
گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من علی را و محکم گردان
با او پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب
خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را آنحضرت خواند و بسند های

بسیار

بسیار و فخر رازی روایت کرده‌اند و زمخشری و بغوی و ثعلبی و ابن الشیخ و واحدی
و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان
خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله
و قیس بن ربیع و عبایة بن ربعی و ابوذر و جابر و غیر ایشان این آیه را روایت کرده‌اند و حسان
بن ثابت و غیر او بنظم آورده‌اند و وجه دلالت این آیه بر امامت آنحضرت آنست که کلمه انما افاده حصر
و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و معنی آخر
نزدیک‌تر بلکه بگیرد و دو معنی اول ظاهر است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاوری و دوستی مؤمنان
مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف بآن صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست
یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و همه
نیز یاور و محب مؤمنانند چنانچه فرموده اند نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة بلکه
بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان می‌باشند و اگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده
چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد بجهت تعظیم شایع است
باعث تعظیم باتفاقات و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمی‌کنیم
زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در این داخلند و هر امامی در وقت خود
البته باین فضیلت فایز میگردد و صاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه هر چند آنحضرت است

اما بلفظ جمع آورده‌اند برای تعظیم آنحضرت کنند و مؤید آنکه آیه در شان آنحضرت است
و مراد بولایت امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده‌اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
امیر آن لشکر کرد و چون حضرت فتح کرد کنیزی را از غنیمت برای خود برداشت پس اصحاب را
خوش نیامد و چهار نفر از اصحاب اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند از او شکایت کنند
و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برگشتند اول بخدمت آنحضرت می‌آمدند و سلام
می‌کردند بعد از آن بخانه‌های خود می‌رفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن
چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت روی از او گردانید پس دیگری برخاست و همان
سخن را گفت باز حضرت روی از او گردانید و سیم برخاست و گفت باز حضرت روی گردانید پس چهارم برخاست و گفت
رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود که چه می‌خواهید از علی
بدرستی که علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر
در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب
گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت این آیه مخصوص آنحضرت است و ولی که
در آیه است در شان او است و از فقرات اولی در حدیث ثقلین معلوم شد که ولایت اهل بیت
در اختصاص آنحضرت است با کتاب خدا که ابدی بود و انصاف تحقیق بعد از خود در هر عصر حدیث

دلیل

دلیل چهل و نهم آنکه ثابت است که امامت آنحضرت و محبت در حال حیات نیز بود و بعد از وفات
می‌باشد اند چنانچه در رعیت ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی‌تواند بود
آیه ایه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای
گروهی که ایمان آورده‌اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و در ایمان در هم
چیز خصوص صادق در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان
متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه بدن کسی با بدن ایشان باشد زیرا
که این محال است و بی فایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است
و شامل جمیع امت و همه زمانهاست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها جمعی
صادق باشند که امت با او باشند و معلوم است که صادق که مراد است
والا لازم آید که در هر زمان باید متابعت او واجب باشد و این باطل است پس
باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود
معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده
امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیقت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت
شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده‌اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است علیه السلام و ابن مردویه نقل کرده

و کلینی در کتاب بصائر و فرات در تفسیر به سندها از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند در تفسیر آیه
که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که فرمود صادقون مائیم که عترت آن حضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
صادقون آل محمد علیهم السلام اند و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین ائمه اند
که خدا فرموده است در شأن ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانی
چند هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند در
یاری رسول اینکه ثبات قدم بورزند با دشمنان دین قتال نمایند و نگریزند تا کشته شوند
و متابعت آن حضرت نمایند در دل و زبان پس بعضی از ایشان وفا نمودند به عهد خود که بدرجه شهادت رسیدند
و بعضی انتظار شهادت می‌کشیدند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را به هیچ وجه
که در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام
نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیرالمؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند
تا کشته شوند دست از یاری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برندارند و وفا به این عهد کردند و آنها
که شهید شدند حمزه و جعفر بودند و آن که انتظار شهادت می‌کشید امیرالمؤمنین علیه السلام
بود و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل

در دین خدا نکردند مثل ایشان و در سبب نزول از طرق عامه روایت کرده‌اند که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که منم که انتظار شهادت می‌کشم و تبدیل نکرده‌ام
و دو استدلال از این آیه نقل می‌کنیم برای تشیید مدعا یکی از آنها از علمای
عامه و بعضی از اعاظم علمای خاصه است آن است که فخر رازی که امام سنیان است
در تفسیر خود گفته است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان
باشند پس باید که البته موجود باشند زیرا که امر به بودن با چیزی مشروط است به بودن آن
چیز پس باید که در هر زمانی صادقی باشد پس باید جمیع امت اجماع
بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان
حضرت رسول نیست زیرا که به تواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه
جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیه شامل جمیع اوقات است و
تخصیص بعضی از آنها منافی آیه است معلوم موجب قطع حکم آیه است و اراده حق تعالی
آن است که کسی با آنها باشد تا بقول و ارشاد او از کجروی مانع تواند بود که
معصوم نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه دلالت می‌کند بر آنکه هر که جایز
الخطاست واجب است که پیروی کند کسی را که معصوم از خطا است و
آنها ائمه اند که حق تعالی خدا بآنها صادق اند و تتمه کلام در این باب دلالت

کند بر آنکه از برای او واجبست هرجا که خطا کرده افتد او چون بر وی صادق سلام
مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز
در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما میگوئیم که معصوم حجت است
و شیعه میگویند که یک شخص است و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین
بود بایست که ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما او را نشناسیم که کجا
در میان امت تا اینکه رجوع به او کنیم آن میشود از اهل ضلالت است و حق را از
و زبان او جاری کرده بود از امام دلیل ما نهایت اتقان [illegible] است
در عصمت و عدم خطا بر علمای ظاهر مراد انبیاء و ائمه و اجماع امت ضعیف
این جواب را بسی [illegible] اما از برای توضیح چند وجه جواب او میگوئیم اول
آنکه هرگاه تصریح کرده که در هر زمانی [illegible] معصوم هست این از خطا جمیع
عاقل تجویز میکند که در این اعصار که [illegible] حضرت رسالت [illegible] عالم
را از امت احدی را ممکن است که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند
که هیچ کس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوص با این کثرت آراء و اهواء
در میان امت [illegible] فاضل که در دعوی میکنند تتبع او از همه علما بیشتر است
معلوم نیست که در هر مسئله مذهب امامیه را داند چه جای [illegible] و اگر فرض محال همه را

بجز

ببینید و از همه بشنود و از کی معلوم شود که اعتقاد دو کس [illegible] و ابا و [illegible] کرده اند که شده

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین و علی عترته الطاهرین المعصومین اما بعد این فصلی در بیان آداب [illegible] وقت احتضار و غسل و کفن و نماز و دفن میت است و مرتب است بر پنج فصل

فصل اول در بیان آداب و احکام حال احتضار و برداشتن میت است باید که چون در بیمار آثار موت ظاهر شود متوجه احوال خود گردد و از گناهان خود توبه کند و بر گذشتهها نادم و پشیمان گردد و عازم گردد که اگر زنده بماند ترک معصیت کند [illegible] نکرد پس وصیت کند و حقوق خدا و خلق آنچه بر ذمه او باشد ادا کند و بدیگران نگذارد پس بعد ثلث مال خود را وصیت کند که بخویشان پریشان و فقرا و مساکین [illegible] در وجوه خیر صرف نمایند پس ابرای ذمه از برادران مؤمن طلب کند و هر که را آزرده باشد یا اذیتی رسانیده باشد اگر حاضر باشند از ایشان التماس نماید که او را عفو نمایند و اگر غایب باشند از حاضران التماس نماید که ایشان را از او راضی گردانند و از برای ایشان استغفار نماید پس امور اطفال و عیال خود را بعد از توکل بر جناب مقدس الهی بامینی بگذارد و وصی برای اولاد صغیر خود تعیین نماید پس کفن خود را حاضر سازد و شهادتین و اقرار بائمه علیهم السلام و ادعیه که وارد شده است که سنت است که بر کفن نوشته شود بنویسد و باید که بتربت حضرت امام حسین علیه السلام بر آن بنویسند اگر کفن را پیشتر مهیا نکرده باشد [illegible] مؤمن را منفعت که کفن پیوسته با او باشد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که کفنش با او باشد در خانهاش او را از غافلان ننویسند و هرگاه که نظرش بر آن کفن افتد برای او حسنه نوشته شود

باید که در آن وقت امید او به رحمت حق تعالی و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بوده باشد و چون آثار احتضار ظاهر شود این دعا را مکرر بخواند اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثیرَ مِنْ مَعْصِیَتِکَ وَاقْبَلْ مِنّی الْیَسیرَ مِنْ طاعَتِکَ تا جان کندن بر او آسان گردد و باید که اولاد و خویشان و برادران مؤمن در این حالت او را تنها نگذارند و نزد او قرآن و دعا بخوانند و سوره یس و صافات نزد او بخوانند و اعتقاد وحدانیت خدا و صفات کمالیه الهی و رسالت حضرت رسول و امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم بتفصیل و اعتقاد معاد و بهشت و دوزخ و سؤال قبر و سایر اعتقادات حق را مکرر تلقین او کنند که بگوید و بیاد او آورند و اگر نتواند خواند نزد او بخوانند و دعای عدیله را برای او بخوانند و اگر عربی نداند مضامینش را برای او القا کنند که در این وقت شیطان دست برای او میآید که او را از دین برگرداند و باید که کلمه طیبه لا اله الا الله بسیار بلند و مکرر تلقین او کنند زیرا که در احادیث معتبر وارد است که هر که آخر سخن او لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و درهم شکسته میشود گناهان او و بهتر آنست که در این حال پاهای او را جانب قبله بگردانند تا ملائکه رحمت بسوی او آیند و در این وقت حایض و جنب نزد او نباید که ملائکه [illegible] میشوند و اگر بغیر ایشان کسی نباشد جایز است که بر سبیل ضرورت پرستاری او نمایند و چون نزدیک شود که جانش برآید بیرون روند و اگر جان کندن بر او دشوار باشد او را ببرند بجائی که همیشه نماز میکرده است تا زود جان بدهد [illegible] نماز میکرده است زیر [illegible] تربت سید الشهدا [illegible] تا جانش بآسانی برآید و زنهار که در حال احتضار دست بر او مگذارند و [illegible] که در این حال در نهایت ناتوانیست [illegible] میگذارد چنانست که [illegible] و باید که کلمات فرج [illegible] تلقین [illegible] حضرت امیر [illegible]

علیه السلام میفرمود که برو که دیگر بر تو باکی نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این دعا را تلقین شخصی [illegible] وجود [illegible] حضرت [illegible]
از آتش جهنم نجات داد و علامات فرج [illegible] نیست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا
اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الا
رضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و
الحمد لله رب العالمین و چون روح او مفارقت کند سنت است که دهانش
بر هم گذارند و چانه اش را ببندند و چشمهایش را بهم آورند و دستهایش
بر پهلویش بکشند و او را بچادری یا جامه بپوشانند و قرآن نزد او بخوانند
و زود بر دارند مگر [illegible] جمع شدن مؤمنان اگر اشتباهی در موت او باشد
و اگر مشتبه باشد تا یقین شود در [illegible] و همراهی جنازه مؤمنی
بکنند تا او را [illegible] دفن کنند حق تعالی در قیامت هفتاد ملک بر او بگمارد که
همراهی او نمایند و استغفار برای او کنند تا موقف حساب و هر که یک طرف جنازه
را بگیرد بیست و پنج گناه کبیره اش آمرزیده شود و هر که چهار طرف جنازه را بگیرد
از گناهان بیرون آید و باید که جنازه را چهار کس بردارند و منقول است که
حضرت امام زین العابدین علیه السلام جنازه را میدیدند میفرمودند الحمد لله
الذی لم یجعلنی من السواد المخترم و بعضی گفته اند که جنازه را پیاده
بردن مکروه است و جمع بردن با جنازه کراهت دارد و در روز چراغ بردن
خوب نیست و اسراف است و در شب خوب است و مکروه است کسی را که بجنازه
حاضر میشود خندیدن و حرف باطل گفتن فصل دوم در آداب [illegible]
میت است بدانکه احکام میت از غسل دادن و کفن کردن و نماز کردن و
دفن کردن و احکام پیش هم واجب کفائیست یعنی بر همه کس واجب است
و اگر یکی بکند از همه ساقط میشود و اگر همه ترک کنند همه معاقب میشوند و
ولایت این معنی تعلق بوارث دارد و بی رخصت او دیگری متوجه اینها نمیتواند
شد و مردان ورثه او اولیند از زنان و شوهر اولی است از دیگران در غسل و
نماز و سایر احکام میت و واجب است بر همه شیعه اثنا عشری و [illegible] و سایر فرق

از قبر [illegible]

[illegible] خلافت و ظاهرا واجب نباشد مگر در حال تقیه و شهیدی که در جهاد با امام [illegible]
کشته شده باشد و در معرکه مرده باشد او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند بلکه نماز میکنند
و با جامه که پوشیده است دفن میکنند و بعضی گفته اند که در هر جهادی که کشته شود همین
حکم است و مشهور میان اصحاب است که هرگاه عضوی یافت شود که در آن استخوان
باشد میشویند و کفن میکنند و دفن میکنند و بعضی [illegible] واجب دانسته اند و اگر
عضو باشد که در آن [illegible] باشد نماز هم میباید کرد و احوط آنست که سینه را تنها
بیابند باز چنین کنند و همچنین اگر جمیع استخوانهای میت را بیابند و عضوی که بی استخوان
باشد مشهور آنست که در لته میپیچند و دفن میکنند و بعضی لته پیچیدن را واجب [illegible]
و بچه اگر از شکم سقط شود هرگاه که چهار ماه زیاده داشته باشد غسل میدهند و
کفن میکنند و بر او نماز نیست و بعضی گفته اند که سه جامه کفن میکنند و حنوط میکنند و اگر
چهار ماه نداشته باشد مشهور آنست که در لته میپیچند و دفن میکنند و بعضی تمام خلقت
را اعتبار کرده اند در غسل [illegible] چهار ماه [illegible] احوط است و اگر [illegible]
[illegible] باشند احوط آنست که غسل و کفن و دفن بکنند و [illegible]
[illegible] مرده باشد و مادر زنده باشد اگر توانند درست بیرون میآورند و
[illegible] پاره پاره میکنند و بیرون میآورند و اگر مادر بمیرد و طفل زنده باشد شکم مادر را
میشکافند از جانب چپ و طفل را بیرون میآورند و بهتر آنست که شکمش را بدوزند
و واجب است که مرد را مرد غسل دهد و زن را زن الا چند موضع اول زن و
شوهر که [illegible] هر یک دیگری را غسل میتوانند داد و احوط آنست که از
زیر جامه غسل دهد و نظر بعورت نکنند و بهتر آنست که بدون ضرورت غسل ندهند
خصوصا [illegible] دوم جایز است که [illegible] کنیز خود را غسل دهد هرگاه [illegible]
[illegible] و در غسل کنیز [illegible] خلاف است سیم جایز است که غسل
مرد اجنبی دختر سه ساله را برهنه و زن اجنبیه پسر سه ساله را برهنه و بعضی [illegible]
[illegible] چهارم هرگاه مردی فوت شود و مردی نباشد که او را
غسل دهد زن محرم او را غسل میتواند داد از زیر جامه و همچنین است هرگاه
زن فوت شده باشد و اما کیفیت غسل بهتر آنست که پیش از غسل [illegible]
مهیا کنند و [illegible] کنند و باید که در وقت غسل و سایر احوال [illegible]
قبله باشد مگر در حال نماز و حال دفن و باید که رختهایش را بکنند و اگر خواهد [illegible]
غسل دهد و اگر خواهد لنگ به بندد و پیراهن را بکند و بر هر [illegible] واجب است

سر کفن [illegible]

که در حال غسل دادن عورتین میت را بپوشانند و سنت است که در زیر سقفی یا خیمه
غسل دهد که برابر آسمان نباشد و سنت است که دو نفر باشد غسل دهنده یکی آب بریزد
و دیگری بگرداند میت را و سنت است که انگشتان میت را نرم کند و اگر خوف
شکستن و دشوار باشد دست بردارد و واجب است که میت را سه غسل دهد اول
بسدر و بعد از آن باب کافور و بعد از آن باب قراح و سنت است که اول دستهای
میت را تا نصف ذراع بشوید پس سر را بسدر بشوید و عورتش را بشوید که دست
بعورت نرسد و اگر بدست چپ بشوید بهتر است و بسیار بهتر که خوب باید بشوید
هر جای شکنش بگذارد و بزیرش هم در پایین کند که اگر فضله باشد بیرون آید
و هر چیزی بیرون آید باز محل را بشوید و اگر زن حامله باشد خوف [illegible]
باشد دست بر شکمش نگذارد پس دستهای خود را تا مرفق بشوید پس وضو دهد
بر دوش وضوی زندگان با آب خالص و بعضی واجب دانسته اند و نیت کند که وضو میدهم
این میت را قربة الی الله و اگر آب ریزنده دیگری باشد و دو کس باشند هر دو
نیت میکنند و بهتر است که در اول نیت بکند که این میت را پس سر میت را با آب
سدر میشویند پس میت را بر پهلوی چپ بخواباند و پهلوی راست را بشوید و
سنت است که سه مرتبه بشوید و در هنگام آب ریختن دست بر پشت و شکم میت مالد
[illegible] میت از پهلو [illegible] که آب [illegible] برسد و [illegible]
آب بزیر بغل و عورت و ران و سایر اعضا خوب جاری شود پس میت را بگرداند
بپهلوی راست بخواباند و پهلوی چپ را بهمان طریق که مذکور شد سه مرتبه بشوید
و در آب سدر مستحب کافیست و اندکی در داخل نکند که مضاف شود و [illegible]
پس میت را بر پشت بخواباند و ظرفها را خوب میشوید که اثر سدر از آنها برطرف
شود و اندکی کافور را ریزه میکند و داخل آب میکند و غسل دهنده دستهای خود
تا مرفق میشوید و دست میت را تا نصف ذراع با آب کافور سه مرتبه بشوید و [illegible]
و فرجش را سه مرتبه بشوید پس آب ریزنده و گرداننده [illegible] نیت کنند
پس بهمان طریق که در غسل سدر مذکور شد غسل بدهند پس میت را بر پشت
بخوابانند و باز دست خود را تا مرفقین بشوید و ظرفها را خوب بشوید که اثر
از سدر و کافور در آنها نماند و اگر [illegible] دیگر برای آب قراح مهیا کنند بهتر
و احوط است که آب قراح [illegible] از هر چیزی [illegible] سدر و کافور مطلقا داخل
[illegible] باشد پس دستهای میت را سه مرتبه با آب قراح بشویند استحبابا و

سه مرتبه بطور سدر و [illegible]

غسل میدهم این میت را باب سدر [illegible] قربة الی الله [illegible]

فرج میت را سه مرتبه نیز با آب قراح بشویند پس احتیاطا نیت کنند که غسل میدهم
این میت را باب قراح از جهة آنکه واجب است قربة الی الله پس سر را سه مرتبه
و جانب راست را سه مرتبه و جانب چپ را سه مرتبه بشوید که یک مرتبه واجب است
و دو مرتبه سنت و بهتر است که گرداننده بعد از آن دستی بکشد بر بدن میت و پیش
از این غسل و در اثنای این غسل دست بر شکم نکشد و چون از این هر سه غسل فارغ
شود اگر خوف خروج نجاستی بوده باشد قدری از پنبه در دبرش داخل کنند و
اگر خوف بیرون آمدن خون یا نجاستی بوده باشد در [illegible] و بینی قدری
از پنبه داخل کنند پس سنت است که بدنش را بجامه خشک کنند و بعد از آن
او را بر روی جامهای کفن بگذارند و مکروه است میت را باب گرم غسل دادن
مگر در حال ضرورت و مکروه است که ناخن میت را بگیرد یا موی او را بگیرد
یا شانه کند و اگر بگیرد ناخن و موی او یا مو در اثنای غسل جدا شود باید
که در میان کفن گذارد و با میت دفن کند و اگر سدر و کافور بهم نرسد بلکه
باب قراح غسل دهد و اگر پیش از دفن بهم رسد احوط آنست که مرتبه دیگر او را
سه غسل دهند و اگر آب بهم نرسد یا میت را غسل نتوان داد که خوف آن باشد
که بدن میت از هم بپاشد تیمم دهند او را و ظاهر آنکه یک تیمم کافیست و سه تیمم
احوط است و بهتر است که تیمم را چنین بدهند که نیت کند که تیمم میدهم
میت را بدل از غسلهای سدر و کافور و قراح از جهة آنکه واجب است از برای
رضای خدا و تیمم دهنده را قصد کند که تیمم میدهم این میت را بدل از غسل
کافور احتیاطا قربة الی الله و همچنین قراح را و چون نیت کند دست خود را
بر خاک زند و بر پیشانی میت کشد و دیگر بر پشت دست راست میت کشد و
بعد از آن بر پشت دست چپ و دیگر بدو ضرب تیمم دهد یکی بر رو و یکی بر
دستها خوبست و اگر میت احرام بسته باشد او را غسل کافور ندهند و حنوط
نکنند [illegible] سیم در بیان کفن کردن میت است واجب است که میت را [illegible]
کنند و اکثر علما گفته اند که اول لنگ است که از ناف تا بعضی از ساق
بپوشد و بعضی گفته اند که سنت است که سینه را بپوشد و تا پا را برسد و دوم
پیراهن است و سیم سرتاسری که جمیع بدن را بپوشد و باید که کفن حریر محض هم
نباشد و از پوست نبوده باشد و ابریشم و [illegible] اگر نباشد بهتر است میت
[illegible] و بعد از آن جانب [illegible] لفافه را بر جانب چپ و سنت است که خرقه

در وقت [illegible]

[illegible]

موبلی که عرضش یک شبر و نیم و طولش اقلا سه ربع و نیم باشد بدرع زیادت
زیاده کنند برای زنان پیچ با آنکه سرا از بستانند و برکمر میت به بندند و پنبهٔ
بسیاری برد بر و فرج میت بکذارند و سر دیگر خرقه را از میان پاها بدر آورند
و از زیر جیب برکمرش بسته اند بیرون آورند و محکم ببندند که فرج را و پنبه که
کذاشته اند محکم فرا کیرد و پاها را بهم آورند و رانهارا بیکدیکر بآن خرقه سخت
به بندند و به پیچند تا زانوها و بهر جا که منتهی شود سرش را در زیر پیچیده بند برزند
و سنت است که عمامه از برای مرد زیاد کنند که بر دو سرش بکردانند و
موافق مشهور بر زیر حنک بکردانند و سرهای عمامه را از هر دو طرف بدر
آورند و بر سینه میت بیندازند چپ را بر جانب راست و راست را بر جانب چپ
و بدل عمامه مقنعه از برای زن زیاد کنند و پارچه بر سینه زن به بندند
که پستانهای او را بکیرد و بر پشتش کره زنند و مکروه است که پیراهنی که تازه کنند
آستین داشته باشد اما اکر پیراهن پوشش کفن کنند در کار نیست بریدن آستین
تا تکمها و بند پایش را ببرند و سنت است که میت را کفن کنند در پیراهنی که در آن
نماز میکرده است و سنت است که کفن خوش قماش و جامه قیمتی باشد چنانچه در حدیث
وارد شده است که نیکو کنند کفنهای مردکان خود را که زینت ایشان است و با
آن کفنها در قیامت مبعوث میشوند و سنت است که در قیمتش مضایقه نکنند و مکروه
نکنند و کفن از مال حلال بی شبهه باشد و سنت است که کفن را بر ریسمانی
که از آن بیرون آورده اند بدوزند و به آب دهن تر نکنند و سنت است که
که غسل دهنده خواهد که میت را کفن کند دستهایش را تا دوش یا تا مرفق بشوید
و بعد از آن شروع کند در کفن کردن و واجب است حنوط کردن میت را بکافور
هر هفت موضع سجدهٔ او یعنی پیشانی و کف دستها و زانوها و انکشتهای پاها
کافور بمالند اکر چه اندکی باشد و بهتر آنست که سر بینی را نیز بمالند و بر سینه
بریزند و اکر کودن پایین کرنش و بندهای پا و بندهای دست و مرفقها
و زیر بغلها و پیچ ران و بند انکشتان و سایر انکشتان بمالند احوط است و
بهتر آنست که کافور حنوط کافور خود نه باشد و مقدارش بقدر یک درم و سه حبه
که چهار دانک و نیم مثقال است و سنت مؤکد است که دو جریده تازه با میت
بکذارند که تا این چوبها تر است میت را عذاب نمیکنند و بهتر آنست که چوب
درخت خرما بوده باشد و اکر یافت نشود چوب سدر و اکر یافت نشود چوب

درخت

درخت بید و اکر یافت نشود چوب درخت انار و اکر هیچکدام نرسد هر چوب تری
که باشد خوبست و باید که تر باشد و تازه از درخت بریده باشند و یک وجب
که هر یک بقدر یک شبر بوده باشد یا بلند بقدر ذراع دست یکی را بجانب راست بکذارند
سرش بچسبد بکردن کذارند و متصل به بدن سازند و دیکری را بجانب چپ و میان
پیراهن و سرتاسری کذارند و سرا از این بجیبی بکردن کذارند و بعضی کفته اند
بر جریدتین شهادتین بنویسند بتربت شریف و اکر تقیه باشد و جریدتین نتوان
در کفن کذاشت در میان قبر بیندازند و اکر جدا از یکدیکر قبر بیارند بکذارند
در میان قبر فرو برند و بدانکه واجب از اعمال آنست و اکر چیزی بر کشته
باشد رخنه های آن را تطهیر کنند و به آنها عوض کنند و اکر اینهم نباشد برهنه
کنند و سنت مؤکد است که مسلمانان او را کفن کنند و کفن زن بر شوهر
هر چند زن مال دار باشد و همچنین کفن بنده بر صاحبش واجب است و اکر
از میت نجاستی بیرون آید بدن او را بشویند و اکر کفن آلوده شده باشد
تا در قبر نکذاشته اند او را میشویند و اکر بقبر برده باشند مشهور آنست که آن
موضع را مقراض میکنند و کفن را بلکه میکذارند تا بدن میت پوشیده
شود و جمعی کفته اند مکروه است کفن را با آهن بریدن اما جراحت و پنبه را
میکذارند و خرقه می بندند که خون بیرون نیاید و اکر سر از بدن جدا شده باشد در
غسل اول سر را میشویند و آخر بدن و پنبه بر بالای کردن میکذارند و بعد از آن سر را
بر روی کردن میکذارند و در میان کفن میپوشند و در هنکام دفن سر را با بدن میکیرند
و در لحد میکذارند و رویش را بجانب قبله میکردانند **فصل چهارم** در کیفیت نماز
میت است و این نماز واجب است بر همه مسلمانان کفایة یعنی بعضی بجا آورند و اکر
یکی از ایشان بجا آورد از دیکران ساقط میشود و واجب است نماز بر هر شیعه
که بالغ باشد بخلاف و ظاهرا بر طفلی که شش سالش تمام شده باشد واجب است و بر طفلی
که کمتر از شش سال داشته باشد نماز کردن خوب نیست و در نماز کردن بر کفار و
خوارج و غیر ایشان از این قبیل اختیار دارد خواهد بکند یا نکند و سزاوارترین
مردم بنماز میت وارث اوست و بعضی کفته اند که بر خصمت ایشان
میتوان کرد و شوهر اهم از همه خویشان او در نماز بر زن و مردان اولی اند از زنان
زنان و وارث مرد اکر قابلیت پیش نمازی نداشته باشد
و بهتر داند مقدم دارد و جایز است که زن پیش نمازی زنان بکند و با ماموم
یک صف بایستند و مرد باید که پیش بایستد اکر ماموم یکنفر باشد و اکر زنان باشد

جمع شوند زنان در عقب مردان بایستند و اگر حایضی باشد سنّتست که در صف جدا بایستد و واجبست که نماز گذارنده رو بقبله بایستد و سر جنازه بجانب راست و باشد و در نماز جنازه رکوع و سجود نیست و احوط در منفرد است که از برابر جنازه بیرون نباشد و واجبست که میت را بر پشت بخوابانند و در این نماز طهارت از حدث شرط نیست و جنب و حایض و بی وضو این نماز را میتوانند کرد و سنّتست که با وضو باشد و اگر آب هم نرسد یا مانعی داشته باشد سنّتست که تیمم کند و میباید که اگر جنازه بسیار حاضر باشد مگر آنکه در نماز جماعت باشد و صفها در میان باشد و نماز بر میت نمیتوان کرد تا او را غسل و کفن نکنند اگر ممکن باشد و اگر کفن نداشته باشد او را در قبر گذارند و عورت او را بپوشانند و نماز کنند و سنّتست که پیش نماز برابر میان مرد بایستد و سینه زن بهتر مشهور و سنّتست که کفش را بکند و اگر موزه در پا داشته باشد در کار نیست که بکند و اگر پا برهنه باشد بهتر است و واجبست که نیت کند و بهتر آنست که چنین نیت کند که نماز بر این میت حاضر میکنم از برای آنکه واجبست قربة الی الله و پنج تکبیر بگوید و سنّتست که در هر تکبیر دستها را بردارد تا محاذی گوشها و باید که بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و بعد از دوم اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از سیم اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بعد از چهارم اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و تکبیر پنجم را بگوید و فارغ شود و بعد از فارغ شدن از نماز بگوید رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و اگر بر سنّی و خلاف مذهب نماز کند بعد از تکبیر چهارم بلکه بعد از هر تکبیر بر او لعنت و نفرین کند و اگر میت ضعیف العقل باشد و تمیز میان مذاهب نکند و با این سبب سنّی باشد یا مخالف حق باشد و عناد با شیعیان نداشته باشد یا اعتقاد با اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و با دشمنان ایشان بد نباشد در نماز بر او بگوید اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و اگر مذهب میت معلوم نباشد بگوید اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ أَنْتَ أَحْيَيْتَهَا وَأَنْتَ أَمَتَّهَا اللّٰهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ أَحَبَّتْ و اگر میت طفل نابالغ باشد بگوید اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفاً وَفَرَطاً وَأَجْراً و این دعاها را بعد از تکبیر چهارم میخوانند و بر سنّی تکبیر پنجم را نمیگوید و سنّتست که

بجای خود بایستند تا جنازه را بردارند خصوصاً پیش نماز و نماز جنازه را در مسجد میتوان کرد و اگر در مسجد نکنند بهتر است و باید که بر یک جنازه دو مرتبه نماز نکنند و کسی که در اثنای نماز برسد عقصد وجوب ملحق میشود و دعاها که خود باید خواند میخواند و چون پیش نماز فارغ شود بقیه را با دعاهای مختصر گویند اگر جنازه را برندارند و اگر رد شود یا بگردد تکبیرها را بی دعا پیاپی بگوید و اگر میتی را بی نماز دفن کرده باشند احوط است که بر قبر او نماز کنند هر چند مدتی گذشته باشد و هم وقت نماز جنازه را میتوان کرد مگر آنکه وقت فاضله تنگ که حاضره را مقدم میدارند و بهتر آنست که با وسعت وقت نیز حاضره را مقدم دارد مگر آنکه خوف فوت نماز جنازه بوده باشد یا خوف ضایع شدن میت

فصل چهارم در آداب دفن کردن میت است و آداب بعد از آن سنّتست که تا میت را در قبر نگذارند ننشینند و واجبست کفایه دفن کردن و قدر واجب آنست که میت را در گودی پنهان کنند بحیثیتی که بوی بد او از مردم مستور گردد و از درندگان ایمن باشد و خوابانیدن او بر جانب راست رو بقبله واجبست و مستحب است کندن قبر بقدر قد میتی یا تا چنبر گردن و سنّتست کندن لحد از طرف قبله و مستحب است که آنقدر فراخ باشد که در آن توان نشست و اگر زمین سست باشد و لحد نتوان کند بعضی گفته اند که مانند لحد بسازند و اگر توان قبر را شق کنند یعنی آنکه از میان قبر بقدر جسد میت فرو برند آنقدر که توان نشست دو طرف داشته باشد که سنگ و خشت بر روی آن توان گذاشت که خاک بر میت نشود و کسی که در دریا بمیرد اگر ممکن باشد بخشکی برسانند و الا در تابوت گذارند و سر آن را ببندند و در دریا اندازند اگر ممکن باشد و الا او را سنگین کنند و رو بقبله بآب اندازند و چون جنازه بنزدیک قبر رسد سنّتست که او را نزد پای قبر اگر مرد باشد و اگر زن باشد برابر قبله بگذارند و زمانی بگذارند تا تهیه خود را بگیرد که قبر را هولهای عظیم هست و سه مرتبه و را نقل کنند و در مرتبه چهارم بقبر برند و دعا کنند که خدا او را پناه دهد از اهوال قبر و سنّتست که سر میت را پیش کنند و از پیش پای قبر سرازیر بقبر برند و سنّتست که شخصی که بقبر میرود که میت را بگذارد بندهای قبا را بگشاید و بالاپوش و دارا بیندازد و سر و پا برهنه باشد و پدر را مکروه است که بقبر فرزند

داخل شود و فرزند و سایر اقارب باکی نیست و اگر میت زن بوده باشد
احوط آنست که محرم او رو بقبر برد و اگر محرم نبوده باشد زن صالحه برد و اگر زن
نبوده باشد مرد صالح ببرد و رفتن و آمدن سنت است که از جانب پای قبر باشد
و چون در قبر بگذارد سنت است که بند های کفن را بگشاید و روی میت را
باز کند و طرف راست روی او را بر خاک برساند و اگر زیر سر او خاک
بلندتر کند بهتر است و خشتی بر پشتش بگذارد که بر پشت نیفتد و سنت است که
مهری از تربت حضرت امام حسین علیه السلام در برابر روی او بگذارد و
اگر تربت را خمیر کرده در کفن نیز بگذارد بهتر است و بگوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم پس سوره فاتحه و قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند و اگر
حاضران هم بخوانند بهتر است و سنت است که در این حال عقاید حقه را تلقین
او کنند خصوصا ولایت ائمه معصومین علیهم السلام و بهتر آنست که
بدست راست دوش راست میت را بگیرد و بدست چپ دوش چپ او
حرکت دهد و تلقین کند و اگر باین نحو بگوید جامع تر است اسمع افهم
اسمع افهم اسمع افهم یا فلان ابن فلان و نام او و پدرش را بگوید
هَلْ اَنْتَ عَلَی العَهْدِ الَّذِی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا
اِلهَ اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ
وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ اَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُ
الْمُؤْمِنِینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ اِمامٌ افْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ عَلَی
الْعالَمِینَ وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیَّ ابْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ
ابْنَ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیَّ ابْنَ مُوسَی وَ مُحَمَّدَ
ابْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ ابْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ ابْنَ عَلِیٍّ وَ الْقائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِیَّ
صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِینَ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ

وَ اَئِمَّتَکَ اَئِمَّةُ هُدیً اَبْرارٌ یا فُلانَ ابْنَ فُلانٍ اِذا اَتاکَ
الْمَلَکانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی
وَ سَأَلاکَ عَنْ رَبِّکَ وَ عَنْ نَبِیِّکَ وَ عَنْ دِینِکَ وَ عَنْ کِتابِکَ
وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ اَئِمَّتِکَ فَلا تَخَفْ وَ قُلْ فِی جَوابِهِما اَللهُ
جَلَّ جَلالُهُ رَبِّی وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَبِیِّی وَ الْاِسْلامُ
دِینِی وَ الْقُرْآنُ کِتابِی وَ الْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ
عَلِیُّ ابْنُ اَبِی طالِبٍ اِمامِی وَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِیٍّ الْمُجْتَبی اِمامِی وَ
الْحُسَیْنُ ابْنُ عَلِیٍّ الشَّهِیدُ بِکَرْبَلا اِمامِی وَ عَلِیٌّ زَیْنُ الْعابِدِینَ
اِمامِی وَ مُحَمَّدٌ باقِرُ عِلْمِ النَّبِیِّینَ اِمامِی وَ جَعْفَرٌ الصّادِقُ اِمامِی
وَ مُوسَی الْکاظِمُ اِمامِی وَ عَلِیٌّ الرِّضا اِمامِی وَ مُحَمَّدٌ الْجَوادُ اِمامِی
وَ عَلِیٌّ الْهادِی اِمامِی وَ الْحَسَنُ الْعَسْکَرِیُّ اِمامِی وَ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ
اِمامِی هؤُلاءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ اَئِمَّتِی وَ سادَتِی وَ
قادَتِی وَ شُفَعائِی بِهِمْ اَتَوَلّی وَ مِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرَّءُ فِی الدُّنْیا
وَ الْآخِرَةِ ثُمَّ اعْلَمْ یا فُلانَ ابْنَ فُلانٍ اَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی
نِعْمَ الرَّبُّ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ وَ اَنَّ
اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ ابْنَ اَبِی طالِبٍ وَ اَوْلادَهُ الْاَئِمَّةَ الْاَحَدَ عَشَرَ
نِعْمَ الْاَئِمَّةُ وَ اَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَقٌّ وَ اَنَّ
الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤالَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ
النُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّراطَ حَقٌّ وَ الْمِیزانَ حَقٌّ وَ تَطایُرَ الْکُتُبِ حَقٌّ
وَ النّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ اَنَّ اللهَ

یبعث مؤمن فی القبر پس میگوید [illegible] و در حدیث
که بهتر دعا میگوید [illegible] پس بگوید بسم الله [illegible]
[illegible] عرف الله بینه و
بین اولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید اللهم
جاف الارض عن جنبیه واصعد روحه الیک ولقه
منک رضوانا اللهم عفوک عفوک پس خشت برچیند
و آجر پخته نیز خوبست و خشت خام بهتر است و خشت بزرگ
بهتر است [illegible] خشتها بخشت یا بگل محکم کرده
قبر را چوب و تخته نکنند و میت را با تابوت در قبر نکنند مگر آنکه
آب برآورد یا نم بسیار داشته باشد و سنتست که حاضرین به
پشت دست خاک در قبر بریزند و قبر چهار گوشه کنند و چهار انگشت
بجوی زمین بلند کنند و بعد از آن آب بر قبر بریزند که تا [illegible]
جهت میت عذاب [illegible] و بعد از دفن نزد سر او بنشینند و هفت
مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند و سنتست که [illegible] یعنی قریب
خویشان او بعد از برگشتن مردم نزد سر میت بنشیند و باواز بلند
آن تلقین که گذشت با دیگر بکنند و اگر خواهد دیگر [illegible]
که چون این تلقین را بکنند منکر نکیر میگوید بیا برویم تلقین حجتش
کردند احتیاج بپرسیدن نیست پس برمیگردند و سؤال نمیکنند
و مکروه است عمارت بر قبر کردن و در حال اختیار دو میت را در
یک قبر گذاشتن و بر روی قبر راه رفتن و نشستن [illegible]
قبور که ضرر رسد و باید که صاحب مصیبت بسیار بگوید انا لله و
انا الیه راجعون و سنتست مؤکد است زیارت قبر مؤمنان

خصوصا خویشان که چون داخل قبرستان شود بگوید السلام
علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانتم لنا فرط
ونحن ان شاء الله بکم لاحقون و در حدیث است که هر که هفت
مرتبه سوره انا انزلناه نزد قبر برادر مؤمن خود بخواند از ترس
روز قیامت ایمن گردد و مستحب است که نزد قبور سوره اخلاص
و معوذتین و آیة الکرسی هر یک را سه مرتبه بخوانند و باید که در
مصیبت دست بر ران خود نزند و شیون و فریاد نکنند و [illegible]
و واویلاه نگوید و در حدیث است که هر که را مصیبتی رو دهد [illegible] مصیبة [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله بیاد آورد و باید که چون مصیبتی بر
وی رخ دهد حکایت صحرای کربلا و سایر مصایب انبیا و اولیا و
ائمه هدی [illegible] خدا بیاد آورد و مصیبت خود [illegible]
سهل داند و برای جزع نکند و قد اتفق الفراغ من تحریرها

[illegible]
[illegible] والرحمی فی [illegible] الثلثاء
تمام شد شهر رجب سنه ١٢٦[illegible]

[illegible]

تأمّلت اوجاعها وفكّرت فيها تلك الامور بالسمع والطاعة ولم اكن ممن سأل منه لمناعة ذلك الحق
واضربوا برهان دائم كالخيل شتى وحسب انوار الصبح لمن له اعين ناظرون عن اضياء هذا شرحت
في نكت ما لا يرويه ان ... لواسلي ... مالوحي اليه الشيطان بخوض ذميمه قربانا فاذا فعله في
مذهب المجوس به توهم انها لا تدل على انها القاعدة ويكن عن الخير مستعينا بالله ولي التوفيق
مشيرا الى ما اوضحناه من آمن كل معنى دقيق لامر لم يحتر ارسطا الافكار من وراء الحجاب والظهار
عرائس الانظار كالشمس تجلى في رابعة النهار بغير نقاب ليجتني ثمار تلك الغرائس اولو الالباب المتمسكون
بعصمة العترة والكتاب . بالانوار سديد ثبت كشف شبه القدرية وقول الزمر منها انشا ما يتبع اي الاستدلال
من المنقول عن الرسول صلى الله عليه وآله انما ثبت من طريق من اهوا لا نعل كما فعل ابن حجر في كتابه او الاستدلال
على ما تاولون بحديث ثوبوا ان الى الكتاب الذي اقرب منه الحديث لكونه اثبت الحجة لو تتبع الا ان المرء
لو لا ذلك لكان يصح لكل فرقة ان تستدل على خصمها بما ثبت عندها من طرقها او رسمها او بطلانه ظاهر ولو ساغ
ذلك لوجب على الناصب ان يسلم لليهود وغيرهم المقال نعوذ بالله المستعان وعليه التكلان . ثم الناصب بعد
فانه لما ظهر دين الاسلام على الاديان كلها تحقيقا لما وعد الله تعالى بقوله سبحانه هو الذي ارسل رسوله بالهدى
ودين الحق ليظهره على الدين كله وقوله سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم ونحو ذلك اشتدت البلابل فاصابته
عيون الحساده فتح الله منذ من يلبس بالغباء كانه لم يسمع الثقلين الذي عبارة عن الكتاب والسنة ... الرافضين
العين انما تنكرون بما كان في الاخبار ممن رمى بالمعوذتين من سحر بها رسمه من النبي صلى الله عليه وآله
ولذلك العين يعلق عليه معوذة من قرآن ودعاء لما اصيب بين الناصب بالعين لا جرم انحرف من بين فرق
المسلمين ... كان امر الايمن وراء حجاب ... ابن الناصب الحيوان الملزمين ... لمقول ... الدين
الكامل الى الفساد حين اصابته عيون الحساد وفيه يكذب ما نطق به القرآن المجيد وبواد ذلك من اباطيل
سبعين ولو تحققت كلامه ودعواه لظهر لك ... عن فحواه لانه ... مذهب الخوارج الذين
لعنهم النبي صلى الله عليه وآله بالمروق من الدين ... قول العرب ... وكذا رضي مذهب ...
الذي سار النبي صلى الله عليه وآله كان ... في تفسير انا اعطيناك الكوثر عن يوسف بن سعد
قال قام رجل الى ... بعدما بايع معاوية فقال سودت وجوه المؤمنين او يا مسود وجوه المؤمنين فقال لا تؤنبني
رحمك الله فان النبي صلى الله عليه وآله اري بني امية على منبره فساءه ذلك فنزل انا اعطيناك الكوثر يا محمد

الحسن بن علي ع

يعني نهرا في الجنة ونزلت إنا أنزلناه في ليلة القدر وما أدراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من ألف شهر يملكها
بعدك بنو أمية يا محمد قال القاسم بن الفضل فعددناها فإذا هي ألف شهر لا تزيد يوما ولا تنقص يوما وقال الترمذي
في تفسيره كان ابتداء استقلال بني أمية بالأمر وانفرادهم به بعد صلح الحسن [illegible] على رأس أربعين سنة من الهجرة
وكان انقضاء أمرهم على يد أبي مسلم في سنة اثنتين وثلاثين ومائة وذلك اثنان وتسعون سنة تسقط منها
مدة خلافة عبد الله بن الزبير وهي ثمان سنين وثمانية أشهر يبقى ثلاث وثمانون سنة وأربعة أشهر وإنهم قد قتلوا
[illegible] في دار عمارة كل ذلك لم يحتجب بينها أن [illegible] وقتلهم [illegible] في زمن الصادق وأورد أن عليا عليه السلام
ولا زال [illegible] أن أمتت جمع حرر فيه هذه الفرقة المعارضة المسماة بالرافضة على رأس
المائة الرابعة من الهجرة بني العباس فأحدث فيها [illegible] الأخبار [illegible] على الكذب القائم بعضها مبني على المثالب
للفاسد وبعضها على التحريف والتضليل ونحو ذلك إلى آخره . إن أراد أن الشيعة ظهروا على رأس المائة
الرابعة فهو كذب [illegible] على كذبه ما جاء في صحاحهم [illegible] اتهام كثير من الصحابة والتابعين بالميل
إلى علي عليه السلام كقولهم فلان خرج على وفلان متهم بالتشيع وابن الصحابي والتابعي [illegible] فضلا عن
الأربعمائة [illegible] قال ابن مسكويه في آخر الجزء الثاني من تجارب الأمم وعقب [illegible] لما
قتل الحسين بن علي اجتمعت الشيعة بالكوفة إلى آخره هذا ابن مسكويه من أكبر شيوخهم [illegible] بوجود
الشيعة في زمن الحسين عليه السلام [illegible] تاريخ قتله عليه السلام وإن أراد المسماة بالرافضة فهو كذب أيضا
لحصول الإجماع على أن الذي [illegible] زيد بن علي [illegible] كما حكاه شارح طوالع [illegible]
وغيره قال صاحب منهاج التحقيق [illegible] من الشيعة شايعت زيد بن علي فقال رفضتمونا فلقبوا بالرافضة
وزيد رضي الله عنه استشهد في صفر سنة إحدى وعشرين ومائة [illegible] الملقب
وهذا دليل على جهل الناصب [illegible] الجهال [illegible] سواد الناس قال [illegible]
بن حسن القرشي في منهاج التحقيق إن تسمية [illegible] بأهل السنة [illegible] معاوية حين [illegible] عليه السلام
[illegible] ذلك العام عام السنة [illegible] كلام [illegible]
[illegible]
قال ابن الأثير في جامع الأصول قال الحميدي حكى أبو مسعود أن البخاري في الصحيح حكاية من رواية حصين
عنه قال رأيت في الجاهلية قردة قد زنت فرجموها فرجمتها معهم [illegible] في هذا حديث الباطل الذي

[illegible]

مروي عن أكبر شيوخهم ومصنف كتبهم وهو البخاري وقد [illegible] الحميدي الجامع بين صحيحي البخاري ومسلم عن
حصين فلينظر من الذي دينهم مبني على الكذب من التحريف والضلال ونحو ذلك وكيف عرف هذا الذي
[illegible] ورواه [illegible] بلغة القرد حتى جعلوه من الجاهلية [illegible]
[illegible] وقال ابن قتيبة وهو من أكبر شيوخ القدرية [illegible]
مصنفا مثل شرح مسلم [illegible] والتوفيق بين الأحاديث وكتاب الإمامة والسياسة من إمامة أبي بكر وغيره
من الكتب قال في كتاب السياسة والإمامة في المجلد الأول في [illegible] إمامة أبي بكر [illegible]
أبي بكر [illegible] وهو يقول أنا عبد الله وأخو رسوله فقيل له بايع أبا بكر فقال
أنا أحق بهذا الأمر منكم لا أبايعكم وأنتم أولى بالبيعة لي أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتم عليهم بالقرابة
من النبي صلى الله عليه وآله وتأخذونه منا أهل البيت غصبا ألستم زعمتم للأنصار أنكم أولى بهذا الأمر
منهم لمكان محمد منكم فأعطوكم المقادة وسلموا إليكم الإمارة فأنا أحتج عليكم بمثل ما احتججتم به على الأنصار نحن
أولى برسول الله صلى الله عليه وآله حيا وميتا فأنصفونا إن كنتم تخافون الله من أنفسكم وإلا فبوؤوا بالظلم وأنتم
تعلمون فقال عمر إنك لست متروكا حتى تبايع فقال والله يا عمر لا أقبل قولك ولا أبايعه فقال له
أبو بكر فإن لم تبايعني فلا أكرهك فقال علي عليه السلام يا معشر المهاجرين الله الله لا تخرجوا سلطان محمد في
العرب من داره وقعر بيته إلى دوركم وقعور بيوتكم وتدفعوا أهله عن مقامه في الناس وحقه فوالله إنا أحق
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال في رواية أخرى وأخرجوا عليا عليه السلام فمضوا
به إلى أبي بكر فقالوا له بايع فقال إن أنا لم أفعل فقالوا إذن والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك قال
إذن تقتلون عبد الله وأخا رسوله قال عمر أما عبد الله فنعم وأما أخو رسوله فلا وأبو بكر ساكت لا يتكلم فقال له
عمر ألا تأمر فيه بأمرك فقال لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه فلحق علي عليه السلام بقبر رسول
الله صلى الله عليه وآله يصيح ويبكي وينادي يا ابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فقال عمر انطلق بنا إلى
فاطمة عليها السلام فإنا قد أغضبناها فانطلقا جميعا فاستأذنا على فاطمة عليها السلام فلم تأذن لهما فأتيا
عليا فكلماه فأدخلهما عليها فلما قعدا عندها حولت وجهها إلى الحائط فسلما عليها فلم ترد عليهما السلام فتكلم
أبو بكر فقال يا حبيبة رسول الله [illegible] في ميراثك من رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
الحق [illegible] رسول الله فقال يا حبيبة رسول الله والله إن قرابة رسول

افتراني

لقد احب الي من ان اصل قرابتي وانك احب الي من عائشة ابنتي ولوددت يوم مات ابوك اني مت ولا ابقى بعده
اعرفك واعرف فضلك وشرفك وامنعك حقك وميراثك من رسول الله صلى الله عليه وآله الا اني سمعت
اباك رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لا نورث ما تركناه صدقة فقالت ارايتكما ان حدثتكما حديثا
عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه وتفعلان به قالا نعم فقالت نشدتكما بالله الم تسمعا رسول الله
صلى الله عليه وآله يقول رضى فاطمة من رضاي وسخط فاطمة من سخطي ومن احب فاطمة ابنتي فقد احبني ومن
ارضى فاطمة فقد ارضاني ومن اسخط فاطمة فقد اسخطني قالا نعم سمعناه من النبي صلى الله عليه وآله قالت فاني اشهد الله
وملائكته انكما اسخطتماني وما ارضيتماني ولئن لقيت النبي صلى الله عليه وآله لاشكونكما اليه فقال ابو بكر عائذ بالله
من سخطه وسخطك يا فاطمة ثم انتحب ابو بكر باكيا حتى كادت نفسه ان تزهق وهي تقول والله لادعون الله
عليك في كل صلاة وابو بكر يبكي ويقول والله لادعون الله لك في كل صلاة اصليها ثم خرج باكيا الحديث
اقول وفيه نص على ما تدعيه الشيعة من قوله انا احق بهذا الامر منكم وقوله تاخذونه منا اهل البيت غصبا
وقوله نحن اولى برسول الله حيا وميتا وقوله لا تخرجوا سلطان محمد في العرب من داره وقعر بيته وتدفعوا
اهله عن مقامه في الناس وحقه وقوله فوالله لنحن اهل البيت احق بهذا الامر منكم فان صدقوا صدق قوله عليه السلام
في جميع ذلك والقدرية يلزمهم ان يقولوا اكذب وليت شعري اين يحجبهم لاهل البيت وكيف يجعلونه كاذبا
في جميع ذلك وهو عندهم امام وكيف يجعلونه صادقا فيلزمهم تكذيب الاول وكيف يجمع ابن قتيبة
بين هذا الحديث وبين قوله بانهم اتفقوا بيعته ولا ادري ... الاحاديث وكيف يخلص صاحبيه
من دعاء فاطمة عليها السلام وقد قال صلى الله عليه وآله من سخط فاطمة من سخطي ومن الا يبحث الا عن
لعمه وفيه ما يكذب قول ان اصحابنا بقى بين اتهما تغضب ... عمر لابي بكر فلنا قد اغضبناها
ومما ساعد على الخصم في فضلها ان النبي صلى الله عليه وآله قال انها سيدة نساء اهل الجنة وقوله
صلى الله عليه وآله كمل من الرجال كثير ولم يكمل من النساء الا اربع مريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم
وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله ومما اخرجه عمر بن محمد بن الخضر في كتابه وسيلة
المتعبدين الى متابعة سيد المرسلين في سيرة النبي صلى الله عليه وآله في آخر المجلد الخامس في فضل الصحابة
في ذكر فضل فاطمة والحسن والحسين وقوله فيهم عن ابي سعيد الخدري قال دخلت فاطمة رضي الله عنها
على النبي صلى الله عليه وآله فلما رات ما برسول الله صلى الله عليه وآله من الضعف خنقتها العبرة حتى

جرت

جرت دموعها على خديها فقال لها صلى الله عليه وآله يا فاطمة ما يبكيك قالت
يا رسول الله اخشى الضيعة من بعدك فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع الى اهل الارض اطلاعة
فاختار منها اباك رسولا ثم اطلع الثانية فاختار منها بعلك فامرني ان ازوجك منه اعظم المسلمين
حلما واكثرهم علما واقدمهم سلما وانا ما زوجتك منه ولكن الله زوجك ثم قال يا فاطمة انا اهل
بيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الآخرين نبينا خير الانبياء
وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو عم ابيك حمزة ومنا من له
جناحان يطير بهما في الجنة حيث يشاء وهو جعفر ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك الحسن والحسين ومنا
مهدي هذه الامة اقول قد كشفت هذه الاحاديث التي اتفق عليها الفريقان عن فضائل لعلي وفاطمة عليهما
السلام تجل عن ان يسهو ويستبعد ضيعة ... ويستحيل في فضلها افضل ... ان لا يشاء الله تعالى ومن
محال ان يجمع على الكذب وقول الزور وان يطلب ما ليس له ويسخط الحق الى غير ذلك والذي يقضى منه العجب
تكذيب عمر لاخيه ومن جلالة رواتها ابنه عبد الله كما شعر فان شاء الله تعالى واقيم عمر نفسه ممن حضر
المواخاة كما اخرجه ابن المغازلي الشافعي في المناقب عن انس قال لما كان يوم المباهلة آخى النبي
صلى الله عليه وآله بين المهاجرين والانصار وعلي واقف يراه ويعرف مكانه ولم يواخ بينه وبين احد فانصرف
علي باكي العين فافتقده النبي فقال ما فعل ابو الحسن قالوا انصرف باكي العين يا رسول الله قال
يا بلال اذهب فاتني به فمضى بلال الى علي وقد دخل منزله باكي العين فقالت فاطمة ما يبكيك لا ابكى الله عينيك
قال يا فاطمة آخى النبي بين المهاجرين والانصار وانا واقف يراني ويعرف مكاني ولم يواخ بيني وبين
احد قالت لا يحزنك الله لعله انما ادخرك لنفسه فقال بلال يا علي اجب النبي فاتى علي النبي فقال النبي
ما يبكيك يا ابا الحسن قال آخيت بين المهاجرين والانصار يا رسول الله وانا واقف تراني وتعرف مكاني ولم تواخ
بيني وبين احد قال انما ادخرتك لنفسي الا يسرك ان تكون اخا نبيك قال بلى يا رسول الله انى لي بهذا فاخذ
بيده وارقاه المنبر فقال اللهم هذا مني وانا منه الا انه مني بمنزلة هارون من موسى الا من كنت مولاه
فهذا علي مولاه قال فانصرف علي قرير العين فاتبعه عمر بن الخطاب فقال بخ بخ يا ابا الحسن اصبحت
مولاي ومولى كل مسلم ومن كتاب ابن قتيبة ايضا قال ابو بكر والله اني لاشهد ... اوجعوا القوم
يا معشر المهاجرين ... علي من وجهي في ... امركم ... فالله الله ارادة

ان يكون هذا الامر فيكم وعند ذلك ... بطلان قول من يقول ان المهاجرين هم اخذوا الامر ومن كتاب ابن قتيبة
ايضا قول ابي بكر في مرضه ليتني كنت تركت بيت فاطمة ولم اكشفه وان كان اغلق على الحرب وليتني يوم سقيفة بني ساعدة اني
كنت ضربت على يد احد الرجلين ابي عبيدة او عمر وليتني حين اتيت بالفجاءة السلمي اسيرا اخذته سرحا
او اطلقته نجيحا ولم اكن احرقته بالنار اقول وهذا يكذب قول من قال انه لم يحرق بيت فاطمة على من فيه من بني هاشم
قال ابن ابي الحديد في شرح نهج البلاغة وقد ذكر قول الشيعة من ان ابا بكر امر بحرق بيت فاطمة على من فيه من بني
هاشم هذا من كذب الشيعة ولم يرد من طريق المحدثين غير الكشف قال ... احمد بن ... مع اعتراضنا
هذا بعينه ما تدعيه الشيعة من انه احرق بالنار حتى كشفه الاحراق وكذا يكذب قول من يقول ان الامر الى النجاة
لم يكن على ... وكذا يكذب قول من يقول ان امر ابي بكر اسرع الى المبايعة ... ما كان مصلحة الاسلام
المسلمين والا لما صح ان يتأسف عليها عند موته ولكان كان الحق ... قوله هذا يناقض
من استخلاف عمر ومن الكتاب ايضا قال ودخل عليه المهاجرون لما بلغهم انه يستخلف عمر فقالوا اراك مستخلفا
عمر علينا وقد عرفته وبوائقه فينا وانت بين اظهرنا فكيف اذا وليت عنا وانت لاق الله فسائلك فما
قائل في امره كما ذكره ابن الجوزي في كتاب الرد على المتعصب العنيد والقول هذا يدل على عدم صلاح عمر
للامامة وذلك لان قول المهاجرين ان كان حقا فذاك وان كان باطلا فلا يصح اجماعهم فلا يصح امامة ابي بكر
ويلزم من ذلك عدم صحة امامة عمر ... وقال ابن قتيبة ... ان يجمعوا فاجتمعوا فقال انه قد حضر
من قضاء الله ما تقدرون وانه ... فان شئتم
اجتمعتم ... عليكم من اردتم وان شئتم اجتهدت لكم رأيي والله الذي لا اله الا هو ما ... قال
فبكى الناس ثم قالوا يا خليفة رسول الله انت خيرنا واعلمنا فاختر لنا الحديث اقول وهذا انما يكذب قولهم
ان النبي صلعم ... انت خيرنا واعلمنا فاختر ... في كون النبي ... ان النبي ... ابي بكر
واعلم واذا ... ابو بكر ... لا اختيار من الامة لكونه خيرهم واعلمهم فالنبي ... ومن الكتاب
قال ... في الخلافة بعضهم ... فقال الناس ... فقال رجل ... وعصابة
قال وكان اهل الشام قد بلغهم مرض ابي بكر واستبطؤا الخبر فقالوا انا لنخاف ان يكون ... قد مات و...
عمر بعده فان كان ... فليس لنا بصاحب وانا نرى خلعه فقال بعضهم فابعثوا رجلا ...
عقلوا فانتخبوا لذلك رجلا فقدم ... وكان عمر استعمل ... اهل الشام فلما اتاه قال كيف تركت الناس

قال الناس

قال الناس سالمون صالحون بعده هم كارهون لولايتك ومن ... مشفقون ومن الكتاب لما ... عمر
قال ... عبد الله ... ولي ... ومن الكتاب قول عائشة ... الامة
... استخلف عليهم ... ومنها قولها الا ترى ... صلى الله عليه وآله لم يستخلف
... ومن الكتاب امر عمر ان يصلي صهيب بالناس ... الثلاثة الايام التي يتشاورون ... لغير
ابيه كما اخرجه البخاري ... سائر المهاجرين والانصار وعلى بني هاشم وقد اخرج البخاري في صحيحه حديث
ابي ذر ... ادعى قوما ليس له فيهم نسب فليتبوأ مقعده من النار وعن البخاري ايضا عن واثلة بن الاسقع
يقول قال رسول الله صلعم ان من اعظم الفرى ان يدعي الرجل الى غير ابيه او يري عينه ما لم تر او يقول على رسول
الله صلعم ما لم يقل وقد ... ذلك صهيب ... على امامة ابي بكر ... في الصلاة ومن كتاب
الشورى قال عمر فان ... ثم ... فاضربوا عنقه فان ...
اثنان فاضربوا اعناقهما فان ... ثلاثة ... فاحتكموا الى ابني عبد الله فلاي الثلاثة قضى فالخليفة
منهم وفيهم فان ابى الثلاثة الآخرون من ذلك فاضربوا اعناقهم فقالوا له ...
نقتدي بها فقال والله ما يمنعني ان استخلفك يا سعد الا شدتك وغلظتك وما يمنعني منك يا عبد الرحمن الا
انك فرعون هذه الامة وما يمنعني منك يا زبير الا انك مؤمن الرضى كافر الغضب وما يمنعني من طلحة الا نخوته
وكبره ولو وليها وضع خاتمه في اصبع امرأته وما يمنعني منك يا عثمان الا عصبيتك وحبك قومك واهلك وما
يمنعني منك يا علي الا حرصك عليها وانك احرى القوم ان وليتها ان تقيم على الحق المبين والصراط المستقيم
المستقيم اقول اذا تأمل ... ما انطوى عليه كلام عمر وجد فيه ... الاحكام ... روايتهم
لا يحل قتل امرء مسلم الا باحدى ثلاث كفر بعد ايمان وزنى بعد احصان وقتل نفس محرمة وكيف جاز من
عمر ان يحكم بقتل ... ان رسول الله صلعم مات وهو عنهم راض ... جعل الاحكام الى ابنه ...
على ... اتوا ... القوم الى ... وذلك لان عبد الله بن ... عليه ...
لم يبايعه ... وبايع يزيد بن معاوية ... ابن الجوزي ... ومن الكتاب قال فاخذ عبد الرحمن
بيد عثمان فقال عليك عهد الله وميثاقه لئن بايعناك لتقيمن لنا كتاب الله وسنة رسوله وسيرة
صاحبيك وشرط عمر الذي شرط ان لا تجعل احدا من بني امية على رقاب الناس قال نعم ثم اخذ
بيد علي ... فقال مثل ذلك وقال ابايعك على شرط عمر ان لا تجعل احدا من بني هاشم على رقاب

الناس فقال علي عليه السلام لئن وضعتها في عنقي فاني على الاجتهاد [illegible] حيث علمت انقوى في
الامانة استعنت بمكان بني هاشم او غيرهم فقال عبد الرحمن لا والله حتى تعطيني هذا الشرط على [illegible] لا
اعطيكها ابدا فتركه فقاموا من عنده فخرج عبد الرحمن الى المسجد فجمع الناس ثم قال اني نظرت في امر الناس
فلم ارهم يعدلون بعثمن شيئا فلا تجعلوا على انفسكم سبيلا فانه السيف لا غيره ثم اخذ بيد عثمن فبايعه
اخذ عليه العهد والميثاق بحضر جميع الصحابة من المهاجرين والانصار [illegible] بكتاب الله وسنة
نبيه وسيرة صاحبيه وعلى ان لا يحمل احدا من بني امية على رقاب الناس فقال [illegible] النظر الى قول علي
عليه السلام حيث علمت انقوى في الامانة استعنت بمكان بني هاشم او غيرهم [illegible] في كلامه [illegible] ونظر
الى قول عبد الرحمن اني نظرت في امر الناس فلم ارهم يعدلون بعثمن شيئا [illegible] عبد الرحمن الناس
وما لي الى علي والا لكان [illegible] بقول ما لا يفعل فلم يجبه [illegible] الناس شرطا [illegible] على انه السيف
لا غيره وفيه تكذيب [illegible] فيما يأتي انه بايع عن رضى وفيه طعن على عثمن لعدم ايفائه بالشرط لانه حمل
بني امية على رقاب الناس خلافا لما شهدت به كتبهم وكما نقله ابن ابي الحديد في شرح النهج قال روى اهل السير
ان عثمن لما اعطى مروان ثلثمائة الف واعطى زيد بن ثابت مائة الف درهم جعل ابو ذر يقول بشر الكانزين
بعذاب اليم ويتلو قوله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة فقال عثمن [illegible] يجوز للامام ان ياخذ من بيت
المال فاذا ايسر قضاه فقال كعب الاحبار لا باس بذلك فقال ابو ذر يا ابن اليهوديين اتعلمنا ديننا وفي
[illegible] ابن ابي الحديد في شرحه انه اعطى مروان بن الحكم لما زوجه ابنته ام ابان مائة الف [illegible] زيد بن ارقم بالمفاتيح
وهو يبكي [illegible] بيت مال المسلمين فوضعها بين يدي عثمن [illegible] فقال عثمن اتبكي ان وصلت رحمي فقال زيد [illegible]
اني اظنك انك اخذت هذا المال عوضا عما كنت انفقته في سبيل الله [illegible] مروان مائة درهم لكان كثيرا
فقال الق المفاتيح يا ابن ارقم فانا سنجد غيرك قال واتاه ابو موسى باموال من العراق جليلة فقسمها كلها
بين بني امية الى غير ذلك مما هو مذكور في مظانه وقد ذكر ابن قتيبة [illegible] في كتابه [illegible] وكان طلحة والزبير من
المحرضين جدا على قتل عثمن حتى اهل مصر واهل الكوفة وقال [illegible] طلحة فقال اللهم ان عثمن لا يبالي ما
حصرتموه وهو يدخل الطعام [illegible] فامنعوا الماء ان يدخل اليه وهذا مما يؤكد [illegible] على الناصب
ومن الكتاب [illegible] وذكروا ان عثمن لما منع الماء صعد القصر واستوى على اعلاه ثم نادى اين طلحة فاتاه
فقال يا طلحة اما تعلم ان بئر رومة كانت لفلان اليهودي لا يسقي احدا منها الا بثمن فاشتريتها بمال لي فجعلت

رشائي

رشائي فيها كرجل من المسلمين لم استأثر عليهم قال نعم فقال افما تعلم ان احدا منع ان يشرب منها غيري
[illegible] فقال طلحة اللهم غيرت وبدلت قال فهل تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من يشتري
هذا البيت فزاده في المسجد فله به الجنة فاشتريته بعشرين الفا وادخلته في المسجد فقال طلحة نعم فقال عثمن فهل
تعلم احدا اليوم منع من الصلاة فيه غيري قال طلحة غيرت وبدلت ثم انصرف اقول ومن لم يكذب [illegible]
كما يجيء في قتل عثمن قال وبعث علي [illegible] منع من الماء ويستغيث به فبعث اليه بثلث قرب مملوءة فما كادت ان
تصل اليه فقال طلحة ما انت وذا وكان بينهما في ذلك كلام شديد ومن الكتاب انه ذكر [illegible] وفيه قول
الزبير في عثمن [illegible] ومن كتابه قول عائشة [illegible] طلحة [illegible] علي
رقابنا الا دخل امر بيننا وعلى نفيهما سلطان [illegible] عمرو بن العاص لسعد بن ابي وقاص يسأله من
قتل عثمن ومن تقدم [illegible] فكتب سعد اليه سالتني من قتل عثمن ومن [illegible]
قتل بسيف سلته عائشة وصقله طلحة وسمه ابن ابي طالب ومن الكتاب قول علي عليه السلام الحمد لله
يا بني مازن [illegible] الزبير [illegible] العراق وطلحة
في اليمن [illegible] الشكاة وكلام الزبير في ملأ من قريش فقال هذا جزاؤنا
من علي [illegible] في امر عثمن حتى اتينا عليه الذنب وسببنا له القتل وهو جالس في بيته وكفي الامر فلما نال
بنا ما اراد جعل دوننا غيرنا فقال طلحة ما اللوم الا لنا كنا ثلثة من اهل الشورى فكان هذا احدنا
فبايعناه واعطيناه ما في ايدينا ومنعنا ما في يديه فاصبحنا قد لفظنا ما رجونا وهذا مما يكذب قول
الناصب انهما بايعا مكرهين ولو كان ذلك حقا ما ساغ لطلحة ان يقول ما اللوم الا لنا اذ المكره لا لوم
عليه ثم قال ابن قتيبة خلاف عائشة لعلي عليه السلام وذكروا ان عائشة لما اخبرت [illegible] وكانت خارجة عن المدينة
فقيل لها قتل عثمن وبايع الناس عليا فقالت ما كنت ابالي ان تقع السماء على الارض قتل والله مظلوما وانا
طالبة بدمه فقال لها عبيد ان اول من طعن عليه واطمع الناس فيه لانت ولقد قلت اقتلوا
نعثلا فقد فجر فقالت عائشة قد والله قلت وقال الناس فقال لها عبيد شعرا منك البداء ومنك الغير
ومنك الرياح ومنك المطر وانت امرت بقتل الامام وقلت لنا انه قد فجر فهبنا اطعناك في قتله
وقاتله عندنا من امره قال ولما اتى عائشة خبر اهل الشام انهم ردوا بيعة علي وابوا ان يبايعوه
امرت فعمل لها هودج من حديد وجعل فيه موضع عينيها ودخلها طلحة والزبير وعبد الله بن الزبير ومحمد بن طلحة

انزل وهذا ما يكذب قول النصاب ان عائشة وطلحة والزبير ما كانوا مستوثقين بقتال وذكر ابن قتيبة في رقعة
لاخيه عقيل فان قريشا قد اجتمعت على حرب اخيك كاجتماعها على حرب رسول الله صلى الله عليه وآله قبل يوم الحفرة
وهذا ما يدل على كفر محاربه لانه قد سوى بين محاربيه ومحاربي رسول الله كما افرده [illegible] في مناقب علي والحسين [illegible] وذكر ابن قتيبة قول علي عليه السلام ان قريشا تنفى بقتالي فقد قطعت رحمي وظاهر
وسلبتني سلطان ابن عمي وسلبت ذلك [illegible] في الاسلام [illegible] لا يرى مثلها [illegible] ان
بل على الاعرف والنص [illegible] فاذا صار الى ما يوافقنا عليه الخصم من [illegible] العادة
التي توجب تفضيله على سائر الصحابة [illegible] ذلك [illegible] انفسهم اعتراف [illegible] قال
ابن قتيبة وذكروا ان [illegible] بالمدينة [illegible] طلحة والزبير [illegible] الستر
كتب ام سلمة الى عائشة اما بعد فانك سدة بين رسول الله صلى الله عليه وآله وبين امته حجابك مضروب
على حرمته قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه وسكن عقيراك فلا تصحريها الله من وراء هذه الامة قد علم رسول الله مكانك لو
اراد ان يعهد اليك وقد علمت ان عمود الدين لا يثبت بالنساء ان مال ولا يرأب بهن ان انصدع حماديات النساء
غض الابصار وضم الذيول ما كنت قائلة لو ان رسول الله صلى الله عليه وآله عارضك باطراف الجبال والفلوات
على قعود من الابل من منهل الى منهل وعلى رسول الله تردين قد هتكت حجابه الذي ضرب الله عليك عهدا
لو اتيت الذي تريدين ثم قيل ادخلي الجنة لاستحييت ان تلقي رسول الله صلى الله عليه وآله هاتكة حجابا قد ضربه عليك
فاجعلي حجابك الذي ضرب عليك حصنك وقاعة الستر قبرك حتى تلقيه [illegible] ما يكون من اقرانه والنعم ما
تكون بالدين ما قعدت فيه ولو ذكرتك قولا قاله رسول الله صلى الله عليه وآله لنهشتني نهش الحية والسلام
وقال ابن قتيبة وذكروا ان عدي بن حاتم قام الى علي عليه السلام فقال يا امير المؤمنين لو تقدمت الى القوم فاخبرتهم بسيرتك
واستغفرتهم فان الناس على من طاعتك مثل ما معك فقال علي نعم فافعل فتقدم عدي الى القوم فاخبرهم [illegible] اني رسول
علي فقال لهم يا معشر قريش انكم لستم من حرب رسول الله صلى الله عليه وآله في الشرك ونصرتم الله ورسوله
على الردة وعلى قادم عليكم قد رضيت [illegible] من معه منكم فقولوا [illegible] كنتم تقاتلون في الجاهلية
على الدنيا فقاتلوهم في الاسلام على الاخرة فقال ادعم الدنيا فعند الله مغانم كثيرة وانا ادعوكم الى الدنيا
والاخرة [illegible] عنكم [illegible] معاهد [illegible] فاجيبوا قولي وانكم اعز العرب اولا ولكم نصور
من عادتكم [illegible] فاجعلوا فضل العيش للقاء العدو وفضول الخيل للجهاد ودونكم على عليه السلام والناس معه من

الماجرين

لبرائه ان يحصل منفعتين عظيمتين اقول لينظر العاقل الى هذا الفرق بين امير المؤمنين وبين معوية بالفعل
وهذا كما رواه البخاري في صحيحه من قول النبي صلى الله عليه وآله لعمار تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة و
يدعونك الى النار ويؤيد ذلك ما رواه ابن الجوزي في كتاب الرد على المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد قال ذكر
محمد بن سعد في الطبقات ان معوية قال للحسين بن علي وعبد الله بن عمر وعبد الرحمن بن ابي بكر وعبد الله بن الزبير فتكلم بكلام فردوا
عليه فقال لكم فقال انا ... لهم انا ... يزيد ... ويكرمه ... الذي
والحرج الذي ... المعرفة والعربية ... فعاله ... من الكتاب الذي في استشارة عمرو بن
العاص انه يستشيره قال قد دعاني علي الى ... فقال عمرو ... وان لك ... ان يختار
... قال ان شئت ... ما في نفسك فقال عمرو ... يا معوية قال ... الدنيا ولا آخرة على قلبك
فغلبت على الآخرة بغير دنيا وفي معوية الدنيا بغير آخرة فانت ... منهما قال عمرو ... ان في ... لم
العاقل قول عمرو من ان معوية لا آخرة له ثم يذهب ... الآخرة التي يرى انها ... على ... فعل
... نعمة ... في هذا الرواية ... في هذا ... كشف ... ايمانه
وروى المشهور ... في ... ولا ... لقد اصاب الذي في القلب ... وقال ابن
قتيبة ... عمرو على معوية وذكروا ان عمرو بن العاص قدم على معوية ... وكان بكر ولعمر
منهما صاحبه فقال عمرو لمعوية اعطني مصر فتلكأ معوية فقال الم تعلم ان مصر كالشام قال بلى ولكنها انما تكون لي
اذا كان لك وانما تكون لك اذا غلبت عليا على العراق وقد بعث اهلها بطاعتهم الى علي فدخل عتبة بن
ابي سفيان الى معوية فقال اما ترضى ان تشتري عمرا بمصر ان هي صفت لك فليتك لا تغلب على الشام
فلما سمع معوية قول عتبة بعث الى عمرو فاعطاه مصر فلما كتب معوية الى عمرو بمصر كتب في اسفل الكتاب
لا ينقض شرط طاعة وكتب عمرو لا تنقض طاعة شرطا وكايد كل واحد منهما صاحبه وكان مع عمرو ابن عم له فتى
من مصر فلما جاء عمرو بالكتاب مسرورا عجب الفتى من سروره فقال الا تخبرني يا عمرو باي راي تعيش في قريش
وقد اعطيت دينك ... الكتاب من مشورة معوية عمرا وقول عمرو لمعوية اما علي فوالله ان له
في الحرب لحظا ... العرب ... وانه لصاحب الامر الا ان تظلمه فقال معوية ... دم عثمان ...
... ان احق الناس ان ... عثمان ... قال ... انت ... لي
الشام واستعان ... فلسطين ... معوية ... فبايعه قال عمرو

واذ

وانا والله لا اعطيك ديني حتى آخذ من دنياك فقال معوية سل تعطه فقال عمرو مصر طعمة فغضب مروان بن
الحكم وقال ... اشترى فقال معوية اسكت يا ابن عم فانما يشترى لك الرجل فكتب معوية لعمرو مصر بحق
كلامه قال هذا الذي ... وبكم تشهد ... بكلامه من باع دينه بالدنيا ... او
حلفه ... الكلب ... انك احق بما قلت ومن الكتب ... سعد بن ابي وقاص الى معوية ... اعلم
قد كان ... من السابقة الخير ما ... فشاركنا في محاسننا ولم نشاركه ... كما
بالله ... الى آخره ... وهذا مما ... عليهم ... قبل الناس ومن الكتاب عبد الله بن عمرو بن العاص حين
معوية ... تقول ... قال ... ذهبا ... ونزع ... الى النبي صلى
الله عليه وآله ... ومن الكتاب ... معوية قال و
ان ياسر ... ابا الدرداء ... على معوية ... فقالوا له يا معوية على ما تقاتل عليا وهو
احق بهذا الامر منك في الفضل والسابقة لانه ... المهاجرين الاولين السابقين باحسان وانت طليق و
ابوك من الاحزاب فقال لهما ... علي ... جعلها شورى ... على ... فقالا الا
فضل ... ان ... قتلة عثمان ... قال علي
... قتلة عثمان ... ابي بكر وعمار بن ياسر والاشتر ... قتله عثمان و...
... في ... قتلة عثمان ... الذي ... على اجر
وان ... ابا الدرداء ... عبد الرحمن بن عوف ... على
النقض فقال ... من صحابة رسول الله صلى الله عليه وآله ... الا ما كفيتما السكنا
تاتيان ... قتلة عثمان وقد علمنا ان المهاجرين والانصار ... عثمان ... وبايعوا
عليا على قتل عثمان ... اصلها شورى ... خلعها
... ان ... على ... ممن لم يبايعه ... ما
رسول ... الطلقاء لا تحل له الخلافة ... معوية ... عشيرته
اقول في هذا الحديث الزام ... المهاجرين والانصار ... قتل عثمان ... المسلمين قتله
لا ... ان الزام ... الى ... الاجماع على قتل عثمان ... الاجماع على امامة ابي بكر اذ كثير من المهاجرين والانصار لم يرض

بامامته كما شهد به كتبهم وقال ابن قتيبة وقع عمرو في علي عليه السلام فقال ان رجلا من همدان يقال له برد
قدم على معوية فسمع عمرا يقع في علي عليه السلام فقال يا عمرو ان اشياخنا سمعوا رسول الله صلى الله عليه
وآله يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فحق ذلك ام باطل قال عمرو حق وانا ازيدك انه ليس احد من صحابة رسول
الله صلى الله عليه وآله له مناقب مثل مناقب علي ففزع الفتى فقال عمرو انه افسدها بامره في عثمان
فقال برد هل امر او قتل قال لا ولكنه آوى ومنع قال فهل بايعه الناس عليها قال نعم قال فما اخرجك من بيعته قال
اتهامي اياه في عثمان قال [illegible] فلما خرجت الى فلسطين رجع الفتى الى قومه فقال انا اتينا قوما اخذنا
الحجة عليهم من افواههم ان عليا على الحق فاتبعوه وفي الكتاب جواب قيس للنعمن بن بشير يوم صفين
والله ما كنت اراك يا نعمن تجترئ على هذا المقام اما المنصف المحق فلا ينصح اخاه من غش نفسه وانت والله
الغاش لنفسه المبطل فيما انتصح له اما ذكرك عثمن فان كان الايجاز يكفيك فخذه قتل عثمن من لست
خيرا منه وخذله من هو خير منك واما اصحاب الجمل فقاتلناهم على النكث واما معوية فلو
اجتمعت العرب عليه لقاتلته الانصار واما قولك انا لسنا كالناس فنحن في هذه الحرب كما كنا
مع رسول الله صلى الله عليه وآله نتقي السيوف بوجوهنا والرماح بنحورنا حتى جاء الحق وظهر امر الله وهم
كارهون ولكن انظر يا نعمن هل ترى مع معوية الا طليقا اعرابيا او يمانيا مستدرجا وانظر اين
المهاجرون والانصار والتابعون باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه ثم انظر هل ترى مع معوية غيرك
وغير صويحبك ولستما والله ببدريين ولا عقبيين ولا احديين ولا لكما سابقة في الاسلام ولا آية في
القرآن تعالى وذكروا ان عبد الله بن ابي محجن الثقفي قدم على معوية فقال يا امير المؤمنين اني اتيتك
من عند الغبي الجبان البخيل علي بن ابي طالب فقال معوية لله انت هل تدري ما قلت اما قولك الغبي فوالله
لو ان السن الناس جمعت فجعلت لسانا واحدا لكفاها لسان علي عليه السلام واما قولك انه جبان فثكلتك
امك هل رأيت احدا قط بارزه الا قتله واما قولك انه بخيل فوالله لو كان له بيتان بيت من تبر وبيت من تبن لانفد
ذهبه قبل تبنه فقال الثقفي فعلام تقاتله اذا قال على دم عثمن وعلى هذا الخاتم الذي من جعله في يده جادت طينته
واطعم عياله وادخر لاهله فضحك الثقفي ثم لحق بعلي فقال يا امير المؤمنين هب لي يدي بجرمي لا دنيا اصبت
ولا آخرة فضحك علي عليه السلام وقال انت منها على راس امرك وانما ياخذ الله العباد باحد الامرين اقول
في هذا الحديث المليح ما يكذب قول الناصب من انه لم يقع عن حجاج عمرو بن العاص ومن ان

ابا بكر

ابا بكر اشجع من علي ومن ان عليا لا مال له فيزكاه الى غير ذلك وقال ابن قتيبة وقد كان عبد الله بن عمرو قاتل
يوم صفين بسيفين وكان [illegible] ان قال امرني رسول الله ان اطيع ابي [illegible] هذه الشقة [illegible]
من حديث البخاري ومسلم [illegible] ما اخرج عن ابي داود في سننه ومسلم في صحيحه قال ابو داود قال عمرو بن العاص
ان النبي صلى الله عليه وآله قال من بايع اماما فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء آخر ينازعه فاضربوا رقبة
الآخر قال فقلت انت سمعت هذا من رسول الله قال سمعته اذناي ووعاه قلبي فقلت ان ابن عمك معوية يامرنا
ان نفعل ونفعل قال اطعه في طاعة الله واعصه في معصية الله [illegible] وزاد ان ناكل اموالنا بيننا بالباطل
ونقتل انفسنا والله تعالى يقول ولا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل فقال عمرو اطعه في طاعة الله واعصه في معصية الله
[illegible] فهل كان [illegible] حتى اطاع اباه واما معوية [illegible] فوجب عليه عصيان ابيه واما
[illegible] عبد الله بن نعيم
بن حماد المروزي [illegible] عن عقبة
[illegible] عثمان بن عفان [illegible]
[illegible]
وفي طريق هذا الحديث محمد بن سيرين [illegible] في جامع الاصول [illegible] علي عليه السلام
جواب كتاب معوية ذكره ابن قتيبة [illegible] واما قولك انا بنو عبد مناف [illegible] كهاشم ولا حرب
كعبد المطلب ولا ابو سفيان كابي طالب [illegible] بالي [illegible] كافر
[illegible] ابو بكر [illegible]
مع تمام الجواب [illegible] وقال ابن قتيبة فبايعوه على [illegible]
[illegible] عليهم كتاب الله وسنة نبيه [illegible] على كتاب الله وسنة نبيه
قال لا ولكن [illegible] كتاب الله وسنة نبيه وسنة ابي بكر وعمر [illegible] على كتاب الله وسنة نبيه
فقال [illegible] لكان [illegible] في
[illegible] يوم
[illegible]
[illegible] ابن قتيبة [illegible] يا امير المؤمنين [illegible]

صلى الله عليه وآله

ابو بكره

من بلادنا وعثمان وقد علم حفظه الله ان الله قد اكرمكم به كرامة ما قبلتموها حق قبولها حيث انزل بين
ظهرانيكم ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وخير المسلمين وافضلهم وسيدهم يعرفكم ويفقهكم في الدين
ويدعوكم الى جهاد المحلين الحق ويعلمكم ... رحمه الله تكذيبا لقول الناصب واصحابه من قوله
خير المرسلين وافضلهم وسيدهم وليس لاحد ان يقوم حدود الله ما انقوم وتبين قولهم لم يعرفوا بعد رسول الله
صلى الله عليه وآله ومن كتاب كتبه عليه السلام الى اهل العراق ذكر طرفا منه ايضا لقدر موضع الحاجة منه
فلما مضى رسول الله صلى الله عليه وآله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقى في روعي ولا يخطر على بالي
ان العرب تعدل هذا الامر عني ومنه فامسكت يدي ورأيت اني احق بمقام محمد في الناس ممن تولى الامر
علي فلبثت بذلك ما شاء الله حتى رأيت راجعة من الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد وملة ابرهيم
فخشيت ان لم انصر الاسلام واهله ان ارى فيه ثلما او هدما تكون المصيبة به علي اعظم من فوت ولاية اموركم التي
انما هي متاع ايام قلائل ثم تجلى امره ثم جعلها شورى وجعلني سادس ستة فما كانوا لولاية احد منهم باكره منهم لولايتي لانهم
كانوا يسمعوني وانا احاج ابا بكر فاقول يا معشر قريش انا احق بهذا الامر منكم ما كان منا من يقرأ القرآن
ويعرف السنة فخشي القوم ان وليت عليهم ان لا يكون لهم في هذا الامر نصيب ما بقوا فاجمعوا اجماعا واحدا فصرفوا
الولاية الى عثمان واخرجوني منها رجاء ان ينالوها ويتداولوها اذ يئسوا ان ينالوها من قبلي ثم قالوا هلم
فبايع عثمان والا جاهدناك فبايعت مستكرها وصبرت محتسبا وقال لي قائلهم انك يا ابن ابي طالب على
هذا الامر لحريص فقلت لهم انتم احرص اينا انا اذ طلبت ميراث ابن ابي وحقي ام انتم اذ تحولون بيني وبينه وتضربون
وجهي دونه اللهم اني استعديك على قريش فانهم قطعوا رحمي واكفأوا انائي وصغروا عظيم منزلتي و
اجمعوا على منازعتي حقا كنت اولى به منهم فسلبونيه ثم قالوا اصبر كمدا او مت متأسفا فاغضيت
عيني على القذى وجرعت ريقي على الشجى وصبرت من كظم الغيظ على امر من العلقم وآلم للقلب من حز الحديد حتى
اذا نقمتم على عثمان اتيتموه فقتلتموه ثم جئتموني تبايعوني فابيت عليكم وابيتم علي فنازعتموني ودفعتموني
ولم امد يدي فبسطتموها وقبضتها فبسطتموها ثم ازدحمتم علي حتى ظننت ان بعضكم قاتل بعض وانكم
قاتلي وقلتم لا نجد غيرك ولا نرضى الا بك فبايعنا لا نفترق ولا تختلف فبايعتكم ودعوتم الناس الى بيعتي
فمن بايع طائعا قبلت منه ومن ابى تركته فاول من بايعني طلحة والزبير ولو ابيا ما اكرهتهما كما لم اكره غيرهما
فما لبثا الا يسيرا حتى بلغني انهما خرجا من مكة متوجهين الى البصرة في جيش ما منهم رجل الا وقد اعطاني

الطاعة

الطاعة وسمح لي بالبيعة فقدموا على عاملي بالبصرة وخزان بيت مالي وعلى اهل مصر كلهم في طاعتي وعلى شيعتي فشتتوا
كلمتهم وافسدوا علي جماعتهم ووثبوا على شيعتي فقتلوا طائفة منهم غدرا وطائفة صبرا وطائفة عضوا باسيافهم
فضاربوهم بها حتى لقوا الله صادقين فوالله لو لم يصيبوا منهم الا رجلا واحدا متعمدين لقتله لحل لي به قتل
ذلك الجيش كله مع انهم قد قتلوا من المسلمين اكثر من العدة التي دخلوا بها عليهم وقد ادال الله منهم فبعدا للقوم
الظالمين ثم نظرت بعد ذلك في اهل الشام فاذا هم اعراب واحزاب واهل طمع جفاة طغام تجمعوا
من كل اوب ممن ينبغي ان يؤدب ويولى عليه ويؤخذ على يديه ليسوا من المهاجرين و
الانصار ولا من التابعين باحسان فسرت اليهم فدعوتهم الى الطاعة والجماعة فابوا الا شقاقا ونفاقا
ونهضوا في وجوه المهاجرين والانصار والتابعين والمسلمين ينضحونهم بالنبل ويشجرونهم بالرماح فهناك نهدت
اليهم فقاتلتهم فلما عضهم السلاح ووجدوا الم الجراح رفعوا المصاحف يدعونكم الى ما فيها فانبأتكم انهم ليسوا
باصحاب دين ولا قرآن وانما رفعوها مكيدة وخديعة فامضوا على قتالهم فقلتم اقبل منهم
ان اجابوا الى ما في الكتاب جامعونا على ما نحن عليه من الحق وان ابوا كان اعظم لحجتنا عليهم فقبلت منهم وكففت
عنهم وكان الصلح بينكم وبينهم على رجلين حكمين ليحييا ما احيا القرآن ويميتا ما امات القرآن فاختلف رأيهما
وتفرق حكمهما ونبذا حكم القرآن وخالفا ما في الكتاب واتبعا اهواءهما بغير هدى من الله فجنبهما الله السداد و
دلاهما في الضلالة ... فانخزلت فرقة منهم فتركناهم ما تركونا حتى اذا عاثوا في
الارض يفسدون ويقتلون المؤمنين اتيناهم فقلنا لهم ادفعوا الينا قتلة اخواننا فقالوا كلنا قتلهم وكلنا
استحل دماءهم ودماءكم وشدت علينا خيلهم ورجالهم فصرعهم الله مصارع القوم الظالمين ومنها
يعني اهل الشام انهم يقاتلون الطلقاء وابناء الطلقاء ومن اسلم كرها وكان لرسول الله صلى الله عليه وآله حربا
عدوا للسنة والقرآن من اهل البدع والاحداث ومن كانت بوائقه تتقى وكان على الاسلام واهله مخوفا وآكلة
الرشا وعبيد الدنيا ... الى ان ابن النابغة لم يبايع معوية حتى شرط له ان يؤتيه اتية هي اعظم مما في يديه
من سلطانه فصغرت يد هذا البايع دينه بالدنيا وخزيت امانة هذا المشتري نصرة غادر فاسق باموال المسلمين وان فيهم من شرب
فيكم الحرام وجلد حدا في الاسلام وكلكم يعرف بالفساد في الدين والعقل وان منهم من لم يسلم حتى رضخت له على الاسلام
رضيخة فهؤلاء قادة القوم ومن تركت ذكر مساويه شر واضر وهؤلاء الذين لو ولوا عليكم لاظهروا فيكم الكفر
والنهب والفجر ولا تشتغلوا ... وبالفساد في الارض واتبعوا الهوى وحكموا بالرشا ومنها قوله وكرر اسفا

حتى وجدها عرضت من ان يلي هذه الامة سفهاؤها وفجارها فيتخذوا مال الله دولا وعباد الله خولا والصالحين حربا
والفاسقين حزبا وايم الله لولا ذلك ما اكثرت تأليبكم وجمعكم وتحريضكم وتركتكم انتهى كلامه عليه السلام فلينظر معاشر
مليلزم من تكذيب ابن ابي الحديد في هذه الكلمات التي قد اجمع عليها الناس كلامه صلوات الله عليه اذ الكثير بمثالة التي نحن بصددها
قد ابطلها هذه المكاتبة هو والدليل الواضح بها واعجب من هذا ابن قتيبة لعنه الله تعالى ولم يتفطن بما يلزمه بصدق
قوله صلى الله عليه وآله لا يخفى احدكم ... حتى اوجد نغمات لسانه والعجب من هذا ما رواه ايضا من معوية لما
بلغه وفاة الحسن عليه السلام انه اظهر رجاء وسرورا حتى انه سجد وسجد من كان معه فبلغ ذلك عبد الله بن عباس وكان
بالشام يومئذ فدخل على معوية فلما جلس قال معوية يا ابن عباس هلك الحسن بن علي فقال ابن عباس عمر ملك
فانا لله وانا اليه راجعون ثم ... بلغني الذي اظهرت من الفرح والسرور والسجود ... وانا ... جعفر زيك
ولا ... ... عليه ... ... ولئن اصابنا به لقد اصبنا بمن كان خيرا منه جده رسول الله صلى الله
عليه وآله ... ... حتى ... ابن عباس ... فانه يبكي ... ذلك
اليوم فقال معوية بلغني انه ترك بنين صغارا فقال ابن عباس كلنا كان صغيرا فكبر قال معوية كم مضى له من العمر فقال ابن
عباس امر الحسن ... ... معوية ... فقال يا ابن عباس اصبحت سيد قومك من بعد
قال ابن عباس اما ما ابقى الله ابا عبد الله الحسين فلا فقال معوية لله ابوك يا ابن عباس ما سئلتك الا وجدتك معدا
وقال ابن قتيبة جواب الحسين بن علي عليهما السلام لمعوية اما بعد فقد جاءني كتابك تذكر فيه انه انتهت اليك امور عني لم تكن
تظنني بها رغبة عنها وان الحسنات لا يهدي لها ولا يسدد اليها الا الله تعالى واما ما ذكرت انه رقى اليك عني فانما
رقاه الملاقون المشاؤون بالنميمة المفرقون بين الجمع وكذب الغاوون المارقون ما اردت لك حربا و
لا عليك خلافا واني لاخشى الله في ترك ذلك منك ومن حزبك القاسطين المحلين حزب الظالمين
اعوان الشيطان الرجيم الست قاتل حجر الكندي واصحابه العابدين المخبتين الذين كانوا يستعظمون البدع
ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر فقتلتهم ظلما وعدوانا من بعد ما اعطيتهم المواثيق الغليظة والعهود المؤكدة
جرأة على الله واستخفافا بعهده اولست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله الذي اخلقت
وابلت وجهه العبادة فقتلته من بعد ما اعطيته من العهود ما لو فهمته العصم نزلت من شعف الجبال اولست المدعي
زيادا في الاسلام فزعمت انه ابن ابي سفيان وقد قضى رسول الله صلى الله عليه وآله ان الولد للفراش وللعاهر
الحجر ثم سلطته على اهل الاسلام يقتلهم ويقطع ايديهم وارجلهم من خلاف ويصلبهم على جذوع النخل سبحان الله يا معوية

لكانك

لكانك لست من هذه الامة وليسوا منك اولست قاتل الحضرمي الذي كتب اليك فيه زياد انه على دين علي
بن ابي طالب ودين علي هو دين ابن عمه صلى الله عليه وآله الذي اجلسك مجلسك الذي انت فيه ولولا ذلك
كان افضل شرفك وشرف آبائك تجشم الرحلتين رحلة الشتاء والصيف فوضعها الله عنكم بنا منة عليكم وقلت فيما
قلت لا ترد هذه الامة في فتنة واني لا اعلم فتنة اعظم من امارتك عليها وقلت فيما قلت انظر لنفسك ولدينك
ولامة محمد واني والله ما اعرف افضل من جهادك فان افعل فانه قربة الى ربي وان لم افعله فاستغفر الله لذنبي واسئله
التوفيق لما يحب ويرضى وقلت فيما قلت متى تكدني اكدك فكدني يا معوية ما بدا لك فلعمري لقديما يكاد الصالحون واني لارجو ان لا
يضر الا نفسك ولا يمحق الا عملك فكدني ما بدا لك واتق الله يا معوية واعلم ان لله كتابا لا يغادر صغيرة ولا
كبيرة الا احصاها واعلم ان الله ليس بناس لك قتلك بالظنة واخذك بالتهمة وامارتك صبيا يشرب الشراب و
يلعب بالكلاب ما اراك الا قد اوبقت نفسك واهلكت دينك واضعت الرعية والسلام ... الحاوي في مناقب ابن الجوزي
ان الملقب بالصوت التاج ... سبط الرحمن واحد سيدي شباب اهل الجنة يسلم من اهل الظلم الحسين بن كرامة
بسق معوية ... ... وشقي عن ... والعجب من قوم ... ... مدحه وذمه ... يرتقون به
يجعلون من بعضها الا آثارا ... في الدين كما ذكرت لك من ذمهم ... ما اتيتهم الا عبد الله بن عمرو
... ... وقال ابن قتيبة قالت عائشة لمعوية حين قدم المدينة يا معوية قتلت حجرا واصحابه العابدين المجتهدين
فقال معوية دعي عنك هذا كيف انا في الذي بيني وبينك وفي حوائجك فقالت صالح فقال فدعينا واياهم حتى نلقى
ربنا ثم خرج حتى عند طلوع القمر ... في صفة عائشة ... ... بعد ... الذين ثم
قال ابن قتيبة ان اول معوية من ترويج يزيد من ... ... فوكان يزيد بن معوية اول من ... من الليالي
وعنه ايضا ان معوية يقال له الدقيق فقال يزيد استيام ... ... في توليته ابو
كفاية ثم فقد كنت اعرف من جميل رأي امير المؤمنين وحسن نظره في جميع الاشياء ما الثقة في ذلك وتوكل عليه
تغني من البحث ما احببت في صدري له ... ... من ابن ... في شأني وقد كان في حلمه وعلمه ورضائه
ومعرفته ... ...
يفترق بالاصرح من عليه ... ... الجهد وما ذاك ... ... على ... ...
فضلك اياك ... ...
جاه ... ...

عنه توجه يلا يبقى سنة سبيل وكان غير محجوب عنه ولا عبوس دونه فعلم انه لما اراد اعلامه ذلك فقال له
معوية هواك وما جاء بك فقال اصلح الله امير المؤمنين كنت يزيد ابنك فغار فما استر بك الا كذا وكذا
فوثب معوية فقال ايها ذلك وما اصحابه عنه حتى كرامة لما تحاه وخالف بين وكان لا يبدي عاتر فنهنت فقال
اصلح الله امير المؤمنين قد استفهمه لن آتيك بخبره فلم يجد الى اجابته وقد رايته كالمنتدم على ما بدا منه وكتم
ذخيرة فقال على به وكان معوية لو ان الله الامور سلكه المعضلات الى يزيد ابنه فيستعين على اخفاء شبهاتها واستصعاب
معضلاتها فلما جاءه الرسول قال له اجب امير المؤمنين حسين انه دعاه لبعض تلك الامور التي يفزع فيها اليه
ويستعين عليها برايه فاقبل حتى دخل عليه ثم جلس فقال معوية يا يزيد بالانصاف امرت وتركنا من يحط عليك
حسن نظرك حيث قلت ما قلت وقد تعرفت حين بلغ خبرك الاشياء التي تحلت قبلك ان تخطر عليه وعهدت ويتمنك
على بلوغ شكر الا فصحت بها كان لا تزال من فعلك ما ارضتني وبيضاعة لك ولوجبت على فيه
التنصيين امر حولك عن ذلك تخوف غضبي ولم يجد لك دون ذكره سالف حقي ولم يردعك عنه حق ابوتي فاني
ولد لحق منك لو اكيد وقد علمت اني عمالك الناس كلهم في خلفيهك فذكرتهم ليتولينك ويغضبك ابا ما
على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم من عرفت وصلاحك منهم ما علمت وكلهم لزيد وقد هذه من شدة
الحياء والشرق وانصاف من البهم الوجد الرقابة كفر بعهدك فان الذي ادري ليس عيالة جاه في نقله الكثر
ما ارى النفس من ابهم واعلم الامر كيف يقدر فيه من امير المؤمنين استطاع الله
نظرا وخيار الامور على ما قد واضاف بعد اسلامي امراة الصالحة وقد
كان بحدثه بعض جمال زينب بنت سحق وكمال ادبها وما قد سطع وسمو في الناس فوقع منى الهوى
منها والرغبة فيها الا انه حسن النظر في امرها فعلها من اهل زمانها ادبها وكمالها
فركبته ذلك ستكملها بعلها فقال يعد عليها امرها فلم يزل ما وقع يزيد صدر به
ويعلوكشه بين ريه فبعث ما ذكرت من بعيلك في امره فقد سمحت لعلك من سؤالي ذكره فقال
معوية مهلا يا يزيد فقال يزيد علام تامرنا بالمهل وقد انقطع منها الامل قال معوية واين حجاك ومروتك
قال يزيد قد غلبني الهوى ولو كان احد ينتفع فيما يتبلى به من الهوى نقاه او يدفع ما اتقدم منه نجاه
لكان اولى الناس بالصبر عليها ذا ابتلى داود وقد اخبرنا الكتاب بامره قال فكتم اسعلام قبل ابوته من بعده الى
قال الذي كنت اثق به من جميل نظرك قال اصدقت ولكن اكتم يا بني بجملة امرك واستعن بالله على غلبته

هواك

هواك يصبك فان البوح غير نافع لك والله بالغ امره فيك ولا بد مما هو كاين وكانت زينب بنت اسحق
مثلا في اهل زمانها في جمالها وتمام كمالها وشرفها وكثرة مالها فتزوجها عبد الله بن سلام
من قريش وكان من معوية بالمنزلة في الفضل ووقع امر يزيد من معوية موقع ملأه غما وسعه همّا فاخذ في
الحيلة والنظر الى ان يصل اليها وكيف يجمع بينه وبينها حتى يبلغ رضى يزيد فيها فكتب معوية الى عبد الله بن سلام و
كان استعمله على العراق ان اقبل حين تنظر في كتابي لامر فيه حظك ان شاء الله تعالى فلا تاخر
عنه فاغذ السير واجد الاقبال وعند معوية يومئذ ابو هريرة وابو الدرداء صاحبا رسول الله صلى الله عليه وآله
فلما قدم عبد الله بن سلام الشام امر معوية ان ينزل منزلا قد هيئ له واعد فيه نزله ثم قال لابي هريرة و
صاحبه ان الله تعالى قسم بين عباده نعما اوجب عليهم شكرها وحتم عليهم حفظها وامرهم رعايتها وسلكها
طريقها واداء ما يجب عليهم في حقها بالجميل النظر فقد بلغ امر كان اليوم حتى يرد وفي البلد
التي فيها ما اوجب عليه فانى وان من شرف اسبق السلف وفضل الحق الاذكر
اوسع علي في نفقته حتى جعلني راعي خلقه لسيرة في بلاده اكم في سبل الشكر الان الكفر فانا
اسال الله ان يشكره ويبلغ ما رجوه منه عن عظيم الاجر واولى ما ينبغي لي ان يتفقده وينظر فيمن من عائلته
امر الاهله من الاعتناء وقد بلغت لي ابنة اريد انكاحها والنظر فيمن نريد ان يباعلها من يكون
بعدي يقتدى فيه ويهدى ويتبع فيه فقد تخوفت ان يدعو من بعدي من تعوى
الى عضل بناتهم ولا يرون ممن يكون لها كفوا او نظيرا وقد رضيت لها عبد الله بن سلام لدينه وفضله
وادبه فقال ابو هريرة وابو الدرداء ان اولى الناس برعاية انعم الله وشكرها وطلب مرضاته فيما اختصه به انت
قال معوية فاذكرا له ذلك عني وقد كنت جعلت لها في نفسها شورى غير اني ارجو ان تخرج عن راي ان شاء الله فلا
خرجا من عنده الى منزل عبد الله بن سلام بالذي قال لهما ودخل معوية على ابنته فقال لها اذا دخل عليك ابو هريرة
وابو الدرداء فعرضا عليك امر عبد الله بن سلام وانكاحي اياك منه ودعواك الى مباعلته وحضاك على المبادرة
الى هواي فقولي لهما عبد الله بن سلام كفو كريم وقريب حميم غير ان تحته زينب بنت اسحق وانا
خايفة ان يعرض لي من الغيرة ما يعرض لمثلي فاتولى فيه سخط الله فيعذبني عليه فلست بفاعل حتى يفارقها استشعر
الا زوجة حتى يفارقها فذكر ذلك ابو هريرة وابو الدرداء لعبد الله بن سلام واعلماه بالذي امرهما به معوية
فحمد ربه وفرح له وحمد الله عليه ثم قال ان امير المؤمنين واسع الطول قوله

فهي دعنهم وصف هاني ذكرتها يسير ثم اراد اخلاص نفسه والى قى باجله تماما النعمة واكمال الاحسان فاتته
استعين على شكر [illegible] فقال لهما معوية [illegible]
[illegible] الشورى [illegible]

[illegible]

والاكرم

[illegible]

ما سبق ان وقر عليك الذي كان من فراق عبد الله اياك ومعارفة ما لا بد منه وقد جعل الله فيه خيرا كثيرا وقد خطبك
الامة وابن ملكها وولي عهده وخليفته من بعده يزيد بن معوية وحسين ابن بنت رسول الله صلى الله عليه واله وابو بكر من
لم يعد وسيد شباب اهل الجنة يوم القيمة وقد بلغك سناهما وفضلهما وجئتك خاطبا عليهما فاختاري ايهما
فسكتت طويلا ثم قالت يا ابا الدرداء لو ان هذا الامر جاءني وانت غايب لاشخصت فيه الرسل اليك واتبعت فيه رايك
ولم اقطعه دونك على صغر كان او كبر فاما اذ كنت انت المرسل فقد فوضت امري بعد الله اليك وجعلته في يديك
فاختر لي ارضاهما لديك وانت شاهد علي وتقوى الله وقضاء ذي القربى فلا يمنعك من ذلك اتباع هوى ولا ليس من عليك خفيا
والانت عن توقعت تميل الى الله فهما فقال لها امراة انما علي اختيار لنفسك قالت حاشا لله
انما انا ابنة اخيك ومن لا غنا به عنك فلا يمنعك حياء من قول حق فيما قلدتك فقد وجب عليك اداء الامانة
فيما حملتك والله خير من روعي وخيف انه بالغ ذلك فقال ابو الدرداء اني منبئتك ابن بنت رسول الله
صلى الله عليه واله احب الي وارضى عندي والله اعلم بخير لك وقد رايت رسول الله صلى الله عليه واله واضعا شفتيه على
فضلي شفتيك حيث وضع رسول الله صلى الله عليه واله شفتيه قالت قد اخترته ورضيته فتزوجها الحسين عليه السلام
وساق لها مهرا عظيما وقد قال انه بلغ معوية الذي كان من فعل ابي الدرداء ... فقال
والله ما ... وقال من يرسل ذا بلة ... يركب ... ولكن ... بلا شك ...
بعثه وحاجته ... وكان عبد الله بن سلام قد استودع ارينب ... بدرات ... ما كان فيه ادرا عظم
ماله فلما امعن ... معوية ... وقطع جميع روافده عنه لسوء قوله فيه وتهمته اياه على الخديعة
فلم يزل يجفوه ... حتى عيل صبره وطال امره وقل ما في يديه ولام نفسه على المقام لديه فخرج
راجعا الى العراق وهو يذكر ماله الذي كان استودعه امراته ولا يدري كيف يصنع فيه الى ان قدم اليها ويتوقع
عليه لسوء فعله بها وطلاقه اياها على غير شيء انكره عليها ولا نقمه منها فلما قدم بها لقي حسينا عليه السلام فسلم عليه
ثم قال قد بلغك جعلت فداك الذي كان من قضاء الله في طلاق ارينب بنت اسحق وكنت قبل فراقي اياها قد
استودعتها مالا عظيما درا وكان الذي كان ولم اقبضه منها وما انكرت في طول صحبتها الا و... بها
جميلا فذكرها امري واحضضها على رد مالي فان الله يحسن عليه ذكرك ويجزل عليه اجرك فسكت عنه فلما انصرف
الحسين عليه السلام قال لها قد قدم عبد الله بن سلام وهو يحسن الثناء عليك ويحمل النشر عنك في حسن صحبتك
وما انست قديما من امانتك فسرني ذلك واعجبني وذكر انه كان استودعك مالا قبل فراقه فادي اليه امانته

دردي

ورده عليه ماله فانه لم يقل الا صدقا ولم يطلب الا حقا قالت صدق قد استودعني مالا لا ادري ما هو وانه لمطبوع
بخاتمه ما حولت منه شيئا الى يومه هذا ... فاذا هو تطابع فاثنى عليها الحسين عليه السلام خيرا وقال بل ادخله عليك
حتى تبري اليه منه كما دفعه اليك ثم لقي عبد الله فقال ما انكرت مالك وانها زعمت انك دفعته اليها بطابعك فادخل اليها
فتولاها وتوف مالك منها فقال عبد الله او تامر بدفعه الي جعلت فداك فقال الحسين لا حتى تقبضه منها كما دفعته اليها
واذا ادخله ... عليها قال لها الحسين عليه السلام هذا عبد الله بن سلام وقد جاء يطلب وديعته فادي اليه امانته
فاخرجت البدرات فوضعتها بين يديه وقالت هذا مالك فشكرها واثنى عليها وخرج الحسين عليه السلام عنهما وفض
خاتمه عن بدرة فحثى لها من ذلك الدر حثيات وقال خذي فهذا قليل لك مني واستعبرا جميعا حتى تعالت اصواتهما بالبكاء
اسفا على ما ابتليا به فدخل الحسين عليه السلام عليهما وقد رق لهما للذي سمع منهما فقال اشهد الله انها طالق ثلثا
اللهم قد تعلم اني لم استنكحها رغبة في مالها ولا جمالها ولكني اردت احلالها لبعلها وثوابك على ما عالجت في
امرهما فاوجب لي بذلك الاجر واجزل لي عليه الذخر انك على كل شيء قدير ولم ياخذ مما ساق اليها من مهرها
قليلا ولا كثيرا وقد كان عبد الله سال ارينب فاجابته الى رد ما اعطيته شكرا لما صنعه فلم يقبله وقال
الذي ارجو عليه من الثواب خير لي منه فتزوجها عبد الله وعاشا متحابين متواصلين حتى قبضهما الله تعالى
لعنة يزيد بن معوية لعنه الله في العالمين لقول الطرماح لقد جبن الاخفاف وتنكب عن طرق الزبيع
ركوب الاعتساف فرى من الذنب ... الكذب ... خطب معوية التي اوردها ابو هريرة ...
الدرداء كيف ... بالهادي سبحانه ... قال تعالى قل ابالله واياته ورسوله كنتم تستهزءون وقال عز من قائل
لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون وقد اخرج جامع الاصول من صحيح
الترمذي عن ابي بكرة ... من ضار مسلما او مكر به ... فقد ... معوية بما فعل بصحيح مسلم
ان يقطط ان معوية وابنه خير امة وانهم عدول ... سبيل المؤمنين وسبيل الحسين ومن تبعه سبيل
من لم يكن معروفا ... جامع الاصول
اولا قال المقدام يا معوية ان انا صدقت فصدقني وان انا كذبت فكذبني قال افعل قال انشدك
الله هل تعلم رسول الله صلى الله عليه واله نهى عن لبس الذهب قال نعم قال انشدك الله هل تعلم رسول الله نهى عن
لبس الحرير قال نعم قال فانشدك الله هل تعلم ان رسول الله نهى عن لبس جلود السباع والركوب
عليها قال نعم قال المقدام فوالله لقد رايت هذا كله في بيتك يا معوية فقال معوية قد علمت اني

لما انجح منك باقدام اخرجه ابو داود واخرجه النسائي من الكتاب المذكور من فضل [illegible] في التسمية بزيادة
مزيدة عن سعيد بن جبير قال كنت مع ابن عباس [illegible] فقال يا بني [illegible] ان [illegible] تسبون [illegible] من [illegible]
ابن عباس [illegible] فقال [illegible] اللهم [illegible] فيهم قد [illegible] عن [illegible] روى الفراء في المصابيح وابن الجوزي في
كتاب [illegible] عن علي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه
وآله انه لا يبغضني الا منافق ولا يحبني الا مؤمن وقال الحسين هذا حديث اخرجه في كتاب الايمان في صحيحه عن ابي
بكر بن ابي شيبة عن وكيع [illegible] جماعة ثم قال ورواه [illegible] الترمذي والنسائي وابن ماجة في سننه وقال الترمذي حديث
حسن صحيح وقع لنا [illegible] عالية [illegible] عن شيوخ مسلم [illegible] ورواه [illegible] عن ام [illegible]
الى سلمة بمعناه [illegible] حديث [illegible] في صحيحه [illegible]
على شرط مسلم والبخاري [illegible] وروى الحميدي [illegible] عبادة بن الصامت [illegible] كنا ننبور اولادنا بحب علي بن
ابي طالب [illegible] ومن الجامع [illegible] عن نافع قال لما خلع اهل المدينة يزيد [illegible] ابن
انه ابن عمر [illegible] قال عبد الله بن عمر [illegible] لاحدثك حديثا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيمة لا حجة
له ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية اخرجه مسلم وفي اخرى عن نافع قال لما خلع اهل المدينة
يزيد بن معاوية جمع ابن عمر حشمه وولده فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ينصب لكل غادر لواء يوم القيمة
وانا قد بايعنا هذا الرجل [illegible] البخاري ومسلم [illegible] الاحاديث الواردة من ابن عمر
هذا [illegible] يزيد [illegible] المهاجرين والانصار [illegible] حارثة
[illegible] يزيد [illegible] ابن عمر [illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible]
ثم بايع يزيد بن معاوية [illegible] رواه ابن الجوزي في كتاب الرد على المتعصب العنيد فانه قال [illegible] يزيد
[illegible] المدينة [illegible] يزيد [illegible]
[illegible] يشرب الخمر [illegible] انا قد [illegible] وقال [illegible]
والله [illegible] يشرب الخمر ويسكر حتى
يدع الصلوة [illegible]
[illegible] يدع الصلوة [illegible]

وقال

وقال عبد الله [illegible] قد خلعت يزيد كما خلعت عمامتي [illegible] وهذا [illegible]
[illegible] ابن الجوزي [illegible] ابن عمر [illegible] النبي صلى الله عليه وآله
من فارق عليا فقد فارقني ومن فارقني فقد فارق الله [illegible] في كتاب [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] علي
[illegible] ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من فارق عليا فقد فارقني ومن فارقني فقد فارق
الله [illegible] عبد الله بن عباس [illegible] سعيد بن جبير [illegible] يشتمون
علي بن ابي طالب كرم الله وجهه [illegible] قالوا اما فينا احد
سب الله قال فايكم سب رسول الله صلى الله عليه وآله قالوا اما فينا احد سب رسول الله قال فايكم الساب علي
بن ابي طالب قال فاشهد اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من سب عليا فقد سبني ومن سبني
فقد سب الله [illegible] في النار [illegible] عمار بن ياسر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله يا علي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن ابغضك وكذب فيك [illegible]
قال كنا في السوق يوما مع علي بن ابي طالب كرم الله وجهه [illegible] ثم دفعه الى [illegible] بلال
[illegible] يا بلال [illegible] صاحبك
حبيب رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] يا ابا الحسن ان الله [illegible]
والمدر [illegible] هذا [illegible]
وقال ابن مسكويه في الجزء الثاني من كتاب تجارب الامم [illegible]
[illegible] من المدينة [illegible] الى عائشة وكانوا ينتظرون ان يلي الامر طلحة لان [illegible]
كان [illegible] وكانت من قبل تشنع على عثمان [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله
ويقول هذا ثوب رسول الله [illegible] اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا [illegible]
عادت الى مكة بعد ان كانت متوجهة الى المدينة [illegible] قتل مظلوما [illegible] عثمان
[illegible] عبد الله بن عامر [illegible] سعيد بن العاص والوليد [illegible]
كان [illegible] عبد الله بن عامر [illegible] علي
[illegible]

ارفرتنا

عبد الله بن عامر وقالوا ما انت مسالم ولا انت محارب فلا اقمت بالبصرة فنرى من يأتيك كما صنع معوية او ولد
اليوم ما لك كما فعل جبل بن لبيد ويكلمها بعض من حولها وسال الناس غير عايشة من ازواج النبي صلى الله عليه
وآله فارادت حفصة الخروج فلما اتى عبد الله بن عمر فطلب اليها ان تقعد فقعدت وبعثت ام الفضل بنت الحرث بن عبد
المطلب رجلا من جهينة استاجرته على ان يطوي ويأتي عليا بكتاب بما تقدم من خبرهما على عجل وسله بخبر الوزر
وهذا من شيوخ القدرية وفيه شيء كثير قد روى تحريض عايشة وقتل عثمن وبغضها عليا ورايتها الى ذلك بعد
وغير ذلك والعامة تشنع بقول خلاف ذلك وانها انما خرجت لطلب ان الحرب يكون عن قصد من غير تعمد من
كتاب ابن مسكويه الكبير قال ان سعيد بن العاص اتى طلحة والزبير فقال ان ظفرتما لمن يكون الامر قالا لاحدنا
اينا ذكره المسلمون قال لا بل اجعلوه لولد عثمن قالا لا والله يا له نولي سن الاشياخ من المهاجرين وتدعهم فرجع
من جمع واستمر القوم السير فاتت مرو فاذن مروان ثم جاء حتى يقف عليهما فقال على ايكما اسلم بالامرة
واذن بالصلاة فقال ابن الزبير على ابي وقال ابن طلحة على ابي وبعثت عايشة الى مروان ليصلي ابن اختي بان
وكان يصلي عبد الله بن الزبير حتى قدموا البصرة وكانوا يقولون لو ظفرنا لافتتنا وما كان يرضى الزبير بان يرى طلحة
ولا طلحة بان يرى الزبير انتهى ما سرده ابن مسكويه فتأمل فيما يقول العاقل ان هذا القوم شغله على حب الدنيا
وبغض على وكذا فعل عايشة من الكتاب في [illegible] وكانوا ايضا [illegible] حتى نزلوا العرب وكان الحديث
المشهور في الكتاب يقول على [illegible] ان بارزت [illegible] الاصل [illegible]
وهذا موافق لما رواه [illegible] حجة على القوم كما ذكر ابن مسكويه [illegible] قول على لابنه الحسن فان النبي
صلى الله عليه وآله عهد الى انى احق بهذا الامر منى وكذا قوله فيه [illegible] غير [illegible]
مكذب بقول الناس [illegible] الكتاب المذكور حين سار واعثمن بن حنيف بالبصرة استشار واعايشة في امر
فناشدوا قوم ما ذكروا صحبة رسول الله صلى الله عليه وآله فاشار مجاشع بن مسعود بضربه
اسواطا او نتفوا شعر لحيته ورأسه حتى حاجبيه واشفار عينيه ثم حبس فغضب لهم قوم وثار حكيم بن جبلة
واصبحت الناس في بيت طلحة والزبير وقال حكيم بن جبلة لست اخاف الله ان لم انصر عثمن بن حنيف في
جماعة من عبد القيس وبكر بن وائل فاتى ابن الزبير مدينة الرزق فقال مالك يا حكيم وما تريد فقال نريد ان
نرتزق من هذا الطعام وان تخلوا عثمن فيقيم في دار الامارة على ما كتبتم بينكم حتى يقدم على والله لو اجد اعوانا لاخبطنكم بهذه حتى اقتلكم فقد خضبتم
الارض دماء كم من قتلتم من اخواننا الا تخافون الله بم تستحلون سفك الدماء قال بدم عثمن قال فالذي

ملتوم

عثمن
سبيل

قتلتموه قبلا عثمن اما تخافون الله وتقتله عقوبة قال ابن الزبير [illegible] من هذا الطعام ولا نخلي
بن حنيف حتى يخلع عليا فقال حكيم اللهم انك حكم عدل وقال لاصحابه اني لست في شك من قتال القوم فقتلوا
حتى الاسلام او ضرب رجل ساق حكيم فقطعها فاخذ حكيم ساقه فرماه بها فصرعه ثم جثا اليه فقتله واتكى عليه فمر به رجل
وقال له من فعل بك هذا قال وسادتي وقتل سبعون رجلا من عبد القيس وقال حكيم حين قطعت رجله يا نفس لن تراعي ان
معي ذراعي فاحمد الرحمن حكما اضمن بسببين من احبابه وكان يومئذ وانه لفارس على رجل واتى الزبير يستحق قد ا
وليشفع انما حلفنا من بيعتنا عليا واعطيناه ثم اقبلا الى الفئتين طلبا بدم عثمن وجعلا الى ان انما
داعيا على المال والنفس فما خذ نراني وسمعوا شيعا به ومن الكتاب المذكور يقول على قتيل طلحة
بن عثمن فلعن الله اشد ما كان عليه وقول الزبير يا زبير انذكر يوم مررت مع رسول الله صلى الله عليه وآله في بني غنم
فنظر الي وضحك وضحكت اليه فقلت لا يدع ابن ابي طالب زهوه فقال لك رسول الله صلى الله عليه وآله مه انه
ليس به زهو ولتقاتلنه وانت له ظالم قال اللهم نعم ولو ذكرت ما سرت مسيري هذا والله لا اقاتلك ابدا ورد منها
ما يكذب قول اصحاب الحرب يكن عن قصد وانما كانت ضلالة دعا الذي الفرقة ولكن ظاهرا ومنه قول محمد
بن ابي بكر لابيه حيث هزم الفريقين حين ذكره جرد سيفه ان تذكر قد غشيت رايات ابن ابي طالب وعليه
انما جماعة النجاة فغضب ثم رجع فحمل عليهم وقال ويقولون القصد ان بالقاتل وقال كف عن اهل بيت فرعها
خلو ما يقال لهم لكنهم فاعتقه فقال عبد الله بن الحضرمي ما ترك اليوم الا اخوات ليجيب من مكو الا يمان في بيعته
الرحمن فلينظر العاقل الى عبد الله هذا ان قد قرت عايشة لما مروا الى الكوفة الذي هو قد خالف الشريعة ليعلم
سوال القوم وحسم عليه من ابا ما لوا وامور الي ما حكي ابن مسكويه حكاية انت آتى حيل المصحف وقطعت يده
في يلسنا نعنى قتلوه كما حكاه ابن قتيبة بعينه لا يزيد عليه ولا ينقص ثم قال قد تحدث الناس ان اهل المدينة علما
بيوم الجمل يوم الخميس قبل ان تغرب الشمس وفيه كان القتال وذلك من نسر مر باحوال المدينة شيء حتى ننال الناس
فوقع فاذا كف فيها فاتم عبد الرحمن بن عتاب وكذلك من كان بين مكة والمدينة ومن قرب من البصرة او بعد
علموا بالوقعة مما ينقل اليهم النسور من الايدي والاقدام ومن يكن يقول عليه السلام لاصحابه فاني لا ارى ان
اوليكم موقفا بل نحن الى الاقال لمحاربين فالذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما اسلموا حتى اسلموا
لكن هذا ابن عباس ما يزيد الله جلالا ... فقال على فاني اجعل الاشتر فقال الاشعث وهل
الاشتر ومن عمرو الى حكم الاشتر فقال انما يجعل الا ابا موسى قال فانه نعم قال فاصنعوا ما بدا لكم ونحن ما لا صنعن
قيس فقال ارسلني في كلام [illegible] فيهم ابا موسى ثم مال قال الناس الا ابا موسى [illegible] عليه السلام

بالتيمي

سعد الاشعري

اسما الله اكبر سنة بست وستين ... وانما ذلك كاتب رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الحديبية اذ قالوا لا نشهد
انك رسول الله فامح هذا الاسم واكتب ... اسم ... فكتبه فقال ... [illegible] ... بن ... الملك ...
فقال الشيخ يا ابن ... وقد ... بها ... علينا ... المسلمين ... من ... انه ما ... هو ... هذا الشعر
يصرح ... الكفار ... قول من يقول ان عليا ... الكفار ... ايام ... ومن الكتاب المذكور
قال ... انتهى الى ... على ... فالقت ... واستقر بها النوى كما قر عينا بالاياب المسافر
وقالت من ... فقالت فان ... فيها تراب ... ومن الكتاب
المذكور ان معاوية ... عسكر الحسن ... بن ... قيس ... الشام ... في
الحسن الا ان قيس بن سعد قد قتل فانفروا ... الحسن ... كان ... حتى
حتى نزل المقصورة ... بالمدائن ... الحسن الى معاوية ... ان ... هذا مما يكذب قول الناصب ومن
كتاب ابن قتيبة ... في قتال الخوارج قال وان الخارجة التي خرجت على علي ... بينا هم يسيرون اذا هم برجل يسوق
حمارا ... امراته ... قال انا رجل مؤمن ... علي بن ابي طالب ... انه امير المؤمنين و
اول المسلمين ايمانا بالله ورسوله ... قال انا عبد الله بن خباب بن الارت صاحب رسول الله صلى الله
عليه وآله ... قال نعم ... حدثنا عن ... حديثا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله
لعل الله ينفعنا به فقال ... حدثني ابي عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال ستكون بعدي فتنة يموت فيها قلب الرجل
كما يموت فيها بدنه يمسي مؤمنا ويصبح كافرا فقالوا لهذا الحديث سألناك والله لنقتلنك قتلة ما قتلها
احد ... ثم اقبلوا ... وامراته ... حتى ... فقال ... رطبة ... فاخذها
بعضهم ... فقال ... بغير حلها ... من ... سيفه ... خنزيرا
لاهل الذمة فضربه بسيفه فقتله فقال له بعضهم ... هذا من الفساد في الارض فلقي الرجل صاحب الخنزير
فارضاه من خنزيره فلما راى ... عبد الله ... قال ... في الارض ... احدثت
حدثا ... لا روع عليك ... فجاؤوا به ... على ... ذلك
الخنزير ... ثم اقبلوا الى امراته فقالت انا امراة ... الله ... فبقروا
بطنها وقتلوا ثلاث نسوة ... قد صحبت النبي صلى الله عليه وآله فبلغ عليا ...
فبعث اليهم الحرث ... لينظر فيما بلغه من قتل عبد الله بن خباب ... وكتب اليه بالامر فلما
انتهى اليهم ... فقتلوه فقال الناس يا امير المؤمنين ... هؤلاء القوم ... خلفونا

في عيالاتنا ... فاذا فرغنا منهم نهضنا ... من ... ما ... فلما ... بالمسلمين ... حنيفة ... الا ... يوم ... فقتلهم ابو بكر ... من ... الناصب ... ان
ان عليا قتل المسلمين ... ابن قتيبة ... علي ... قال ... دعوا
الينا قتلة اخواننا ... فقالوا كلنا قتلهم وكلنا مستحل دمائكم ودمائهم ... ومن يستحل دم المسلم فهو كافر
ومن كتاب تجارب الامم ... ان الحسن خطب بالكوفة فقال يا
اهل العراق ... ثلاث ... قتلكم ابي ... ابن جراحة ... الى
المدينة ... هذا مما يكذب قول الناصب ... الحسن بايع ... ومثل ما خرج ايضا ابن عبد الله
بن مطيع الى الحسين بن علي عليه السلام فقال ... ان ... الكوفة ... ففيها
... ويغتنم ... على نفسه الحديث ... وقد روي ... علي عليه السلام ... ابن ابي العاص
ان معاوية ... وعمرو بن العاص السهمي وابا الاعور السلمي ... على طلب الذين يزعمهم ... والله ما
على الارض من امة محمد صلى الله عليه وآله ... كان اشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من هؤلاء النفر
ولا اهل ... انهم ... رسول الله صلى الله عليه وآله ... الله ... العقبة ...
من ... اقول ... الى ... امام ... هؤلاء ... في زعم الناصبة
قال وذكروا ان امير المؤمنين ... الى ... القوم ... فقال انا ما ...
... فقال ... امير المؤمنين ... ان ... ولقد ... كان من
واعجب منهما رواه البخاري في صحيحه من قول النبي صلى الله عليه وآله ... عمار تقتله الفئة الباغية ...
... الى النار ... والناصبة يقولون ...
... هذا ... على رسول الله صلى الله عليه وآله ... عمرو بن العاص ... هذا الحديث ... ولذا
قبل ... علي ... فقال ... الا ... الفئة ...
اقتلني ... عمرو بن العاص في عمار ... فقال
يا ابن العاص ... الا ما سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله ... يا امير المؤمنين
... عمار ... بيتي ... وفيه فساد
... فقال عمرو ... في ذلك

شعرا عاتبني ان قلت شيئا سمعته وقد قلت لو انصفت مثله قبلي اثقلت فما قلت نعل فيه [illegible]

اهل كان في بالغيب بمن كبيته وكاهن الغوا مراجاهم تغلظ وروايات مشهورة وقد اجابه معوية بقصيدة من جملتها شعر

ابيت باهر فيه بالشام فتنة وفي دون ما اظهرت زلة النعل الابيات الى آخرها وقال فبينا الناس في صفين [illegible]

اذا نادى من اهل الشام ينادي من يدلنا على ابي نوح الحميري فاجابه الناس من يلتمس عنه قالوا هم تريد قال اريد ابا نوح الكلاعي

قال ابو نوح قد وجدته فمن انت قال انا ذو الكلاع فسر الي قال معاذ الله ان اسير اليك الا في كتيبة قال بل فسر الي

لك ذمة الله وذمة رسوله صلى الله عليه وآله وذمة ذي الكلاع حتى ترجع الى خيلك فانما اريد ان اسألك عن

امر فيكم تمارينا فيه فقال ابو نوح فسر حتى خيلك واسير حتى خيلي فاقبل ذو الكلاع وخرج اليه ابو نوح حتى التقيا

فقال ذو الكلاع اني دعوتك لاحدثك حديثا حدثناه عمرو بن العاص في عهد عمر بن الخطاب ذكر ان رسول الله صلى الله عليه وآله

قال يلتقي اهل الشام واهل العراق وفي احدى الكتيبتين الحق وامام الهدى ومعه عمار بن ياسر وان عمارا

تقتله الفئة الباغية فانشدك الله يا ابا نوح الا صدقتني ولم تكذبني افيكم عمار بن ياسر قال نعم والذي بعث محمدا

بالحق انه فينا قال ذو الكلاع اجاد هو في قتالنا قال نعم ورب الكعبة لهو اجد في قتالكم مني ولوددت انكم خلق

واحد فذبحته وبدات بك قال ذو الكلاع ويلك علام تمنى ذلك منا فوالله ما قطعتها فيما بيني وبينك وان رحمك

مني قريبة وما يسرني اني قتلتك قال ابو نوح ان الله قطع بالاسلام ارحاما متقاربة ووصل به ارحاما متباعدة و

انا قاتلك واصحابك وانا على حق وانتم على باطل مقيمون مع ائمة الكفر ورؤس الاحزاب فقال له ذو الكلاع

قال ذو الكلاع استطيع ان تأتي معي صف اهل الشام وانا لك منهم جار حتى تلقى عمرا وتخبره بمكان عمار وجده

على قتالنا لعل الله يكف بذلك واصحابنا لعل الله يصلح بين هذين الجندين قال ابو نوح انك رجل غدار وانت مع

قوم غدر وان لم ترد الغدر اغدروك واني ان اموت احب الي من ان ادخل مع معوية او اخرج معه في دينه قال ذو الكلاع انا

لك جار من ذلك الا تقتل ولا تسلب ولا تكره على بيعة ولا تحبس عن جندك وانما هي كلمة تبلغها

عمرا لعل الله يصلح بين هذين الجندين ويضع عنهم الحرب قال اني اخاف غدرك وغدر اصحابك قال كلا

قال ابو نوح اللهم انك ترى ما اعطاني ذو الكلاع وانت تعلم ما في نفسي فاعصمني واختر لي وانصرني

وادفع عني ثم سار معه ابو نوح حتى اتوا عمرا وهو عند معوية وحوله الناس وعبد الله بن عمرو يحرض الناس فقال

ذو الكلاع يا ابا عبد الله هل لك في رجل صدوق لبيب شفيق يخبرك عن عمار بن ياسر بالحق ولا يكذبك فقال عمرو من هو

قال ابن عمي هذا الكوفي فقال عمرو اني ارى عليك سيماء ابي تراب قال ابو نوح علي سيماء محمد صلى الله عليه وآله وعليك

سيماء

سيماء ابي جهل وسيماء فرعون فقام ابو الاعور السلمي فاسل سيفه وقال لا ارى هذا الكذاب اللئيم بين ظهرانينا

يشتمنا وهو بين اظهرنا عليه سيماء عدونا فقال ذو الكلاع اقسم بالله لئن بسطت اليه يدك لاحطمن انفك

بالسيف ابن عمي وجاري عقدت له ذمتي وجئت به اليكم ليخبركم عما امتريتم فيه فقال له عمرو يا ابا عبد الله

اذكرك الله الا صدقتنا ولم تكذبنا افيكم عمار بن ياسر قال ابو نوح ما انا بمخبرك حتى تخبرني لم تسأل عنه فان

معنا غيره من اصحاب رسول الله كلهم جاد على قتالكم فقال عمرو ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخبرنا في

ان عمارا تقتله الفئة الباغية ولا ينبغي له ان يفارق الحق ولا تأكل النار منه شيئا فقال ابو نوح اسمعت

هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله قال عمرو نعم قال ابو نوح الله اكبر هو والله معنا جاد على قتالكم

قال عمرو والله فقال والله الذي لا اله الا هو ولقد قال لنا يوم الجمل انا سنظهر عليهم وخبرنا امس انكم لو ضربتمونا

حتى تبلغوا بنا سعفات هجر كانت قتلانا في الجنة وقتلاكم في النار وكان خيارنا على الحق وخياركم على

الباطل قال عمرو فهل تستطيع ان تجمع بيني وبينه قال نعم فركب عمرو دابته وعتبة بن ابي سفيان وذو

الكلاع وعمرو بن [illegible] فانطلقوا حتى اتوا اصحابهم وسار ابو نوح ومعه شرحبيل بن ذي الكلاع حتى انتهى الى الصف و

انصرف قال ابو نوح فانتهيت الى عمار وعنده عبد الله بن عباس والاشتر وهاشم بن عتبة وعبد الله بن بديل

وحارثة بن [illegible] وخالد بن معمر وعبد الله بن ابي بركة فقلت له انه دعاني ذو الكلاع وهو من ذي رعين فقال

اخبرني عن عمار افيكم هو قلت ولم تسأل عنه فاخبرني انه سمع عمرو بن العاص يقول انه سمع عمر بن الخطاب

يقول انه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان اهل العراق واهل الشام يلتقون غدا وان عمارا

يكون مع الحق وتقتله الفئة الباغية فقلت انه فينا فقال اجاد هو في قتالنا قلت اي والله هو اجد في قتالكم

مني ولوددت انكم خلق واحد فذبحته وبدات بك فقال عمار [illegible]

وقال انه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك فقال عمار صدق والله ورب الكعبة ثم

ليضرنه ما سمع ولا ينفعهم قلت له انا رسلنا اليه لا يعوقون فقال عمار اركبوا فركب عمار واصحابه وكنا اثني عشر رجلا

فاتينا [illegible] حتى اذا كان [illegible] نادى يا ابا عمرو واخوانه

فهذا عمار واصحابه فقال عمرو [illegible] فليسر الينا [illegible] فقال

عمرو [illegible] انت على هذا البرد [illegible] عليك [illegible]

[illegible] ان الله [illegible]

قال عمرو من انت قال انا سوف بن بشر من نمر بن ربيعة ثم من عبد القيس قال عمرو فاتى بشابيك فارسل
ابعث من شئت فلست بمستوحش من احد فبعث اليه اشتر اصحابك فقال عمرو هذا صاحبه ايكم يسير اليه
فخرج وداعوه فلما توافقا قال له عمرو انى لاعرف الجبهة من اهل النار فقال له ابو الاعور لقد اعجبت لسانك
يكذبك فى غير ... الى النار قال عمرو كلا انى ... وان كتب ... ادعوا الى الهدى وانت تدعو فى
اضلالة ... يتعقبها الهلاك وتقاتل عليه وقسرى اصلالة بالعدو والعذاب بالمغفرة فى ... وجوهنا
ووجوهكم سيماء ... ديننا ودينكم ودعوتنا ودعوتكم وليس منا واحد الا هو اولى بمحمد صلى الله عليه واله
وادنى ... فقال ابو الاعور فاخرج اصحابك ... فليقف صحابك موقفا ويقف صحابى موقفا
قال عمرو ... فانى جاز لك ... ان يرجعوا الى موقفهم الذى كانوا فيه ... فانى
لا اجترى على غدر فاذا وقفوا موقفا وعرفت ... ثم ان شئت واصحابك ان يكثروا
وان شئت ... فسار ابو الاعور فى ... فارس ورجع عمرو الى اصحابه فسار فى مائة فارس ... كان فى
المنطقة من ... عمرو ... الشيخ ... وسار عمار ... عشر فارسا حتى اختلفت اعناقهم ... و
نزلوا فجلسوا ... فقال عمار اسكت فلقد ... شهيد
على عهد رسول الله صلى الله عليه واله ... من الجاهلية وقد ... كان فى ... ذنبا
وفى الكفر اشد ... كانت ... وان شئت ... بكلمة تفصل بيننا وبينكم
قبل ان تقوم من موضعك وتشهد بها على نفسك ولا تستطيع ان تكذب بها قال عمرو يا ابا اليقظان
ليس لهذا جئت ولكن جئت لانك اطوع هذا الجيش فيهم فانشدك الله الا كففت سلاحهم وحقنت دماءهم
... النبى صلى الله عليه واله ... عبد الله ... فقال عمار الحمد لله
الذى اخرجها من فيك انها لى ولاصحابى القبلة والدين والكتاب ... وقرن ... دون اصحابك
وجعلك انت ... ثم ... انا امرنى رسول الله صلى الله عليه واله
بقتال الناكثين فانهم ... بقتال القاسطين وانتم هم ... وامرنى بقتال المارقين فلا ادرى
ادركهم ام لا ... الست تعلم ان رسول الله صلى الله عليه واله قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانا مولى رسول الله صلى الله عليه واله وعلى مولاى بعدهما وليس لك مولى فقال
عمرو لم تشتمنى يا ابا اليقظان ولست اشتمك فقال عمار بم تشتمنى ا تستطيع ان تقول ان الله

ورسوله

صلى الله عليه واله يا على ان لك من الثواب ما لو قسم على اهل الارض لوسعهم ... الفضيلة مطلقا قوله تعالى
فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما ولا شك ان عليا كان يجاهد الاعداء وغيره ما بارز
لا يقال لم يجاهد غيره بالسيف فلم يجاهد باللسان لانا نقول النبى صلى الله عليه واله جاهد بالسيف
وباللسان ... جماعة ... عن عائشة ... انزل الله فينا شيئا
من القرآن الا ... عذرى كما اخرجه البخارى فى صحيحه ... يقولون نزل فى ابى بكر ... وما قال
ان الاية لو نزلت فى ابى بكر لاحتج بها يوم السقيفة ... الائمة من قريش ...
... كما ذكره ابن قتيبة وغيره ... من ذلك ...
قوله تعالى قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الى قوم اولى بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا
يؤتكم الله اجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما ...
... النبى صلى الله عليه واله ... المخلفين من الاعراب ...
قل لن تتبعونا كذلكم قال الله من قبل ...
للكفار ... المسلمين ... الداعى ... حنيفة اهل الردة
فى اليمامة ... فقال هؤلاء اصحاب
شوكة ... صلى الله عليه ... ابى بكر ...
وهل ... العسكر ... سيف الله خالد بن
الوليد ... مسيلمة الكذاب ... على الحنفية ام محمد
محمد ... الاسلام ... بعد النبى صلى الله عليه واله ... الجواب ما
ذكر السيد شارح ... النبى صلى الله عليه واله ... لن تتبعونا
لا ... المخلفين ... النبى ...
فقال سبحانه ... اراد
تغيير ... قال الله
بالحديبية ... ابن عباس فى
مجاهد ... صلى الله عليه واله ...

حنين و
ذوي بأس شديد فانه صلى الله عليه وآله قد دعاهم بعد ذلك الى غزوات كثيرة وقتال قوم ذوي نجدة وشدة مثل
الطائف وموتة وتبوك وثقيف وهوازن فلا معنى لحمل ذلك على ما بعد وفاته لولا حمية الجاهلية اعاذنا الله
تعالى وفعلنا وصيته ينبغي ان يتواصى بها تعلموا ان الله عز وجل لم يوقع المخلفين على اتباع الرسول صلى الله عليه وآله
في جميع غزواته على ما نص المختص بوقت معين دون ما سواه ومكان المخرمات والمدلى بالطلاق وما امكن
الامر كذلك بل كان مختصا بزمان الغنايم تعرف بساره بما علم بطلانه واتفق على تقدير التسليم من ان الداعي
غير النبي صلى الله عليه وآله لا تم انه ابو بكر لجواز ان يكون عليا قوله ما حارب الكفار ممنوع سند المنع قول النبي فاهل
حروري يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية كما اخرجه البخاري وغيره ومن يمرق من الدين يكون
وما يدرك كفر محاربي امير المؤمنين عليه السلام عليا بالطهارة الدين عن عهده والاستدلال له ومحاما امير المؤمنين من وجه
وعترته واصحابه وقد ثبت ان استحلال دم المؤمنين اعظم عند الله من استحلال شرب جرعة من خمر معلوم المسكر
عليه في الكفر بالاتفاق واذا كانت الامة مجمعة على اكفار مستحل الخمر وان شهد الشهادتين ولو قام بالصلوة
واتى الزكوة فوجب القطع على كفر مستحل دم المؤمنين لانه اكبر من ذلك واعظم وهو قام الحجة على الناصب و
اصحابه الذين منعوا يقولون مانودي بكاتبنا الا من بعد النبي في عقب يوم الغدير يقتلهم ابو بكر وعمر و
والله لو منعوا عقالا لجاهدتهم ويسمونهم اهل الردة ويجعلون مثل هذا المنكر العظيم دليلا على الجاهلية و
يقاتل على الولاية فمنهم النبي صلى الله عليه وآله اما منعهم يقول صلى الله عليه وآله حرب لمن قاتلهم و
قتلوا كما ذكرناه في صدر الكتاب وان الناصب يعرف بهذا وانه ما حارب غير المسلمين فصوب رب انهم
قول النبي صلى الله عليه وآله لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم كما اخرجه الترمذي
في صاحبه وغيره وشان من حرب النبي صلى الله عليه وآله كفر ولو سلم عدم كفرهم وارتدادهم لا يدرى انه
يخرج عن ان يكون داعيا الجواز ان يريد بالباري الاسلام الاسلام اللغوي دون الشرعي لا يعرف في ذلك من دليل
ليس للمعارض يقول بان الشرعي اولى من اللغوي كما يسمى فانا نقول الشرعي هنا ذلك تحت اللغوي يكون يعرف
انهم وسلم انّ الداعي ابو بكر لا يدل على امامته ولا يلزم من ذلك في كل من دعى الى جهاد الكفار وقوله صلى الله
عليه وآله ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر كالنص الجاري في صحيحه ما نقدر انه عليهما اشار عليه يتقوى
فتسلم ونذر قبل سعد بن كلامه كذب ويا بن تبريق عنا انهم خوفوا شوكتهم بل انهم غير مستحقين بقوله كما قلناه
ومن العجب قول ان سبب تسمية خالد سيف الله على امير من قتل النبي صلى الله عليه وآله كما اخرجه الترمذي في صحيحه عن

البراء

سبحانه

وقال
البراء ان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث الى اليمن جيشين وامّر على احدهما عليا وعلى الاخر خالدا
فاذا كان القتال فعلي قال فافتتح علي حصنا فاخذ منه جارية قال فكتب معي خالد الى رسول الله صلى الله عليه
وآله يخبره قال فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه وآله وقرا الكتاب رايته تغير لونه فقال ما ترى في
رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فقلت اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وانما انا رسول
فقد قاس علي خالد واحصى من ليس كمصطفى النبي صلى الله عليه وآله وثبت له حديث الجنة ولم يجتمع في نصال
في احد من الصحابة غيره اجماعا وحتى كيف نحى على عليه السلام الحنفية انشاء الله تعالى وقوله في غزوة اهل اليمامة
العالم الكذب فمن ورم لم يقل بمن له دين غير   الثالث قوله هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره
على الدين كله والنبي صلى الله عليه وآله لم يأخذ غير جزيرة العرب وفي عليه السلام ابي بكر رضي الله عنه من عامل
ليام خلافته غير المسلمين ولم يظهر دينه صلى الله عليه وآله على كل الاديان الا في خلافة الصديق وخلافة
بعده لانهم اجلسوا ملوك المخالفة للاسلام من اليهود والنصارى والمجوس وغيرهم من ترابت وسلبوا
ما لكهم وخزائنهم وخلعوهم تيجانهم ومن سلم منهم فيصوا ولم يسلموا ضربوا عليه بالجزية واسترقوا
الاطفال والنساء حتى اخذوا شاه زنان بنت كسرى التي كانوا يسمونها الاعاجم شاه زنان من يحبه
فتسرى بها الحسين عليه السلام من سبي عمر والادلة الظاهرة منزلة على حقيقة الخلفاء الثلثة اذ الدين الذي سماه
الله بالهدى ودين الحق كل باماتهم   المراد ما ظهار الدين لظهار بالحجج البراهين وذلك
لوجوه منها سياق الدين اعني قوله تعالى بالهدى وهو انما يكون بالبرهان ومنها عدم احتياجه الى اضمار
اذ على قول الناصب يكون تقديره على اهل الاديان والاصل عدمه ومنها لزوم كون الدين ناقصا من
حياة النبي صلى الله عليه وآله وهو خلاف قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم بل الى الان اذ بعض الاديان اهيل
اليه سيف الاسلام كالزنج من يغزون المسلمين فقولها جلسوا ملوك الاديان الى آخره لا يدل على امامتهم
بعد قوله صلى الله عليه وآله ان الله ينصر هذا الدين بالرجل الفاجر كما ذكرناه من حديث البخاري وايضا
العبيد الفسقة الذين هم الان سلاطين مصر يحاربون الكفار ويحمون ثغور المسلمين فليتخذهم الناصب
اضرابه ائمة ويتولى بذنبهم واتفقت الاخبار تويدما ذكرناه كقوله لا تزال طائفة من امتي ظاهرين
على الحق لا يضرهم من خذلهم كما عرفته وقوله في الخبر ان امرهم اهل العلم كما مر فعلم فقال الناصب كمحكم الكتاب
والسنة ولا يبعد ذلك ممن فرق بين الكتاب والعترة وليعتبر قول الناصب الشقي والغاصب الغوي في

والاديان

الاول وهو قوله تعالى لا يدخل في جزيرة العرب دين آخر وهو قوله ذلك الدين الذي سماه الله بالهدى ودين الحق اي كان
بالماتهم لنري ان نهوض لما النبي صلى الله عليه وآله ونقضه الدين صلى الله عليه وآله ولقد هم امير المؤمنين عليه السلم
اقواما بقول لما انزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله دينا ناقصا فكمله الى الآخر تعالى الله عن ذلك علوا
كبيرا او في قوله على امهاتها بل الى ايام خلافة غير المسلمين بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله لان من جملة
قاتلهم الخوارج وقد قال النبي صلى الله عليه وآله يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية [illegible]
من مرق من الدين لا يكون مسلما كما ذكره الله غير مرة وقال ابو سعيد قال رسول الله صلى الله عليه وآله
سافتنه عند [illegible] من المسلمين يقتلها اولى الطائفتين بالحق [illegible] وقد ذكرت اصحاب بني حنيفة وعرفت
بينهم وبين المرتدين في الاخبار يذكره انك آه الرابع قوله تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم
معنى رؤية آيات الله سبحانه في الآفاق كما نقل عامة المفسرين هو انتشار هذا الدين في الاقطار و[illegible]
[illegible] التفسير تملك الضعفاء من المسلمين ممالك الاقيال من الملوك [illegible]
[illegible] حتى حكم سلمان في ملك كسرى [illegible] والمغيرة بن شعبة في ملكه [illegible]
واعمالها ومعاوية في الشام [illegible] عمرو بن العاص في مصر مملكة فرعون
حتى آل الامر الى [illegible] وصل القوة [illegible] فرعون [illegible] ملك مصر [illegible]
وكان عهد [illegible] قال اجابه [illegible] مصر [illegible] استغفر الله
ذلك ولا دليل ابلغ من ذلك على حقية امامة الائمة الثلاثة اذ لو لا [illegible] فيما ذكره [illegible]
يدل على مقصوده [illegible] الثلث [illegible] مقاتل بن سليمان انه روى في تفسير سنريهم
آياتنا يعني [illegible] الآفاق يعني البلاد عذاب قوم عاد وثمود وقوم لوط كانوا يمرون عليهم [illegible]
وفي انفسهم [illegible] حتى يتبين لهم انه الحق يقول ان القرآن حق من الله هذا تفسير مقاتل
الذي نسب [illegible] تفسير القرآن [illegible] كما [illegible] صاحب
الكشاف [illegible] كما قال في تفسير قوله تعالى واما ثمود فهديناهم [illegible] في القرآن الا
[illegible] الآية [illegible] في تفسير قوله شهد الله انه
لا اله الا هو [illegible] الكشاف [illegible] ابنه
الاصول ان [illegible] الآفاق [illegible]

كانت الاذون كيف البعض كما فسره مقاتل ان [illegible] الزيادة [illegible] وان كانت [illegible] فاصل
بعد كما بيناه من ان بعض بلاد الشرك لم يصل اليها سيف الاسلام كما اخرجه [illegible] ان شاء الله تعالى
عند ظهور المهدي ونزول عيسى عليهما السلام كما اخرجه نعيم بن حماد في كتاب الفتن عن كعب قال يهبط
المسيح عيسى بن مريم عليه السلام عند باب دمشق الشرقي [illegible] واضع يديه على منكب ملكين [illegible]
[illegible] ... اصحابك فيقول كذبتم
باتيه النصارى فيقولون نحن اصحابك فيقول كذبتم بل اصحابي المهاجرون بقية اصحاب الملحمة فياتي مجمع
المسلمين [illegible] فيتاخر المسيح [illegible] يا مسيح [illegible] فضل [illegible]
فقد رضي الله عنك وانما [illegible] الحديث [illegible] من ذلك واعجب من هذا
[illegible] على انتشار الاسلام [illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] في شبهة [illegible] كلام [illegible]
وما جرى على لسانه من ذكر [illegible] غير صحيح [illegible] من هذه الآية الشريفة
امامة الثلاثة دون علي [illegible] هذه الشبهة [illegible] امامتهم [illegible] امامة الشورى
قلت [illegible] على عندهم فان [illegible] ابو بكر [illegible] العراق [illegible] اللاد
[illegible] النبي صلى الله عليه وآله وهو اصل انتشار الدين
[illegible] المنصوص [illegible] الآثار [illegible] لا سيف
الا ذو الفقار كما قال شاعرهم شعرا على المنابر [illegible] بسيفه [illegible]
الخامس قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة
وهم راكعون والمراد بالركوع هنا التواضع والخضوع من قول الشاعر لا تهين الفقير علك
ان تركع يوما والدهر قد رفعه [illegible] صاحب الكشاف فهو كقوله تعالى خروا سجدا وسبحوا
بحمد ربهم وهم لا يستكبرون [illegible] الثلاثة الصديق وصاحبيه اذ
شرط الولاية في الآية [illegible] اقامة الصلاة فظاهر
واما ايتاء الزكاة فلا شك انهم كانوا [illegible] الخضوع [illegible] الصديق
كان [illegible]

جواب وكان يحمل الكعك على عاتقه للضعفاء وكان يقوم القناطر ويجيئ القوافل بنفسه وقد طبقت رياسته
عساكر الاقطار من غير منازع في الامامة فمن كان على مثل ذلك بالسطوة والحكم وصبر لقتله ولم يرم
من المسلمين مثل محمد بن ابي بكر وغيره من الصحابة وقال لا اكون اول من خلف محمدا في امته بالسيف وهذا دليل
شفقة على امته اما بمعزل عن سواهم في زمانهم اقول لا تم ان المراد بالركوع ههنا التواضع مع ان
حمل اللفظ على المعنى الشرعي اولى من حمله على المعنى اللغوي لان الشرع في حكم الطاري فهو كالناسخ لان
ههنا بالعرف كالعهد الموجب لصرف الخطاب اليه فان قلت انه اذا حمل على المعنى اللغوي كان مفيدا فائدة
مستقلة واذا حمل على الشرعي كان في حكم التاكيد لان الركوع الشرعي قد دخل في قوله يقيمون الصلاة والتاسيس
في الفقه خير من التاكيد قلت مسلم ان التاسيس في اللفظ خير من التاكيد ولكن بعد الفقه فائدة
على حمل اللفظ على المعنى الشرعي وهي المدح ببيان ان المخصوص بالولاية المذكورة حال الركوع هذا على تقدير التسليم ان
المراد بالركوع في اللغة التواضع وهو غير مسلم لقول الشاعر استعان تجيبيك بالابحر وفي صحاح الركوع
الانحناء ومنه ركوع الصلاة وركع الشيخ انحنى من الكبر فيكون ما اوردناه حقيقة وما اوله الناصب مجازا
والاصل عدمه فلم يجز المصير اليه الا لموجب وقد عدم الموجب للحقيقة فامتنع حمله على التواضع قوله اذ
شرط الولاية حاصل لهم دون غيرهم ففيه تعريض بعلي ونحن لا نشك ان معنى انما يفيد الاختصاص فعلى
هذا التقدير هو انما تفيد الاختصاص وعلى تقدير قول الناصب من انها تختص بهم دون غيرهم يلزم ان
يكون علي عليه السلام ايضا داخلا في المختصين وكونه غير امام باطل اجماعا فبطل ما قاله الناصب وهو
ظاهر وما وصف به الشيخين من التواضع وعدم التكبر الذي هو ممنوع خصوصا فيما نقل عن عمر من الغلاظة والفظاظة
كلها في صحاحهم وقد ذكر شيئا منه في صدر الكتاب فتامله قال ابن ابي الحديد في شرح نهج في قوله وعلى عقدة
رسول الله وهو ساخط عليك [illegible] قلت ان النبي صلى الله عليه وآله مات وهو
راض عنه ثم يقول لطلحة توفي رسول الله وهو ساخط عليك لكلمة [illegible] مناقضة وهذا ما يوجب
ما ذكرناه وما ذكره من قول عثمان لا اكون اول من خلف محمدا في امته بالسيف فيه تعريض بان اول من خلف
محمدا في امته بالسيف [illegible]
[illegible]
[illegible] ولو
[illegible] في سبيل الله

باموالكم

باموالكم وانفسكم والدفاع عن النفس جهاد وهو معلوم وان كان بالملا الاعلى مذهب عثمان فقد كان
يجب عليه ان يهاجر وان كانت المدينة دار حرب فان النبي صلى الله عليه وآله هاجر من قريش
يحكي ان الناصب الشقي من المجوس خالف لساير المسلمين في تفسير الآية الكريمة ووقعه منقبة علي رضي الله
تعالى بنفيها كالشمس في انشاده [illegible] قوله وادعت الرافضة ان هذه الآية في علي خاصة دون غيره
واحتجوا بانه عليه السلام تصدق بخاتمه وهو راكع على سائل ومنع ذلك من وجوه الاول ان الذين آمنوا
لفظ جمع ويمتنع حمله على الواحد في لغة العرب قالوا للتعظيم قلنا التعظيم ههنا ممنوع لعلي اذ الله
ورسوله ذكرا في الآية من غير قرينة تعظيم فكيف يذكر التعظيم لمن دونهما والثاني ان الرافضة يدعون
ان عليا طلق الدنيا وانه لا مال له كان يلبس القصير وكان ياكل الشعير والآية فيها ذكر الزكاة فهو
الزكوة لا يكون الا لمن له مال فانتفيا الثالث ان الله مدح الخاشع في الصلاة وكون الانسان يشغل
جوارحه ويشغل بنزع خاتمه واشارته الى سائل وقد فرغ اليه يشغل قلبه عن بقية الزكاة وليس من الخشوع
حاشى امير المؤمنين من مثل ذلك الرابع الزكوة تطلق على الصدقة الفرض فلا يكون الامر الا لمستحق
والى نفع المستحق في قطعة فضة يجوز عليها احتمال الجهالة في القدر والغش في الجنس من الحقوق معلوم
خالص ومن نسبة مثل هذا الى عالم زمانه الخامس ان الرافضة الخامس لكن الله تعالى وعد الحزب الذي يتولى
هذا الايمان بان يكون غالبا بقوله ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
فلم يغلبا الا اهل السنة الذين هم اتباع ابي بكر وعمر وعثمان وعلي والرافضة الذين يدعون انقطاع
علي صنف مظهر الى الآن بل الى آخر الزمان لم يزالوا مغلوبين تحت الحكم والقهر ومن ادلة
راجحة تمنع اختصاص علي بالآية دون اصحابه اقول الاثم حمل الجمع على الواحد اذ قد ورد في القرآن
المجيد حمل مثله على واحد كقوله تعالى الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا انزلت
في عبد الله بن ابي سلول ذكر ذلك مقاتل في تفسيره وكذلك قوله تعالى والذين يظاهرون منكم
نزلت في اوس بن الصامت الانصاري ذكره مقاتل ايضا وصرح به غيره وقال الزمخشري قوله
تعالى الذين قال لهم الناس المراد به نعيم وذكر ابن المرتضى في تفسيره انه وهو من شيوخ
الناصبة وقال هذا قول عكرمة ومجاهد وكذلك قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله
عليكم اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم نزلت في النبي صلى الله عليه وآله حين اخذ غورث

وذلك

وكان قد علقه في شجرة ونام فجعله رجل انتبه النبي صلى الله عليه وآله قال الرجل منعك مني فقال الله فنزلت
في غزوة حمراء الاسد كالاجر لتخادعهم الممتنع باطلة قوله فكيف ذكر التعظيم دونهما قوله واو
اذا سمع لا جلاله اعطم من كل عظيم لولانه على ذلك وليس الرجوع في ادخال الواو على اسمه سبحانه تكريما ما يكفي
تعظيمه في ضمير المتصل بلفظ الرسول المضاف الى الباري تع تعظيم تأسيس من تعظيم النبي صلى الله عليه وآله
غايته ان طريق التداخير مقصود ذلك جائز ولقصد ذكر الزمخشري والسيد في تفسيرها المغنية غنية من جواب
الناصب قال الثالث بلفظ الجمع وهو لعلى عليه السلام لغير الناس في شأن فعله عليه السلام وهو في مسلم ثوابه ومثله
على ان جنة المؤمن عيسى لا يكون الا من جهة الغاية من الحرص على البر والاحسان في نفعل الفقراء حتى جعلهم امر
لا يفعل التي تخبر وهو في الصلاة لم يخرج الى الفراغ منها في قول الناصب دونها فقطع الاول منهم وموافقته
الضمير كما لشيء ما وقف على حديث عدي عن النبي صلى الله عليه وآله حين قال بئس خطيب القوم انت عند
ما قال الخطيب من يطع الله ورسوله فقد هدى ومن يعصهما فقد غوى فقد ذكر ذلك الزمخشري في تفسير قوله
لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله وقال الزمخشري في الجمع بين الله تع وبين غيره ايهام تسوية
وقال الطيبي في حاشية الكشاف معنى الحديث نوله صلى الله عليه وآله للخطيب قل ومن يعص الله ورسوله فقد
لان في الجمع بالضمير نوع التسوية والعطف بالواو وان دل على الجمع والتسوية في انه على لكن في الافراد وجعل
احدهما متبوعا والآخر تابعا ما يزيل ذلك التوهم فهذا ما يقتضيه كلام المصنف ولكن يشكل بما رواه النسائي
والترمذي ومسلم والبخاري عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث من كن فيه وجد بهن طعم
الايمان من كان الله ورسوله احب اليه مما سواهما الحديث قال واجاب القاضي بثنى الضمير هاهنا ايماء الى
ان المعتبر هو المجموع المركب من المحبتين لان كل واحد منهما واحدة منهما لاغية وامر بالافراد في حديث
عدي اشعارا بان كل واحد من العصيانين مستقل باستلزام الغواية لان العطف في تقدير التكرير والاصل فيه
الاستقلال في كل من المعطوفين قال الطيبي وقلت يؤيده الاول قوله تع ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم
الله حيث جعلت تابعة رسول الله مسبوقة عن محبة الله وسببا لمحبته تع لعبده والثاني قوله صلى الله عليه وآله
تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما ابدا كتاب الله وسنة رسوله هذا آخر كلام الطيبي يقول العبد
المؤلف لكن الاشكال باق بما رواه ابو داود في سننه والنسائي والترمذي وابن ماجة وغيرهم كما ذكره في كتاب
النكاح من حديث ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وآله ومن يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما

فانه

فان التيمم

فانه لا يضر الا نفسه وقال النووي قال الترمذي حديث حسن قلت كان الناصب غفل من صادق الغلام
عن الجمع بالضمير وكيف يرضى من المستثنى ولم يرد ما جاء فيه ولكن قد سبق العلا الى باب المعجز الا الآحاد ومن كان في
هذا فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا قوله الامال له لقول اخبار الله بانه زكى حين تصدق قوله بانه لا مال
له لا يكفي وقد اجمعت الامة على كرمه عليه السلام حتى تصدق بعدة قرص شعير حين قال المسكين واليتيم والاسير حبا من
من شدة الصوم بعد سترة قبل ثبت واحوال الكريم تختلف في الغنى والفقر والا فهو ثابت كرمه وما يؤيد ذلك ما
رواه العاقولي في شرحه للمصابيح في مناقب علي عليه السلام قال ومما رويناه في مسند الامام احمد بن حنبل
وغيره انه قال لقد رأيتني وانا لاربط الحجر على بطني من الجوع وان صدقتي لتبلغ اليوم اربعة آلاف دينار وفي
رواية اربعين الف دينار ثم قال العاقولي لم يرد به زكاة مال عليه وانما اراد الوقوف التي تصدق بها
وجعلها صدقة جارية وكان الحاصل من غلتها يبلغ هذا القدر ولم يدخر مالا يعطى هذا المبلغ ولم يترك
حين توفي الا ستمائة انتهى كلام شارح المصابيح وهذا يبين جهل اقوام الناصب اذ قد نقل مثل هذا
مثلهم عن امامهم عن جميع علمائهم وان الناصب يقول لا مال له وبيعه لم ينقل احد من المسلمين حتى قالاه
ما يعادل هذا النقل في حق علي عليه السلام فالامير صلى الله عليه يقول الشاعر مدى الخلافة كما يكون لبن
شيئا بماء فعاد بعد ابوالا وما ذكرناه من قول العاقولي وغيره من مناقبه عليه السلام على العبارة
عن تطليقه الدنيا ثلثا كغيره قوله شغل جوارحه اقول صدور مثل هذا القدر من جنسه عليه السلام دليل على انه
من خصائصه التي فعلها عليه السلام حجة عند المسلمين دون الخوارج سيما وقد مدحه الله سبحانه عليه
ان تعجب فعجب قول الناصبة واعتراضهم على الفعل مع ان ائمتهم الاربعة لو جمع لكل واحد منهم ما ابتدع
في الدين بلا نظر وهم يصوبون آراءهم ويقولون انهم مجتهدون ثم اني في غير ذلك هذا وهم للعباد دون
شسع نعل امير المؤمنين وحاشى عليهم قدره ان يساووا شسع نعله وما قيل في صدقته عليه السلام
انه سمع السائل يذكر الله فخشع قلبه وهو في الصلاة فوقت السائل كما ذكرناه وردع عليه الناصب وكان الخاتم
مرضيا لا يحتاج الى كثير فعل واليه فان الاشتغال بمثل هذا الاشتغال في الصلاة عن الله كما انشد
ابن الجوزي حين سئل عن ذلك يسقى ويشرب لا يلهيه سكرته عن النديم ولا يلهو عن الكاسات
اطاعه سكره حتى تمكن من فعل الصحاة فهذا افعل الناس فانظر كيف تسمى بالناصب الجنب قوله
الركوع تطلق على الخضوع لقوله عز من قائل بل الذين تع والذين هم للزكوة فاعلون وانما فعلوا

الخشوع

الركوع الواجب بالمدينة اجماعا والآية مكية وفاقا نص على ذلك صاحب التقريب في كتابه المسمى بالناسخ
والمنسوخ فبطل قول الناصب بقوله فلا يكون الا من الخشوع المستحق قوله يلزم ذلك لتعذره في بعض الاوقات
قوله يجوز عليها العمل الجملة في العذر … نقض في الجنس اقول يجوز رفع ابطاله فيما عند بعض …
وحصول بطلانه في الدراهم المضروبة تعلق قول الناصب تعلل زكوة اصحابه فلا يكون ضرب الدراهم شرطا
فيما قوله فلان جرى استعمالها … لقول ابن ادريس … في مخصوص باليهود حين غلبوا واخلوا
الى الشام كما في معاني … الجمهور البرهان … ذلك … اولا من قولنا فاعتبر … اسرائيل
وقتل الانبياء الى آخره ومما يؤيد ما ذكرناه ما اخرجه نعيم بن حماد في كتاب الفتن عن عكرمة انه قال عجبت من …
بني امية ان يدعونا دعوة المؤمنين … عليها فانظر كيف حمل الناصب
عن مفسريه … الا عن … فيما منع الناصب بالآية الكريمة
معه قول منكر من القول وزورا وخرج منها كما خرج الشيطان مذموما مدحورا وخالف سائر المسلمين
الا من شذ اما خلافه للشيعة فظاهر خصوصا اتباع الامامية … الاثنا عشرية … المعتزلة
فقد روى الزمخشري في كشافه انها نزلت في علي عليه السلام واما اصحابه النواصب فقد روى السيد عبد
المطلب في تفسيره الذي سماه التفسير انها نزلت في علي … الزمخشري كما ذكرته اولا وهو
من اكابر مشايخ الناصبة وتفسيره عندي ثلث مجلدات … وكذا فسرها ائمة مقاتل بن سليمان وهو
عند الناصب اعلم من علي بالتفسير كما ستعرفه ان شاء الله تعالى وقد روى مقاتل ان النبي صلى الله عليه وآله
خرج لصلاة الاولى فاذا هو بمسكين فقال هل اعطاك احد شيئا قال نعم قال النبي صلى الله عليه وآله
على اي حال اعطاك قال اعطاني وهو … راكعا فقال النبي صلى الله عليه وآله ومن تفسير الثعلبي قال
السدي وعتبة بن ابي حكيم وغالب بن عبد الله انما عنى بقوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين يقيمون
الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون علي بن ابي طالب لانه مر به سائل وهو راكع في المسجد فاعطاه
خاتمه وبالاسناد المقدم المتصل الى ابن عباس رحمه الله بينما هو جالس على شفير زمزم يقول قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اذ اقبل رجل معتم بعمامة فجعل ابن عباس لا يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا وقال
الرجل قال رسول الله فقال له ابن عباس سألتك بالله من انت قال فكشف العمامة عن وجهه وقال ايها
الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا جندب بن جنادة البدري ابو ذر الغفاري سمعت رسول الله صلى الله

عليه وآله

عليه وآله بهاتين والا فصمتا ورأيته بهاتين والا فعميتا يقول علي قائد البررة وقاتل الكفرة منصور من نصره مخذول
من خذله اما اني صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله يوما من الايام صلاة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه
احد فرفع السائل يده الى السماء وقال اللهم اشهد اني سألت في مسجد رسول الله فلم يعطني احد شيئا و
كان علي راكعا فاومى اليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فاقبل السائل حتى اخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي
صلى الله عليه وآله فلما فرغ من صلاته رفع رأسه الى السماء فقال اللهم ان موسى سألك فقال رب اشرح لي
صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هارون اخي اشدد به ازري
واشركه في امري فانزلت عليه قرآنا ناطقا سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما بآياتنا
اللهم وانا محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي امري واجعل لي وزيرا من اهلي عليا اشدد
به ازري قال ابو ذر فما استتم رسول الله الكلمة حتى نزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد اقرأ فقال وما اقرأ
قال اقرأ انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الى قوله الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم
راكعون هذا خلاف المفسرين واما خلافه المحدثين قال في جامع الاصول في حديث طويل فقام الناس
يصلون فمن بين ساجد وراكع واذا بسائل يسأل فاعطاه علي خاتمه وهو راكع واخبر السائل رسول الله
صلى الله عليه وآله فقرأ علينا رسول الله صلى الله عليه وآله انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين
يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم
الغالبون وقال صاحب الجامع لم يذكره رزين وهو … الحميدي العبدري الذي جمع في كتابه الجمع بين الصحاح الستة
ومما يؤيد ما ذكرناه ما قاله صاحب المنهاج على العقيدة … باسناده قال قال حسان بن ثابت في
نزول الآية يمدح امير المؤمنين عليه السلام شعر: ابا حسن تفديك نفسي ومهجتي وكل بطيء في الهدى ومسارع
أيذهب مدحي في المحبين ضائعا وما المدح في جنب الاله بضائع فانت الذي اعطيت اذ كنت راكعا فدتك نفوس
القوم يا خير راكع فانزل فيك الله خير ولاية وبينها في محكمات الشرائع ه وكذلك رواه سبط ابن الجوزي
في الخصائص في فضائل الائمة فانظر ايها الاخ الى هذه الاقوال والاحاديث التي جاءت من طرق الخصم
كيف تفصح عن فضل علي عليه السلام وان الآية الكريمة نزلت في تعظيم شأنه ومدحه وكيف كبر رسول الله
صلى الله عليه وآله عند ذلك فرحا وسرورا … الشيعة … بقول الامام … نعم في قطعة
فضة … من ذلك … مثل هذه الآية … ذلك ثم … امير المؤمنين فا

أموره قولك شعراً إذا اشتجرت الريب تكشف عن جبين مغضبة في ثياب صديقه ⊙ قوله السادس قوله تعالى
وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم
الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً هذه الوعود الثلاثة المشروطة في الآية فقط بالله لقد حصلت
للأئمة الثلاثة الاستخلاف وتمكين الدين وابدال الخوف الذي حصل في زمن النبي صلى الله عليه وآله حتى ارتدت
أهل اليمامة وتبعت مسيلمة الكذاب بالأمن مع وجود الجمع وكان أصل التمكين في تمكن الأمر من أمرهم فيما بعد
خلافتهم هذا أقول إذا اعترف الناصب أنه خطاب للصحابة كيف تدل على تعيين الثلاثة وكيف خص الخوف بزمن
النبي صلى الله عليه وآله في الآية ثم لم خص الخوف قبل نزولها وذلك حين صدوا عن العمرة عام الحديبية
قال مقاتل في تفسير قوله تعالى وعد الله الذين آمنوا الآية وذلك أن كفار مكة صدوا المسلمين عام الحديبية
فقال المسلمون لو أن الله فتح علينا مكة ودخلناها آمنين فسمع الله عز وجل قولهم فأنزل الله عز وجل وعد الله الذين
آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض يعني أرض مكة كما استخلف الذين من قبلهم يعني بني إسرائيل
وغيرهم من هلاك أهلها وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم يعني الإسلام الذي رضي لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم
من كفار مكة أمناً لا يخافون أحداً انتهى تفسير مقاتل ومن أين للناصب كبيرهم فلا أقل ما رواه ابن الجوزي في كتاب
الرد كما هو مذكور في هذا الكتاب في هذا الموضع ذكروا في تفسير في آخر سورة النور بإسناده حدثنا يعقوب قال
حدثنا أبو عبد الله مقاتل بن سليمان بن ... قال سمعت الأثرم يقول سألت أحمد بن محمد بن حنبل عن
مقاتل بن سليمان فقال لي ما رأيت أحداً أعلم بالتفسير من مقاتل بن سليمان سمعت أحمد بن يوسف يقول سمعت أبا الحسن
الجوزجاني يقول سمعت الشافعي يقول الناس عيال على ثلاثة على مقاتل بن سليمان في التفسير وعلى زهير بن أبي سلمى في
الشعر وعلى أبي حنيفة في الكلام هذا اعتقاد الناصب فيه كما يشعر من قول المفسر ... إلى ابن عباس إلى مقاتل
ثم إنما المفسر كتب جعله كأنه لم يسمع الله سبحانه وتعالى يقول وينهى النفس عن الهوى بيان في الفرقان تبيين أن مقاتلاً
قال ليستخلفنهم في الأرض يعني أرض مكة بعد خوفهم من كفار مكة وقال الناصب المراد استخلافهم في سائر بلاد
الكفار والخوف الذي حصل بعد النبي صلى الله عليه وآله وأفتح من هذا ما يلزم الناصب من أنه لم يكن الصحابة ...
ولم يبدلهم من بعد خوفهم ... النبي صلى الله عليه وآله ولم يستخلفهم في أرض الكفار إلا بعد موته صلى الله عليه وآله
ومن مات منهم في زمن النبي صلى الله عليه وآله ... من المتعاقل أن الناصب أجرأ على الله تعالى بإبطال
موضع القرآن المجيد ... على شفا حفرة من النار قال السيد ... في شرحه للطوالع ونحو

ما ذكروه

ما ذكروه فلنا يصح أن لو كان المراد بالاستخلاف جعلهم رؤساء علماء في الدين وعلماء لكن لم لا يجوز أن
يكون المراد هو مدلوله اللغوي حتى يكون أكثر المعنى بأن يكون معنى قوله ليستخلفنهم ليورثنهم أرض
الكفار من العرب والعجم فيجعلهم سكانها كما استخلف الذين من قبلهم يعني بني إسرائيل إذ أهلك الجبابرة
بمصر وأورثهم أرضهم وديارهم وأموالهم ثم قال والدليل أن الآية ليست مخصوصة بالخلفاء الأربعة لما
ظاهر أن الآية في الإيمان وعمل الصالحات ليس مخصوصاً بهم من بين الصحابة بل جميع الصحابة موصوفون بذلك
عند الخصم وأما حقيقة فلأن قوله تعالى وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً
فإن تبديل الأمن من بعد الخوف وتمكين الدين ليس مخصوصاً بالخلفاء الأربعة بل سائر الصحابة صاروا
آمنين ومكن الله لهم دينهم بأن أظهره على الدين كله فلا دلالة لها على مطلوبهم انتهى كلام السيد
أقول هذا التقرير بعينه قد قرر في الآية نظام الدين الشافعي في شرحه للطوالع في معجزة النبي صلى الله
عليه وآله فتأمل وسائر النواصب استدلوا بهذه الآية على خلافة الأربعة والناصب خصص الثلاثة
دون علي عناداً من غير دليل فقد لزم طريقة التضليل والتمادي إلى نهج التسبيل على أن الوعد
في الآية مشروط بالإيمان وعمل الصالحات بالتحقيق وهما في حق من تقدم على علي عليه السلام
غير متحققين وبعد فلو لم يكن من الأدلة على بطلان إمامتهم إلا هذه الآية لكفانا دليلاً وإنما
على أنه ... سلم الخصم الاستخلاف المخصوص فلأن الله سبحانه وعد المؤمنين من أصحاب نبيه
صلى الله عليه وآله بالاستخلاف وثواباً لهم على التصديق والإيمان والاستخلاف من الله للأئمة لا يكون استخلافاً من
العباد كما أن إرسال الرسل عليهم السلام مخصوص به دون العباد ولما ثبت أن أبا بكر كان منصوباً باختيار
عمر وأبي عبيدة بن الجراح كما ذكره شارح الطوالع نظام الدين على العضد وعمر باستخلاف أبي بكر له دون النبي صلى الله
عليه وآله وعثمان باختيار عبد الرحمن كما عرف من كتب القوم وقد ... لم يكن استخلاف هؤلاء الثلاثة باستخلاف
لهم من الله من ... فثبت أن الآية مختصة بعلي عليه السلام والأئمة من ولده لإجماع شيعته على
أن إمامتهم باستخلاف من الله سبحانه وأنما نصبه النبي صلى الله عليه وآله بوحي على الأئمة ⊙ قوله السابع قوله تعالى
وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً الآية أجمع المفسرون على أن بعض الحديث المسر قول النبي صلى الله عليه وآله
لزوجته حفصة بنت عمر أن أباك وأبا بكر يليان أمر أمتي من بعدي وأن بعض العلماء صرح به لم خلافتهما
⊙ أقول هذا الحديث باطل من وجوه منها أنه احتج يوم السقيفة بقول الأئمة من قريش ولم يحتج به وهو

آورده لمنه على اليقين كما قلناه اولا ومنها احتجاج علي عليه السلام بقوله انا احق بهذا الامر منكم لا ابايعكم
وانتم اولى بالبيعة لي ... وتأخذونه منا اهل البيت غصبا وقوله الا تخرجوا سلطان محمد في العرب من داره
وقعر بيته وغير ذلك كما ذكره ابن قتيبة وغيره وما احتج ابو بكر عليه بانه الناصب ومنها ما اخرجه البخاري
ومسلم من حديث ابن عباس عن سعيد بن جبير قال قال ابن عباس يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكى حتى بل دمعه الحصا
فقلت يا ابن عباس وما يوم الخميس قال اشتد برسول الله صلى الله عليه وآله وجعه فقال ائتوني اكتب لكم كتابا لن تضلوا
بعده ابدا فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا ما شأنه استفهموه هجر الا دعوني فالذي انا فيه خير واوصيكم بثلث
اخرجوا المشركين من جزيرة العرب واجيزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم وسكت عن الثالثة او قال فنسيتها فلو كان
لما قاله الناصب ... قربوا اليه صلى الله عليه وآله كتابا ولهذا قال ابن عباس
في رواية ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله وبين كتابه كما اخرجه البخاري ومنها امكان ان يبطل الامر
ظلما ... كما انه صلى الله عليه وآله ... الناكثين والقاسطين والمارقين ومنع كتابة
الكتاب يقوي قولنا ويوهن قول الناصب وهو ظاهر ... ان الله تعالى جعلنا ...
بشاهدين عدلين ... تسليمها ... واما حصل التصديق ... التسليم ... حينئذ
لم ينازع واما الشهادة فقد شهد ... صدر ... وقد علم ان الله تعالى جعلهم
شهودا على الناس ... صلى الله عليه وآله ... بقوله سبحانه وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا
شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا فالطاعن في شهادتهم ... الغصب ...
فقد ... وكفى به كفرا ... التوبيخ ... والنصب ... الشهود لا ...
النصب ... المنع ...
والاحاديث التي جاءت عن جميع المسلمين الا من لا يعبأ بقوله كالناصب المعاند خصوصا وقد دلت
شيوخ الناصبة على ذلك كما ذكرت لك بعضه في صدر الكتاب وايضا ... ابي بكر ... ترك بيت
فاطمة ... الامر ... الناصبة الغدرية الذين هم محجوبون
منذ ... يكونوا شهداء على انفسهم ...
انهم اصحاب السعير ...
بما ذكره ... نهج البلاغة وغيره ...

عدول

عدول ... كما وقع في جانب علي ... ذكر ...
وان كانوا فاسقين كما نطق به القرآن العزيز كما في بعض حكاياته ...
على الله ... بعد ... وقد كانوا
... كما اخرج البخاري ...
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله والعباس اتيا الى ابي بكر يلتمسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه وآله وهما
حينئذ يطلبان ارضه من فدك وسهمه من خيبر فقال ابو بكر سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة
... فاطمة ... ابو بكر ...
... مسلم ... البخاري ... الامر ...
الشافعي ... ابو بكر ... الله ...
... حديث الحوض ... صلى الله عليه وآله ...
... اصحابي ...
... البخاري ...
البخاري وغيره ومثله حديث حذيفة عن اهل العقبة ...
... الزهري وغيره ...
في ذلك ... الاحتمال ... الاستدلال ... الكفر ... عليهم ...
على ... كما ذكرناه ... في صدر الكتاب ... الناصبة ...
عن ... الناصب ... الصحابة على امامة
ابي بكر ... الاجماع ... ابي بكر ... الاجماع ...
... رسول الله صلى الله عليه وآله ...
الاول والصحابة ... الاجماع ...
... ابو بكر ...
فجاء ... صلى الله عليه وآله ... فقال ...
كنت ... الله ...

وانهم ميتون فقال عمر قد كنت تلوتها وكأنما لم [illegible] على قلبي ثم نادى ابو بكر في الناس ألا من كان يعبد محمدا فان محمدا

قد مات ومن كان يعبد الله فان الله حي لا يموت ثم [illegible] غسله علي والعباس مع واحد من الانصار [illegible] وكفن

الناس عليه فرادى واختلفوا في موضع دفنه فقال الصديق ما من نبي مات الا دفن في موضع موته فاعتمدوا على ذلك

ثم حفر [illegible] في حجرة زوجته عائشة [illegible] اجتمع [illegible]

سقيفة بني ساعدة يبايعوا سيدهم سعد بن عبادة [illegible] الناس فجاء ابو بكر وعمر [illegible] خطيبهم [illegible] في

خطبته نحن كتيبة الاسلام [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] يا عمر [illegible]

بين يدي ابي بكر [illegible] ابو بكر فقال على رسلك يا عمر [illegible] فقال ما ذكرتم [illegible] فانتم

اهله ولكن الامامة لا تصلح الا في قريش فقالوا منا امير ومنكم امير فقال ابو بكر قال النبي [illegible] الائمة من قريش [illegible] ابو بكر

[illegible] الانصار [illegible] سعد [illegible] فقال عمر قتله الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذكرنا [illegible] المنقول عن [illegible]

[illegible] عن ابن عباس [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] المسيح بن مريم [illegible]

عبد الله ورسوله [illegible] كانت بيعة

ابي بكر فلتة [illegible] ولكن [illegible] الانصار [illegible] اجتمعوا [illegible] سقيفة بني

[illegible] الانصار

[illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] ابي بكر [illegible] الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا

ودارا [illegible] احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ بيدي وبيد ابي عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا

فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقي [illegible] من ان اتأمر على قوم فيهم

ابو بكر فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش فكثر اللغط وارتفعت

الاصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون ثم بايعه

الانصار [illegible] على سعد بن عبادة [illegible] القوم [illegible]

بعد [illegible] من هذا [illegible] ان بيعة ابي بكر كانت فلتة [illegible]

علي والزبير ومن معهما [illegible] الانصار [illegible]

كان [illegible] كتب السير والتواريخ [illegible] عمر [illegible]

[illegible] بايعه جميع الانصار [illegible] سعد [illegible]

[illegible] الكذب والزور [illegible] بيعة ابي بكر

[illegible] سعد [illegible] القهر والغلبة [illegible]

الانصار [illegible] رسول الله عام الفتح [illegible] البيعة عن رضى واختيار [illegible]

قال شاعر الانصار شعره [illegible]

ولكن [illegible] بايع ابا بكر [illegible] الانصار [illegible]

[illegible] حديث [illegible] الزهري وغيرهما [illegible]

[illegible] المؤمنون [illegible]

[illegible] ابي بكر [illegible] صلى الله عليه وآله

الائمة من قريش [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]

بن الاسقع [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] اصطفى كنانة من ولد اسماعيل واصطفى قريشا

من كنانة واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم [illegible] على افضلية بني هاشم اجماعا

[illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible] بني هاشم [illegible] قريش [illegible]

صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible] ابي بكر [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible] عمر [illegible] الشورى [illegible] علي رضي الله عنه [illegible]

[illegible]

الى ان مات ودفن مع النبي صلى الله عليه وآله [illegible] عائشة [illegible]

فيه من غير قائح وجهلوب اوخلو الجيب الى النبي وكانت مدة خلافته سنتين ونصفا ومدة عمره ثلثا وستين سنة
النبي صلى الله عليه وآله واقول لعلهم انقيادهم وعلى تقدير التسليم لانم انه انقياد رضى اذ ذلك لا يعلم
الا الله تع وايضا فان المعلوم خلافه كما ذكرناه ولا من قول ابي بكر المهاجرين نحاكم [illegible] ذلك انه اراد
ان يكون الامر له وقولهم لابي بكر انك مستخلف عمر علينا وقد عرفته وبوايقه الينا ولئن بين اظهرنا فكيف اذا
وليت عنا وانت ملاق الله فسايلك فقال ابي بكر وكذا قول رسول الله [illegible] كارهين لولايتك ومن ترك
مشتغلين بقول [illegible] لا [illegible] الناس كما [illegible] قول [illegible] والرسالة [illegible]
كما ذكرناه [illegible] لولا الهوى وحب الجاهلية من ابن [illegible] ما اتفق الانعقاد والحصار وقتل
الامام قوله على جلوسه يدعي الامامة لنفسه بطل [illegible] قوله عليه السلام بايع [illegible] والمجاهد [illegible] فبايعت مكرها
كما ذكرناه في صدر الكتاب قوله دفن مع النبي [illegible] على جواز [illegible] على الله ورسوله وقد قال الله تع
لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم وهو [illegible] وقال الله تع ولا ترفعوا اصواتكم فوق صوت
النبي [illegible] الشريف [illegible] ابن هريرة صلى الله عليه وآله [illegible] حيا و[illegible]
الحجة لعايشة [illegible] بذلك كتب التواريخ والسير والاحاديث كما ذكر البخاري في صحيحه من قول
النبي صلى الله عليه وآله [illegible] والاستدلال بقوله تع وقرن في بيوتكن لا [illegible]
فهو كقوله لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن الا ان يأتين بفاحشة مبينة [illegible] بقوله تع بيوت النبي
كما يجيء [illegible] التبع [illegible] من الكتب الذي لم [illegible] الا [illegible]
الفصل من كتاب [illegible] ابي نعيم عن ابي حازم لما احتضر الحسن بن علي اوصى ان يدفن مع رسول الله
صلى الله عليه وآله الا ان يكون في ذلك تنازع او قتال [illegible] في مقابر المسلمين [illegible] جاء مروان
بن الحكم في بني امية ولبسوا السلاح وقالوا لا يدفن مع رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
فخافوا ان يكون بينهم قتال [illegible] فقال ابو هريرة ارأيت لو ان ابنا لموسى اوصى ان يدفن مع ابيه
فمنع [illegible] قلت هذا [illegible] ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يمنع ان يدفن مع ابيه ثم انطلق
ابو هريرة الى الحسين [illegible] وناشده الله فقال قد اوصى اخوك ان خفت ان يكون قتال فردوني الى مقابر
المسلمين [illegible] حمله الى البقيع فلم يشهده [illegible] من بني امية الا خالد بن عقبة [illegible] ناشدهم الله
وان [illegible] فشهد دفنه مع الحسين [illegible] فينظر [illegible] قال المصنف هل [illegible] الله بانهم [illegible]

وانم

الحسن
وانهم انه وسطوا [illegible] امير المؤمنين من بني هاشم ومن تبعهم من الصالحين قال قلت كيف اوصى بدفنه
مع النبي صلى الله عليه وآله التي جاءت من طريق الخصم فلا يكون حجة علينا والتي جاءت من طريق اهل البيت
عليهم السلام ان الحسن اوصى الى الحسين ان يدفنه في البقيع وقبل الدفن يجدد به عهدا بجده صلى الله عليه وآله وركبت
عايشة على بغلة وجاءت في بني امية مستلين [illegible] الذي دفن عند النبي صلى الله عليه وآله ولذلك قيل لها في
الكن [illegible] ومرة على البغل [illegible] وفي الغلتة [illegible] ومع جواز الاختيار [illegible]
الموعود بالعقود [illegible] للامة وكاشف الكربة [illegible] محمد بن الحسن العسكري عليهما السلام [illegible]
وكان المسؤول [illegible] الذي [illegible] الله من ابن عينا [illegible]
ام مفسد [illegible] قال [illegible] على المفسد بعد ان [illegible]
او فساد [illegible] علي [illegible] ثم قال [illegible] موسى كليم الله [illegible] على
من اعيان قومه [illegible] ميقات ربه [illegible] على
المنافقين [illegible] فلما وجدنا اختيار من اصطفاه الله للنبوة واقع على الافسد دون الاصلح
نظرا الى انه الاصلح علمنا ان لا اختيار لمن لا يعلم ما تخفي الصدور وما تجن الضماير بل [illegible] والانصار ومن [illegible] وقوع
خيرة الانبياء على ذوي الفساد لما ارادوا اهل الصلاح [illegible] عمر فالدليل عليها انه من وجوه
الاول قوله تع هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله الاية الثاني قوله تع انما وليكم
الله ورسوله الاية الثالث قوله تع وعد الله الذين آمنوا منكم الاية الرابع قوله تع [illegible] الاية
الخامس [illegible] الاتفاق من غير منازع وعدم القايل بغيره حينئذ [illegible] الجنس [illegible]
السادس [illegible] الاول [illegible] بالادلة القاطعة صحة خلافته [illegible] التصديق مع انقياد جميع الناس
له [illegible] والعامة ولم يزل كذلك حتى قتل ابو لؤلؤة غلام المغيرة بن شعبة وكان سبب قتله ان
ابا لؤلؤة كان [illegible] النصارى من [illegible] فلما وصلوا الى المدينة [illegible] الاسارى [illegible]
جاء الى عمر يشكو على سيده المغيرة فقال ان المغيرة [illegible] ثلثة دراهم وانا عاجز عنها فقال [illegible]
[illegible] عمر [illegible] فقال [illegible] عليك [illegible]
اكثر من [illegible] النصارى [illegible] فقال [illegible] حتى [illegible] بالمشرق والمغرب
[illegible] ثم [illegible] [illegible]

فهل فيه فقال ابو موسى [illegible] فانك ميت بعد الثالثة فقال وما يدريك قال اصدق ذلك في التورية
او هو مذكور في التورية فقال لا ولكن نعتك فيها وصاحب هذا السفر لم يبق من اجله الا ثلث فلما كان
في اليوم الثالث [illegible] خرج الى الجامع مع المصلين [illegible] فلما كان
[illegible] ضرب يمينا وشمالا
بسكينته التي في يده فقتل سبعة عشر فطرح احد الناس برنسا عليه فنظر [illegible] قيل انه قتل
نفسه وقيل بل قتلوه [illegible] الى المسجد [illegible] قبل موته حيث كان [illegible] فقال عمر انظروا من
قالوا ابو لؤلؤة عبد المغيرة فقال الحمد لله الذي لم يجعل منيتي على يد مسلم [illegible]
[illegible] ثم قال اذهبوا فاستأذنوا الى ام
المؤمنين عائشة ان ادفن عند صاحبي [illegible] فاعلم بذلك عمر فقال
ما كان على اهم من ذلك [illegible] فاذا مت فاحملوني [illegible]
فان اذنت والا ردوني الى مقابر المسلمين [illegible] فدفن مع صاحبيه [illegible] ابي بكر
وكانت مدة خلافته عشر سنين [illegible] ابي بكر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قوله [illegible]
قوله [illegible] وكذا قوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من [illegible]
[illegible]

حجرة النبي صلى الله عليه وآله دفن طلب عمر ان يدفن بها [illegible] دفن ابي بكر كما عرفت الآن قوله
واما فضل عثمن فالدليل عليها ما [illegible] من وجوه [illegible] من قوله تعالى هو الذي ارسل رسوله
بالهدى ودين الحق الآية وقوله تعالى وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات الآية وقوله تعالى انما وليكم الله
ورسوله الآية وقوله سنريهم آياتنا في الآفاق [illegible] الوجه الخامس [illegible] عبد الرحمن
بن عوف [illegible] في الشورى [illegible] يا امير المؤمنين [illegible] فقال ان اترك
الاستخلاف فقد ترك من هو خير مني يعني النبي صلى الله عليه وآله فانه لم يستخلف احدا وان استخلف فقد استخلف
من هو خير مني يعني ابا بكر فانه استخلف عمر [illegible] حيا ولا [illegible] ميتا فان كانت الخلافة خيرا
فقد اصبنا منها وان كانت شرا [illegible] ما حملنا منها بل الامر في هذه الستة الذين توفي
رسول الله وهو راض عنهم عثمن وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص
وكان [illegible] هؤلاء الستة وسعيد بن زيد [illegible] الخطاب [illegible]
[illegible] عبد الله وليس له في الامر شيء [illegible] من هذه الستة [illegible]
[illegible] هذه الستة [illegible] فقال عبد الرحمن [illegible] الامر [illegible]
[illegible] ثلثة [illegible] احدهما فامسك الشيخان يعني عليا وعثمن فقال
عبد الرحمن [illegible] فقال
[illegible] الناس ليلا ونهارا المهاجرين والانصار [illegible]
ولا [illegible] عثمن [illegible] في اليوم الثالث اجتمعوا الى [illegible]
ينظرون وينتظرون [illegible] عبد الرحمن [illegible] عبد الرحمن خطب [illegible] فقال يا علي [illegible]
ان [illegible] فقال [illegible] يا عثمن [illegible]
الى علي فقال يا علي [illegible] والله [illegible] الناس [illegible]
[illegible] عثمن [illegible] الناس [illegible] عبد الله
بن سعد بن ابي سرح [illegible] عثمن [illegible]
[illegible] ابي بكر [illegible]
[illegible] لعثمن فقالوا

ابن ربيعة قال [illegible] حاكم مصر قالوا هو عندنا فاتى به [illegible] اليه ورأيه قال [illegible] هذا الرجل [illegible] الامير الذي يعبر نفتش

ذا معه اداوته فاذا فيها شيء [illegible] وكسروا الاداوة فاذا فيها مكتوب من عثمن عليه خاتم عثمن الى عبد الله بن سعد بن ابي سرح اذا وصل

اليك محمد بن ابي بكر ومن معه فاقتل الجميع واستمر على عملك وقالوا امير المؤمنين يسعى في قتل الصحابة [illegible] رسول الله صلى الله عليه

وآله فرجعوا [illegible] واخبروا [illegible] فانكر وحلف فقالوا [illegible] ان كنت بريا

فالغرض [illegible] مروان كاتبا [illegible] فقال [illegible] عليه شيئ

فتغلظ الامر وجاء اهل مصر في اربع فرق [illegible] عبد الرحمن بن عديس وكنانة بن بشر [illegible] وسودان بن حمران [illegible]

على [illegible] بن حبيب [illegible] اهل الكوفة في اربع فرق عليهم زيد بن صوحان العبدي

[illegible] الاشتر النخعي [illegible] حكيم بن

جبلة العبدي [illegible] بن عباد العبدي [illegible] بن شريح [illegible] الحنفي [illegible] عمر

يشتهون عليا امير واهل البصرة يشتهون طلحة واهل الكوفة يشتهون الزبير وجاءت ام حبيبة بنت ابي سفيان

زوج النبي صلى الله عليه وآله على بغل لها فضربوا وجه بغلتها فسقطت فاخذوها وذهبوا الى بيتها وجهزت عائشة

خارجة للحج [illegible] من المدينة [illegible] فقال لها مروان [illegible] تقيمين

لمراقبة عثمن حتى [illegible] هذه الفتنة فقالت تريد ان اصنع بي كما صنع بام حبيبة [illegible] ورأى عثمن

ليلة قتله النبي صلى الله عليه وآله وهو يقول يا عثمن فطورك الليلة عندنا واشتد الحصار عليه فسأل

الصحابة عثمن الخروج [illegible] فقال يا قوم ما لي ادعوكم الى النجاة وتدعونني الى النار ودخل عليه علي وهو متقلد

سيفه فقال يا امير المؤمنين ان النبي صلى الله عليه وآله [illegible] هذا الامر حتى [illegible] بالمقبل المدبر [illegible]

فيه [illegible] فقال عثمن [illegible] فخرج علي وهو يقول اللهم انك

تعلم [illegible] ودخل عليه ابو هريرة يستأذنه

في القتال [illegible] ودخل عليه المغيرة بن شعبة فقال ان هؤلاء

قاتلوك وانا اشير عليك [illegible] الى حرم مكة قال سمعت النبي صلى الله

عليه وآله يقول [illegible] بالحرم رجل عليه نصف عذاب اهل النار ولا اكون ذلك الرجل [illegible] فقال تخرج

الى الشام فان بها معوية [illegible] فقال لا افارق دار هجرتي [illegible] فقال لا

[illegible] فقال [illegible] بعث [illegible] طلب الماء فنفذ

اليه

الى ثلث قرب مملوءة ماء والحسين [illegible] القوم والنشاب فقطعت منها قربتان واصاب الحسين منها في وجهه

فلما رأى محمد بن ابي بكر وجه الحسين داميا قال للصحابة [illegible] بني هاشم يرون وجه الحسين داميا

فيدعون [illegible] سودان بن حمران [illegible] وتسلقوا عليه من دار من دور الانصار وكانت

في جواره فدخلوا عليه من غير علم احد منهم وما عنده غير زوجته فصاحت [illegible] محمد بن ابي بكر

بلحيته [illegible] فقال له عثمن [illegible] ما كان ابوك [illegible] فقال [illegible] من قبل عثمن

فضربه [illegible] على ركبته [illegible] المصحف [illegible] ورجع الى مكانه وجاء سودان بن حمران يضربه بالسيف فاكبت

عليه زوجته نائلة بنت الفرافصة [illegible] بالسيف [illegible] ضرب عثمن فقتله اما صاحب العصا فانه [illegible]

[illegible] في ركبته [illegible] واما صاحب السيف [illegible] واما محمد بن ابي بكر [illegible] في بطن [illegible]

[illegible] ثم ان القوم [illegible] على قتله [illegible]

وقال سعد اولئك الذين ضل سعيهم في الحيوة الدنيا الآية وكان مدة حصاره اثنين وعشرين يوما وقيل

قتل [illegible] ليلة الجمعة [illegible] وخرجت الناس الى علي يطلبون اليه ان يلي ذلك

فابى [illegible] اكون وزيرا لكم خير من ان اكون اميرا عليكم فخرج الى باب عثمن

طلحة والزبير [illegible] امير المؤمنين [illegible] مروان [illegible]

[illegible] طلحة وابن الزبير كانا في الباب [illegible] الحسن والحسين [illegible]

جميع من كان في الباب [illegible] الصحابة [illegible] عليه

[illegible] وكان مدة امامته اثنتي عشرة سنة وعمره [illegible] وثمانون سنة ودفن في البقيع [illegible] علي

وارسل الى طلحة والزبير [illegible] مالك الاشتر سيفه وقال [illegible]

ما بين عينيك [illegible] للامامة من اهل الشورى بايعوا مكرهين [illegible] سعد [illegible]

والله [illegible] بها احق [illegible] هذا [illegible] بطلان [illegible] آيات [illegible]

[illegible] ابن عوف [illegible] امامة ابي بكر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] فقد خالف [illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible] ابا بكر [illegible] وقوله

[illegible] من قول عثمن [illegible] كيف [illegible]

ميتا [illegible] شورى [illegible] سبب كل شر [illegible] يوم السقيفة [illegible] علي عليه السلام

من لما تكن من المارقين والقاسطين بعضهم وانما المسلمين الى الآن ما فعلوا من شرها وما شكاية ان كانت الى الخلافة خيرا
فعلمنا منها وان كانت شرا فعل كما كان لا يخفى على عاقل لمن يره قد فات شيء من تحصيل العلم لنفسه وتعلمه من الكاتب و
[illegible] من الحمل ان [illegible] ما ذكر من مبايعة عبد الرحمن عثمن زور وبهتان [illegible] ما ذكر في كتب الناصب ومنهم
قال نظام الدين النيسابوري في شرح المطالع [illegible] طويل اخذ عبد الرحمن بيد علي فقال ابايعك على كتاب الله وسنة نبيه
وسيرة الشيخين فقال علي [illegible] على كتاب الله وسنة نبيه [illegible] ثم دعا [illegible] فاجابه حتى على ذلك
غير مخالف [illegible] ثم قال [illegible] ثلاثا [illegible] فاجابه عثمن
مثل ما اجاب [illegible] ثالث [illegible] فبايع عثمن ثم قال الشارح واعلم
ان قول علي رضي الله عنه اجتهد برأيي [illegible] بطلان سيرة الشيخين وفساد امامتهما [illegible]
انه لا يجوز للمجتهد ان يقلد مجتهدا آخر اذا كان الآخر [illegible] بالشيخين كان كذب و
[illegible] العذر [illegible] الظاهر من كلام امير المؤمنين [illegible] فساد سيرتهما وان
تقليد المجتهد [illegible] هذه القاعدة الفاسدة هنا [illegible]
تجريه [illegible] ما ذكرنا [illegible]
[illegible] على [illegible] سيرة الشيخين [illegible] ما نقله الناصب من قول عبد الرحمن [illegible] بالقتل
عليك سبيلا [illegible] على البيعة [illegible] ابن قتيبة [illegible] عبد الرحمن [illegible] بالسيف
قوله على [illegible] فبايع عثمن والاجماع [illegible] عثمن [illegible] بعد اسلامه
وكتاب [illegible] الى رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] صاحب [illegible]
للناصب [illegible] ليس لها اصل في [illegible] وهذا [illegible] فيهم
[illegible] ضبط الاحاديث والآثار [illegible] امير المؤمنين [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله
دليل على ان الصحابة [illegible] عثمن [illegible] الجامع
[illegible] امامة ابي بكر [illegible] ابن قتيبة [illegible] بن سعد [illegible] ايام
صفين [illegible] قتل عثمن [illegible] واما اصحاب الجمل فانهم
[illegible] رسول
الله صلى الله عليه وآله [illegible] الحق [illegible]

مع معوية

مع معوية [illegible] المهاجرون والانصار والتابعون باحسان
اقول في هذا الكلام ما [illegible] عثمن قبل ان [illegible] ذلك [illegible] وكيف يقولون [illegible]
عليه [illegible] الناصب [illegible] في اجابة [illegible] ابو بكر [illegible] هذا
[illegible] عن [illegible] التابعين [illegible] يكون
والمجلس قول عثمن [illegible] الى الجهاد [illegible] فانما
كلمة [illegible] آل فرعون [illegible] هذا دليل على كذب الناصب او جهل عثمن [illegible] من ان
النبي [illegible] عثمن [illegible] عن النفس [illegible]
عثمن [illegible] بالسيف [illegible] بالسيف [illegible] في قوله
[illegible] عليه [illegible] في نفسه [illegible] كذب الناصب في قوله
[illegible] المصحف [illegible] ما ذكر [illegible] قتل عثمن زور وبهتان [illegible] على ذلك
[illegible] المشهور انهم [illegible] ثلثة ايام [illegible]
ولا يخفى كذب الناصب من ان عليا [illegible] الحسين [illegible] من الصحابة [illegible]
وبعضهم [illegible] المشهور [illegible] وشاركت
في [illegible] هذا [illegible] لا يكون [illegible] ولا يكون [illegible] مخالف
عند امامة ابي بكر كما ذكرناه آنفا وما ذكر من [illegible] السيف [illegible] على
كذبه ما ذكر [illegible] صدر الكتاب ما ذكره ابن قتيبة وغيره من شيوخ الناصبة [illegible]
من علي [illegible] وغير ذلك [illegible] للامامة من اهل
الشورى [illegible] على [illegible] كذلك
ايضا مع انه [illegible] والرواية [illegible] الناصب [illegible] السيف [illegible]
[illegible] الرواية [illegible] في امامة علي عليه السلام
كيف [illegible] الخلفاء [illegible] الطعن [illegible] القائلين بان الامامة بالبيعة واما القائلون
بالنص [illegible] هذا الكلام [illegible] المرجع والمآب [illegible] واما امامة
علي رضي الله عنه [illegible] الاجماع عليه من كل الامة [illegible]

وقسم عليه وقسم لاهل البصرة ثم ان عايشة كانت في الحج لما قدمت وجدت عثمن قد قتل قالت مصّتموه كما
يمص الثوب ثم عدوتم عليه فقتلتموه وضربت بخباها جانب مدينة وقالت لا ادخل بلدا يقتل فيه امير المسلمين فعل
بغير شورى حتى ... من يقتل على من ابا عثمن فقال على هذا ... لا تقع فيها الا ... كان المتفق على قتل
عثمن مع سوادهم نحو من عشرين الفا ... الى ... عسكر علي ... فيه فلما ... ثم ... تريد البصرة ساخطة
من علي عليه السلام فخرج معها طلحة ... ابن عمها والزبير ... بالمدينة فاستشار
الحسن في الخروج ... فاشار عليه ان لا يخرج فان ... المدينة دار الهجرة ... فاستقام امرهم
فلم يقبل ... وخرج بعسكره ... ان ارجع
الا تعجيل قتال ... فاتفق معه فقتلهم
من الغدر ... فاجتمع امرهم على ايقاع الفتنة ... فلما كان الغد ركبوا ... عسكر عايشة
... وكان ... علي ... ودفعا
عن انفسهم ... كان اتفاق عايشة وطلحة والزبير ... عن نفسه ... العسكران ووقعت
الفتنة ... رضي الله عنه ... صلى الله عليه
وآله ... عليا
لم يرفع ... فقال ... الزبير ... صلى الله عليه ... فاتبع
الزبير ذلك ... طلحة ... قتل
قتل طلحة والزبير ... عايشة ... وجرت
الاخبار ... ذلك ... هل
حينئذ ... علي ... عايشة ...
لتستر ... محمد بن ابي بكر ... قالت
هذه ... حرق و
الحارث ... سول الله صلى الله عليه وآله ... عشر
قال ابن صفية بالنار ... على سنان
... عايشة ... من العسكرين ثم رجعوا الى
المدينة ثم

المدينة ثم ان عليا رضي الله عنه لما رجع الى المدينة استدعى ابنه الحسن واستشار في عزل معوية وكان معوية
امير الشام من قبل عثمن ... رضي الله عنه فابى علي الا العزل فقال الحسن لم تسمع مشورتي والله
ان عزلته لا تجد ... على الشام ... وينتقض عليك ... وبعد
بحيث لم يمكنك المخالفة ... فابى علي الا عزله وكتب اليه امير المومنين علي بن ابي طالب
الى معوية بن ابي سفين ... فلما وصل الكتاب الى معوية استدعى عمرو بن العاص و
دفع اليه الكتاب فلما قراه ... فقال ... اكتب ... معوية بن
ابي سفين الى علي بن ابي طالب ... الناس ... الجواب على
استدعى الحسين ودفع اليه الكتاب فلما قراه ... واشتد
الشر ... بصفين سبعون الفا خمسة وعشرون الفا من اصحاب علي وخمسة واربعون الفا من
اصحاب معوية فلما طال ... رأى العسكر ... تحكيم حكمين يتفقان على عزل واحد منهما ويحكم الاخر
فاختار علي من جماعته ابا موسى الاشعري واختار معوية عمرو بن العاص فخرج الحكمان من العسكرين الى ...
... ابو الاسود الدؤلي والمغيرة
بن شعبة ... ابا موسى
... المسلمين ...
يا ابا موسى ... صلى الله عليه وآله وسلم
كل امة ... الاسلام والمسلمين
... الكفار
... عبد الله بن عباس ... صلى الله عليه
...
...
... المسلمين
... عمرو بن العاص ...
...

بعد حمد الله [illegible] عليه اشهدكم على انه عزلت عليا عن الخلافة كما عزله صاحبه ابو موسى واثبتها في معوية فقال
كذبت ما على هذا اتفقنا انك كالحمار يحمل اسفارا فقال ان مثلك كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث ووقع
العسكر على هذا [illegible] فنادى امير المؤمنين [illegible] والشقاق من الصحابة وحينئذ انفرد
الخوارج عنه [illegible] وقالوا لا حكم الا لله [illegible] ان شهد عليك
بالكفر [illegible] فقال على [illegible] فبعث اليهم عبد الله بن عباس فناظرهم
فقال على [illegible] بالنبي صلى الله عليه وآله فانه نزل بني قريظة على حكم سعد بن معاذ [illegible] فلم يلتفتوا الى ذلك
واشتغل على بقتالهم وترك قتال معوية وكان حرب نهروان [illegible] احتج ثلثة من
الخوارج عبد الله [illegible] النميمي وعبد الرحمن بن ملجم [illegible] الاسكان المسلمين وقتل من هذه الثلثة
على معوية وعمرو بن العاص [illegible] ان كل واحد منهم يقتل واحدا منهم [illegible] الى الله ويريح المسلمين فقتل عمرو بكر
التميمي [illegible] معوية وكان ابن ملجم [illegible] من الخوارج [illegible] ثلثة الاف درهم وقتله وهم
لو قتل [illegible] فقتل على [illegible] الشاعر [illegible] كمهر قطام بن [illegible]
ثلثة آلاف وعبد وقينة وقتل على بالحسام المسموم [illegible] ليلة تاسع عشر من رمضان [illegible]
يقتله بها [illegible] الى [illegible] الى الصلاة [illegible] واحد [illegible] معوية [illegible]
ضربه صاحبه [illegible] بالسيف [illegible] على [illegible]
بان [illegible] معوية [illegible] وكان [illegible]
وابن ملجم [illegible] الى الكوفة فضرب عليا [illegible] ابن ملجم الى [illegible] وكانت مدة
خلافته خمس سنين [illegible] ستين [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] ودفن [illegible] في مسجد الكوفة بين قصر
الامارة [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] الذي مات عليه وكذلك سائر [illegible]
[illegible] ترتيب [illegible] خلافة الخلفاء قبل علي
فينبغي ان يقول [illegible] الفصل الاول في الامامة [illegible] انه يقول [illegible] الفصل الثاني [illegible] عليه كما ستعرفه
ان شاء الله تعالى [illegible] غير [illegible] المسلمين [illegible] ان الامة افترقت ثلثا وسبعين
فرقة كما قال النبي صلى الله عليه وآله [illegible] ولا [illegible] وقال بعضهم
بامامة علي [illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible] الاخبار

والمختار

والمختار عند [illegible] ان تفترق [illegible] ثلث فرق ومنهم الصحيحة من الزيدية
والمعتزلة والناصبة [illegible] التقديم [illegible] الشاقة
فيه [illegible] جميع المسلمين في تقديم [illegible]
والثانية [illegible] الثلثة قبل علي [illegible] عند
بعضهم [illegible]
وكذلك [illegible]
قال [illegible] الامامة [illegible]
اخر [illegible] بالاجماع [illegible] الشورى [illegible]
[illegible] من ترجمه
[illegible] الجاهلية [illegible]
على [illegible] وبطلان امامة الثلثة [illegible] علي بن ابي طالب
قال قال النبي صلى الله عليه وآله [illegible] علي [illegible] ابي بكر [illegible]
[illegible] الى [illegible] في فضل
الصحابة [illegible] علي [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] الوداع [illegible]
بغدير خم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] وآله
بيد علي [illegible] فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى فقال الست اولى [illegible] قالوا
بلى قال [illegible] من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible] بعد
ذلك عمر فقال [illegible] يا ابن ابي طالب [illegible] كل مؤمن ومؤمنة [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] مؤمن [illegible]
غير ذلك [illegible] المسلمين [illegible]
[illegible] على [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible] ولد آدم [illegible]

قيل سمعت حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول كنت انا وعلي نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق الله آدم باربعة عشر الف عام
فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا وجزء علي وفي رواية حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي علي الخلافة ومن مناقب ابن المغازلي يرفعه بالاسناد
الى انس عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور واسكنها في صلب آدم فساقها
حتى قسمها جزئين فجعل جزءا في صلب عبد الله وجزءا في صلب ابي طالب فاخرجني نبيا واخرج عليا وصيا وبالاسناد المتقدم
عن انس قال انقض كوكب على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال رسول الله انظروا الى هذا الكوكب فمن انقض في داره فهو
الخليفة من بعدي فنظروا فاذا هو قد انقض في منزل علي فانزل الله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق
عن الهوى الآية وهذا ونحو ذلك مما تقدم وانزل عليها الخصم بصحة ... الامام موجب لكافة الناس من اتباعه والذي يبلغ الامر
العظيم كما اخرجه صاحب الوسيلة فيما اختص بعلي عليه السلام عن ام سلمة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
يقول ان عليا وشيعته هم الفائزون يوم القيمة واما ما اشكل فيكفيك ما اتفق عليه ما اخرجه صاحب الوسيلة من قول
النبي صلى الله عليه وآله لعلي لما قدم عليه من فتح خيبر يا علي لولا ان تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى
لقلت فيك قولا لا تمر بملا الا اخذوا التراب من تحت قدميك ومن فضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون مني بمنزلة هارون
من موسى الا انه لا نبي بعدي وانك تبرئ ذمتي وتقاتل على سنتي وانك في الآخرة معي وانك على الحوض خليفتي
وانك من يكسى معي وانك اول من يدخل الجنة معي من امتي وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم اشفع لهم
ويكونون جيراني في الجنة وان حربك حربي وسلمك سلمي وان سرك سري وعلانيتك علانيتي وان الحق معك وعلى لسانك
وفي قلبك وبين عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي ولن يرد علي الحوض مبغض لك ولن يغيب
عنه محب لك حتى يرد الحوض معك فخر علي رضي الله عنه ساجدا وقال الحمد لله الذي انعم علي بالاسلام وعلمني القرآن وحببني الى خير
البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين احسانا منه وتفضلا فمن تأمل البصير ونظر الى هذا الحديث اتفق
عليه كم فيه من فضيلة قد جحدها النواصب الاشقياء مع انهم قد رأوا في كتبهم ... فعلى ان النواصب اضرابهم يتأولوا
بحديث مثل هذا في اصحابهم كانوا صادقين والا ليسوا بالقلم ... عن الظالمين واما ما حكاه من عائشة فهو كذب
يدلك على كذبه ما ذكره ... اولا ما نقل عنها من نهب بيت مال المسلمين بالبصرة وقتل عمال علي بها وعثمان بن
حنيف وغير ذلك مما لا يليق ... في انها عدوة لعلي ... ما كان من كذا ما علمه ذكرت ... اولو
قاتله الله كيف يقول ... عن غيرهم ... لم يقف على كتاب البخاري ولم يسمع ما حكاه في هذا
الحديث ان عليا بعث الحسن وعمارا الى الكوفة وقول الحسن انها زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

ولكن الله

ولكن الله ابتلاكم لينظر اياه تطيعون ام هي وقد اخرج صاحب جامع الاصول عن البخاري ايضا عن شقيق قال دخل عمار
ابي موسى وابي مسعود الى الكوفة ليستنفر الناس فقالا له ما رأيناك اتيت امرا اكره عندنا من اسراعك في هذا
الامر فقال عمار ما رأيت منكما منذ اسلمتما اكره عندي من ابطائكما عن هذا الامر قال فكساهما حلة حلة وفي رواية
اخرى قال كنت جالسا مع ابي مسعود وابي موسى وعمار فقال ابو مسعود ما من اصحابك من احد الا ولو شئت لقلت
فيه غيرك وما رأيت منك شيئا منذ صحبت رسول الله صلى الله عليه وآله اعيب عندي من استسراعك في هذا الامر فقال عمار
يا ابا مسعود وما رأيت منك ولا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما رسول الله صلى الله عليه وآله اعيب عندي من ابطائكما في هذا
الامر فقال ابو مسعود وكان موسرا يا غلام هات حلتين فاعطى احديهما ابا موسى والاخرى عمارا وقال روحا فيهما الى الجمعة وغير
ذلك مما نقله سائر المؤرخين فدعوى عدم القصد ... الى الاقتداء ... ومن ذلك ما ذكره
جلال الدين ... بالبصرة ... بيته ... كان قريبا منه وجلس على فخذه ...
... على فراشي من غير اذني فقال ... اما ولو كانت ...
... فهو طلب سعيد ... قول الصحابي من غير قصد وقوله فيما روي عن النبي صلى الله عليه وآله
للزبير تحاربه وانت ظالم له ... بكونه ظالما الوجوب الدفاع عن النفس ... قوله
هذا لنفسه ... ذكرت ذلك ... كما ذكر ... وغيره من المؤرخين
فاكثر الناس يقولون ان طلحة والزبير وعائشة تابوا كما ذكره نظام الدين في شرح ... وغيره ...
اذ الدفاع عن النفس لا ... قوله ... بالنار الى قوله ... الكذب ...
الرواة ولو كان ... بالتوبة ... كما قال بعض ...
... فقال ... على ذلك ... ولا ... على ...
... قال ... دفعها ... الكذب ...
عن قوله بشر قاتل ابن صفية بالنار ... للسيد المرتضى ... بالنار ...
انما يصلان على عواقب الاعمال ... مع ... امير المؤمنين صلوات الله عليه ...
هناك ... الخروج ... الزبير ... فقال ...
بالنار ان قتل الزبير ... طاعة ... البشارة بالنار ... عن هذا جواب ان
... بالمشهور ... ابن ... كان

كان ... [illegible] ... صحيح ... [illegible]

على وجه ... من لفظ الالفاظ ... [illegible]

الناس ... [illegible] ... في مستقبل

... [illegible] ...

[illegible]

غيرهم

غيرهم ... [illegible]

[illegible]

بالعرف مما يناسب من آية تقتضي الاختصاص بما مدح على الامامة [illegible] لامامة الثلاثة كما عرفت
ومن كونها دالة على امامة علي عليه السلام [illegible] لان الآية الشريفة [illegible] من ان المراد بالولاية
النصرة [illegible] وقد عرفت ما قلناه [illegible] وقد ذكرنا جميع ذلك
من الكلام [illegible] دالة على امامة علي عليه السلام وبطلان امامة الثلاثة [illegible] والله الموفق [illegible]
وآية [illegible] الذي جاءه [illegible] فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم
اخرج [illegible] ان النبي صلى الله عليه وآله [illegible] المباهلة [illegible] الانسان نفسه وجميع
علي [illegible] العباس [illegible] قال الله تعالى [illegible] لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما
عنتم [illegible] على الامامة [illegible] ان [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible] على [illegible] العباس
[illegible] كذلك [illegible] ان الآية [illegible] فضل اهل البيت [illegible] قال الزمخشري فان
قلت ما كان دعاؤه الى المباهلة الا ليتبين الكاذب منه ومن خصمه وذلك امر يختص به وبمن يكاذبه فما معنى
ضم الابناء والنساء قلت ذلك آكد في الدلالة على ثقته بحاله واستيقانه بصدقه حيث استجرأ على تعريض اعزته
وافلاذ كبده واحب الناس اليه لذلك ولم يقتصر على تعريض نفسه له وعلى ثقته بكذب خصمه حتى يهلك خصمه مع احبته
واعزته هلاك الاستئصال ان تمت المباهلة [illegible] فان [illegible]
[illegible] ثم قال الزمخشري وفيه دليل لا شيء اقوى
منه على فضل اصحاب الكساء عليهم السلام [illegible] وقال صاحب جامع الاصول في فضائل
علي بن ابي طالب عليه السلام [illegible] مسلم والترمذي [illegible] سعد بن ابي وقاص [illegible] قال
ما منعك ان تسب ابا تراب قال اما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وآله فلن اسبه لان يكون لي
واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول له وقد خلفه في بعض مغازيه فقال له
علي يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا
انه لا نبي بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لاعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتطاولنا
لها فقال ادعوا لي عليا فاتي به ارمد فبصق في عينيه ودفع الراية اليه ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الآية ندع ابناءنا
وابناءكم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي ومن [illegible] الثعلبي

تحفة

[illegible] قال [illegible] لما قرأ رسول الله هذه الآية على وفد نجران ودعاهم الى المباهلة تعالوا
حتى نرجع وننظر في امرنا ثم نأتيك [illegible] فقالوا للعاقب وكان ذا رأيهم يا عبد المسيح ما ترى فقال
والله [illegible] يا معشر النصارى ان محمدا نبي مرسل ولقد جاءكم بالفصل من امر صاحبكم والله ما باهل قوم نبيا قط فعاش
كبيرهم ولا نبت صغيرهم ولئن فعلتم [illegible] فان ابيتم الا الف دينكم والاقامة على ما انتم عليه [illegible]
فوادعوا الرجل وانصرفوا الى بلادكم فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وقد غدا رسول الله صلى الله عليه وآله محتضنا
الحسين آخذا بيد الحسن وفاطمة تمشي خلفه وعلي خلفها وهو يقول اذا انا دعوت فامنوا فقال اسقف نجران يا معشر النصارى
اني لارى وجوها لو سألوا الله ان يزيل جبلا من مكانه لازاله فلا تباهلوا فتهلكوا ولا يبقى على وجه الارض نصراني الى يوم
القيامة فقالوا يا ابا القاسم [illegible] ان لا نباهلك وان نقرك على دينك ونثبت على ديننا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
فاذا ابيتم المباهلة فاسلموا يكن لكم ما للمسلمين وعليكم ما على المسلمين فابوا فقال اني اناجزكم فقالوا ما لنا بحرب
العرب طاقة ولكنا نصالحك على ان لا تغزونا ولا تخيفنا ولا تردنا عن ديننا على ان نؤدي اليك في كل عام الفي حلة
الف في صفر والف في رجب فصالحهم النبي صلى الله عليه وآله على ذلك وقال والذي نفسي بيده ان العذاب قد تدلى على اهل
نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم عليهم الوادي نارا ولاستأصل الله نجران واهله حتى الطير
على الشجر ولما حال الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا فقال [illegible] الله [illegible]
وان الله لهو العزيز الحكيم فان تولوا [illegible] الايمان [illegible] المفسدين [illegible] المغازلي
الشافعي [illegible] الى جابر بن عبد الله قال قدم وفد نجران على النبي صلى الله عليه وآله العاقب والسيد
فدعاهما رسول الله صلى الله عليه وآله الى الاسلام فقالا اسلمنا يا محمد قبلك فقال كذبتما ان شئتما اخبرتكما بما يمنعكما
من الاسلام فقالا هات [illegible] حب الصليب وشرب الخمر واكل لحم الخنزير [illegible] فدعاهما الى الملاعنة فوعداه ان يغادياه بالغداة فغدا رسول الله
[illegible] فقال النبي صلى الله عليه وآله والذي بعثني بالحق لو فعلا لامطر الوادي عليهما نارا
قال جابر فيهم نزلت هذه الآية فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم قال الشعبي ابناءنا الحسن والحسين
ونساءنا فاطمة وانفسنا علي بن ابي طالب عليهم السلام [illegible] ونقل السيد في تفسيره [illegible]
على [illegible] قال [illegible] الامامة [illegible] عليها [illegible] بالسبعة [illegible]
[illegible] الامامة [illegible] جميع فضائل الآية [illegible] يوسف
الناصب [illegible] في فضائل علي [illegible] النبي صلى الله عليه وآله [illegible] سبحانه [illegible] في فضائل العباس

[illegible]

وهذا هو محمول على ... [illegible] ... صلوات الله عليه ... [illegible] ... كما ترك من

انفسكم القول ... [illegible] ... كما ذكره [illegible] على خطا

[illegible] ... صاحب الوسيلة في آخر المجلد ... [illegible] ... عايشة قال قالت ... [illegible] ... وقد ذكر النبي صلى الله

عليه وآله ... [illegible] ... رسول الله صلى الله ... [illegible] ... ابن عباس ... صاحب

[illegible] ... النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... الحديث ... [illegible] ... صلى الله عليه وآله

[illegible] ... من انفسكم ... [illegible] ... من انفسكم ... [illegible] ... ذكره ... [illegible]

والمجانسة ... [illegible] ... علي ... [illegible] ... صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... المباهلة فانما

[illegible] ... في هذا الحديث ... [illegible]

ان ... [illegible] ... في قوله

صلى الله عليه وآله ... [illegible]

على ... [illegible] ... القريبة ... [illegible] ... لو كان المراد من ... [illegible]

وانفسنا وانفسكم ... [illegible] ... فيه ... [illegible]

ذكر ... [illegible] ... وانفسنا ... [illegible] ... صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... النبيين ... [illegible]

ومنها ... [illegible]

على ... [illegible] ... والسنة ... [illegible] ... الامة على ... [illegible]

وكان الرسول ... [illegible] ... في بيت ... [illegible] ... يوم الغدير ... [illegible]

وقد ... [illegible] ... كانت ... [illegible]

بان ... [illegible] ... قول النبي صلى الله عليه وآله انت مني بمنزلة هارون من موسى ... [illegible]

[illegible] ... صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... المدينة ... [illegible] ... استخلف عليا ... [illegible]

المنافقون ... [illegible] ... النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... فقال النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... بمنزلة هارون من موسى ... [illegible] ... صلى الله عليه وآله

ابن ام مكتوم

ابن ام مكتوم على المدينة احد عشر مرة ... [illegible] ... للامامة الثاني ان في هذا الحديث دلالة على عدم

استحقاق علي للامامة لان هارون مات قبل موسى ولم يكن ... [illegible] ... النبي

صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... لو ... [illegible] ... هذا الحديث ... [illegible] ... على الامة ... [illegible]

[illegible] ... هارون ... [illegible] ... موسى ... [illegible]

[illegible] ... من قبل المسلمين ... [illegible] ... الاسلام ... [illegible]

[illegible] ... صاحب الحق ... [illegible]

[illegible] ... هارون من موسى ... [illegible] ... من اصحاب موسى ... [illegible] ... على ... [illegible]

[illegible] ... اصحاب النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... الامامة ... [illegible]

صاحب جامع الاصول ... [illegible] ... رسول الله صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... احاديث النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... هذا الحديث ... [illegible]

[illegible] ... كحديث ... [illegible] ... من بعدي ... [illegible]

[illegible] ... الحديث ... [illegible]

[illegible] ... ابن ام مكتوم ... [illegible]

[illegible] ... صلى الله عليه وآله ... [illegible]

جميع ... [illegible] ... صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... في تبوك ... [illegible] ... المدينة كما قال ابن الجوزي ... [illegible]

[illegible] ... تبوك ... [illegible]

[illegible] ... صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible] ... لسان ... [illegible]

[illegible] ... النبي صلى الله عليه وآله ... [illegible] ... جميع الامور ... [illegible]

على هذا ... [illegible]

[illegible] ... استحقاق الامامة ... [illegible]

للمساواة الا النبوة ولو عاش هرون بعد موسى لكان خليفة له فعلي قد عاش بعد النبي صلى الله عليه وآله
فيكون خليفة له ويشهد بلفظه بعدي بانه يفارق هرون بانه يعيش بعد النبي صلى الله عليه وآله وعن قول الناصب بعد
ذكره بعد سبعة ابيات فنعم قوله لم يحصل من استخلاف هرون ما اتفقه الى قوله وكذلك حصل من استخلاف علي اقول هذا ما
اسلفناه في مقدمة الكتاب من ان عترة ابيه وانتسابه على موسى هرون الى آخره فليتفطن العاقل بعين بصيرته الى قول
الناصب الشقي ما حصل من استخلاف هرون الا الفتنة العظيمة والفساد الكبير بعبادة بني اسرائيل العجل ولسانك قوله تعالى
ولقد قال لهم هرون من قبل يا قوم انما فتنتم به وان ربكم الرحمن فاتبعوني واطيعوا امري وقوله تعالى حاكيا عن بني
اسرائيل لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع الينا موسى هل ترى من هرون الذي حكاه الله تعالى قول من حصل بسببه عبادة العجل
ام الناصب الشقي افترى على الله تعالى كذبا واجترى على موسى وهرون وكذب كلام القرآن وانتقل الى استخلاف علي عليه السلام
افترى على الله تعالى بما لم يجترئ على موسى وهرون وكذب وقال ان الذين يعهدون في ايام خلافته الناكثين و
القاسطين والمارقين تقدم عهد النبي صلى الله عليه وآله على ذلك قبل صدوره خبرا به قبل زمان وقوعه وقد اجمع على هذا
سائر المسلمين ببيان ذلك ونقله الفراء في كتابه شرح السنة برفعه مسندا الى ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله فقال ابو بكر
انا هو يا رسول الله قال لا فقال عمر انا هو يا رسول الله قال لا ولكن خاصف النعل وكان علي عليه السلام قد اخذ نعل رسول
الله يخصفها عندها اخرجه البخاري في المارقين قول النبي صلى الله عليه وآله يمرقون من الدين فقاتلهم وقتلهم ومثله
اخرجه صاحب الوسيلة في المجلد الخامس في فضل الصحابة بسنده عن علقمة بن عبد الله قال خرج رسول الله صلى الله عليه وآله
من بيت زينب فاتى منزل ام سلمة وكان يومها من رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يلبث ان جاء علي فدق الباب
فدق الباب دقا خفيفا فقال النبي صلى الله عليه وآله قومي وافتحي الباب فان بالباب رجلا يحبه الله ورسوله ويحب الله
ورسوله قالت ففتحت الباب فلم يزل حتى خفي عليه الحس والصوت ولم يسمع حركته علي وصرت الى خدري ثم
فقال النبي صلى الله عليه وآله يا ام سلمة تعرفينه قلت نعم فقال انه ابو تراب هذا علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال هذا
اخي لحمه لحمي ودمه من دمي وهو عيبة علمي ووصيي من بعدي يقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين من بعدي
اسمعي واشهدي يا ام سلمة لو ان رجلا عبد الله الف عام ثم لقيه مبغضا عليا وعترته لكبه الله على راسه في النار هذا
بعض ما روي من طريق العامة في فضله [illegible] على تأويل القرآن كما قاتل على تنزيله [illegible]
[illegible] الذي يحمل على معناه الذي اقتضاه لفظه من مدلول الفاظه [illegible] معانيه

المراد به فقد اصاب سنن الصواب ومن صرفه عن ذلك وحمله على ما يريده مما يروق له كما فعل الناصب الشقي
ان مقصوده الذي افتراه هو المراد الذي اراده الله تعالى في القرآن [illegible] حيث قال [illegible]
ما لا يحتمل [illegible] فقد ضل [illegible] الى ان يؤول الى طاعة الله تعالى ولهذا اخبر
رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال علي على تأويله وقتاله على تنزيله فقد اشترك الامران في ان قتال كل واحد منهما
قتال حق [illegible] على ابطال الضلال [illegible] الجريمة الصادرة من المقاتلين عن التنزيل اعظم [illegible]
برسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] وقاتل الذين كفروا [illegible] الذين كانت حربهم
القائمين على [illegible] الخوارج [illegible] فانهم عمدوا الى الآيات
من القرآن الكريم [illegible] على المؤمنين [illegible] عليهم [illegible]
فضلوا [illegible] الى كتاب الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق منهم وهم معرضون فانما نزلت في اليهود وذكر
في سبب نزولها [illegible] فيما في الخوارج [illegible] عن طاعة الحق
عليهم [illegible] من نور النبي صلى الله عليه وآله ان عليا يقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] باصحابه [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]
علي [illegible] كالنبي صلى الله عليه وآله [illegible] دمشق
انه قال [illegible] المسلمين [illegible] المشركين من رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
من علي عليه السلام من كتاب شرح السنة [illegible] الى ابن مسعود قال خرج رسول الله صلى الله
عليه وآله فاتى منزل ام سلمة فجاء علي عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا ام سلمة هذا والله
قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين من بعدي [illegible] نظام الدين [illegible] في شرح المطالع قال في قوله
على قتال الناكثين والمارقين والقاسطين [illegible] الناكثين هم الذين نكثوا العهد والبيعة وخرجوا
الى البصرة [illegible] والمارقون هم الذين [illegible] من طاعة امير المؤمنين
[illegible] حرب الجمل [illegible] الخوارج [illegible] اجمعوا
[illegible] رضي الله عنه [illegible] الحق الذي [illegible] انتهى كلامه
قد اخرج الحديث احمد بن حنبل في مسنده [illegible] فقال ابو سعيد [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله
فلم يكترث [illegible]

ولله در كل من اخرجها من المسلمين غير جاهل بفضل [illegible] والتعصب [illegible] في قول بعضهم

حتى اذا [illegible] وقول [illegible] قول [illegible]

يقتضي [illegible] ان [illegible] على قومه [illegible]

[illegible] عند الغضب [illegible] ان

[illegible] الغضبان قد [illegible] لا يمكن

[illegible] الفكر والغضب [illegible] احكامها

[illegible] في موضع آخر [illegible]

[illegible] على سبيل [illegible] من ان [illegible]

[illegible] في موضع آخر [illegible]

وفي موضع آخر [illegible] الآية [illegible]

[illegible] مثل ما كان عليه من الجزع [illegible]

[illegible] العظيمة [illegible] على هذا [illegible]

[illegible] بهذا الفعل [illegible] ان يريد

[illegible] السيد المرتضى قدس الله روحه

[illegible] يا قوم انما فتنتم به الآية [illegible] كما ذكره الناصب

[illegible] على [illegible] والفضيلة

[illegible] الاجماع [illegible] عبارة الناصب الشقي وقوله وان لم يكن

على [illegible] السلب الذي هو [illegible] السلب [illegible] قول

النبي صلى الله عليه وآله من كنت مولاه [illegible] بسبب نزاع زيد بن حارثة

[illegible] النبي صلى الله عليه وآله مع علي [illegible] فقال [illegible] مولاي [illegible] النبي صلى الله عليه وآله

النبي صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلي مولاه [illegible]

ولا دلالة فيه على الامامة فالمولى [illegible] مشترك بين المعتق والمعتق [illegible]

ولم يأت بلفظ [illegible] بطل الاستدلال [illegible] هذا من تحريف الرازي واتباعه [illegible]

ذلك في

ذلك في الكتاب الاربعين وغيرها من كتبه وابن كثير [illegible] قال النبي صلى الله عليه وآله ذلك [illegible] بعد عوده من

حجة الوداع في السنة العاشرة من الهجرة اجماعا كما رواه الثعلبي في تفسيره [illegible] وغير واحد من المخالفين

وزيد قتل يوم مؤتة وهي في السنة الثامنة قبل الفتح [illegible] هذا الافتراء ظاهرا

[illegible] الكذب [illegible] الذين لا يؤمنون [illegible]

صلى الله عليه وآله [illegible] مذهب [illegible] الذين [illegible]

بعد النبي صلى الله عليه وآله لا يجوز مثل هذا الكذب [illegible] رسول الله

عناد الوصية [illegible] الشيعة [illegible] الناصبة [illegible] الشيعة [illegible]

ظاهر [illegible] كذبها على من له ادنى معرفة [illegible] وقالوا انما المنازع اسامة بن زيد [illegible]

كتب متقدميهم كالرازي وغيره ان المنازع زيد بن حارثة [illegible] كشارح المصابيح وغيره ان المنازع

اسامة بن زيد وكان الناصب الشقي غفل عن هذا [illegible] الغدير [illegible] صدق قول النبي صلى الله عليه وآله ما اخفى

احد [illegible] الا اظهره [illegible] على صفحات وجهه [illegible] لسانه [illegible] القرينة الحالية التي

ساعدنا عليها الخصم [illegible] يوم [illegible] شديد الحر وكان الرجل يضع

تحت رجليه من شدة الحر [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] القرينة اللفظية [illegible] ما رواه الثعلبي في

تفسير يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك قال لما نزلت هذه الآية اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي

فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكذا لا يجوز [illegible] القرينة اللفظية .

ولا يعتبر قول منكر الزيادة لجواز [illegible] الثقة كما ساعدنا عليه الخصم وقد صرح [illegible] قال ابن الصلاح

في كتاب علوم الحديث [illegible] ان الزيادة من الثقة مقبولة اذا تفرد بها [illegible] فكيف اذا اتفق جماعة

من الثقات كما بيناه وقد جاءت الزيادة من طريق الخصم [illegible] في مسند ابن حنبل [illegible] بسنده الى

البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] غدير خم ونودي فينا الصلاة جامعة وكسح لرسول الله

صلى الله عليه وآله تحت شجرتين فصلى الظهر واخذ بيد علي فقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا

بلى قال الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى فاخذ بيد علي فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقيه عمر فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة

بكذب هذا القول

المسند ايضا بحذف الاسناد قال زيد بن ارقم نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله بواد يقال له وادي خم
فامر بالصلاة فصلى بنا قال فخطبنا وظلل لرسول الله صلى الله عليه وآله بثوب على شجرة من الشمس فقال ألستم
تعلمون او لستم تشهدون اني اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه ومن المسند ايضا بحذف الاسناد عن ابي الطفيل قال جمع علي عليه السلام الناس في الرحبة ثم قال
انشد الله كل امرئ سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس وقال ابو نعيم
فقام ناس كثير فشهدوا حين اخذ بيده فقال للناس أتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت
مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ومن المسند ايضا بحذف الاسناد عن عبد الملك بن عطية يعني فطر قال
اتيت زيد بن ارقم فقلت له ان ختنا لي حدثني عنك بحديث في شأن علي يوم الجحفة وانا احب ان اسمعه منك قال انكم معشر اهل العراق
فيكم ما فيكم فقلت له ليس عليك مني بأس فقال نعم كنا بالجحفة فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله ظهرا وهو آخذ بعضد علي عليه السلام
فقال يا ايها الناس ألستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال فمن كنت مولاه فعلي مولاه ومن المسند ايضا
بحذف الاسناد عن شعبة عن ابي اسحق قال سمعت عمرو ذا مر [illegible] رسول الله قال اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه ومن المسند ايضا بحذف الاسناد عن بريدة قال غزوت
مع علي اليمن فرأيت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه وآله ذكرت عليا فتنقصته فرأيت وجه رسول الله
يتغير فقال يا بريدة ألست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله فقال من كنت مولاه فعلي مولاه ومن تفسير الثعلبي
بحذف الاسناد المتصل بالبراء قال لما اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع بغدير خم نادى ان الصلوة
جامعة وكسح للنبي صلى الله عليه وآله تحت شجرتين الحديث المذكور وفيه تهنئة عمر بعد ذلك ومن مناقب ابن المغازلي الشافعي
ايضا بحذف الاسناد المتصل الى [illegible] قال لما صدر رسول الله صلى الله عليه وآله من حجة الوداع حتى نزل بغدير
الجحفة بين مكة والمدينة فامر بالدوحات فقم ما تحتهن من شوك ثم نادى الصلاة جامعة فخرجنا الى رسول الله صلى الله
عليه وآله في يوم شديد الحر وان منا لمن يضع رداءه على رأسه وبعضه تحت قدميه من شدة الحر حتى انتهينا الى رسول الله صلى الله عليه
وآله فصلى بنا ثم انصرف الينا فقال الحمد لله نحمده ونستعينه ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور انفسنا
ومن سيئات اعمالنا الذي لا هادي لمن اضل ولا مضل لمن هدى واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله اما
بعد ايها الناس فانه لم يكن لنبي من العمر الا نصف ما عمر من قبله وان عيسى بن مريم لبث في قومه اربعين سنة
واني قد اسرعت في العشرين الا واني يوشك ان افارقكم الا واني مسؤول وانتم مسؤولون فهل بلغتكم فماذا انتم

قائلون فقام من كل ناحية من القوم مجيب يقولون نشهد انك عبد الله ورسوله قد بلغت رسالته
وجاهدت في سبيله وصدعت بامره وعبدته حتى اتاك اليقين فجزاك الله عنا خيرا ما جزى نبيا عن امته فقال ألستم
تشهدون ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله وان الجنة حق والنار حق وتؤمنون
بالكتاب كله قالوا بلى قال اشهد اني قد صدقتكم وصدقتموني الا واني فرطكم وانكم تبعي يوشك ان تردوا علي الحوض
فاسألكم حين تلقوني عن ثقلي كيف خلفتموني فيهما الحديث وانما ذكرنا هذا الحديث ليعلم صدق القول بان حديث
الغدير بعد عود النبي من حجة الوداع وكذا شدة الحر ووضع الرداء مما لا ينكره احد من اهل العلم الى ان وقد ذكر
من كتب المسلمين ما لا يحصى للحديث الذي [illegible] مما ذكره في التسمية فلا حاجة لاعادته فقد عرفت القرينة
العقلية فامتنع حمل لفظ المولى على غير الاولى وذلك لانه لا يجوز ان يريد من الحكيم غرض بلفظ مقصور على معنى بخصوصه ثم
يعطف عليه بلفظ يحتمل الارادة المخصوص الذي ذكره وقرره دون ما عداه ويزيد بيانا وايضاحا انه لو قال
من قول داري التي في موضع كذا اذ وصفها وذكر حدودها فاذا قالوا بلى قال فاشهدوا ان داري موقوفة على المساكين
وان كانت له دور كثيرة ما جاز ان يحمل قوله في الدار التي وقفها الا على الدار التي قدم على وصفها وحدها وكذا لو
قال المتكلم ألستم تعرفون عبدي فلانا التركي فاذا قالوا بلى قال فاشهدوا ان عبدي حر لوجه الله تعالى ولو كان له عبيد
سواه لم يجز ان يحمل الا اذا اراد الا من قدم على وصفه دون غيره من عبيده [illegible] واذا
كان الامر على ما ذكرناه ثبت ان مراد النبي صلى الله عليه وآله بقوله من كنت مولاه فعلي مولاه انه اولى به وهو معنى الامام الذي
قدم ذكره وقرره بقوله ألست اولى بكل مؤمن من نفسه ولهذا لا يجوز ان يفهم العرب من مثل هذا الكلام غير ما يحتمله ذلك
فيجب ان عليا اولى بكل مؤمن من نفسه بما ثبت له صلى الله عليه وآله وسلم من الحديث ومن قوله تعالى النبي اولى
بالمؤمنين من انفسهم ولا نعني بالاولى من ذلك الا الامامة صلى الله عليه وآله فانها لم وقد عرفت ما يحتمل تهنئة عمر
على القول بان المولى بمعنى الناصر من كونه غير نافع للمؤمنين لان ظاهر التهنئة انه اختص بشيء لم يكن فيه غيره وهو
ظاهر واضح بفهم الصحابة بذلك من قصد النبي صلى الله عليه وآله ولهذا قال حسان بن ثابت في ذلك شعرا
وقرره عليه شعره يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالرسول مناديا فقال فمن مولاكم ووليكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا
الهك مولانا وانت نبينا ولم تلق منا في الولاية عاصيا فقال له قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا
هناك دعا اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا فقد بان لك بطلان ما ادعاه الناصب الموفي
وقبح ما افتراه الناصب الخصم من قوله ولم يأت بلفظ المولى الحكمة وقوله اما الثاني فينبغي ان يكون للخاصين دعوى

التنزيل

الرافضة بالوصية لعلي رضي الله عنه ما اوّلا فلان في خصوص احدهما في كتب السنة ذكره الفراء في تفسيره المسمى معالم
عند قوله تعالى وانذر عشيرتك الاقربين قال قال علي لما نزلت هذه الآية امرني رسول الله صلى الله عليه وآله ان اجمع
بني عبد المطلب فجمعتهم وهم يومئذ اربعون رجلا يزيدون رجلا او ينقصونه فقال لهم بعد ان اطعمهم رجل شاة
وعس من لبن شربوا ورووا وانكان الرجل منهم ليأكل ويشرب مثله يا بني عبد المطلب اني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد
امرني الله ان ادعوكم اليه فايكم يوازرني على امري فيكون اخي ووصيي وخليفتي فيكم فلم يجبه احد فقام علي وقال انا
اجيبك يا نبي الله فقال النبي صلى الله عليه وآله انت اخي ووصيي وخليفتي فاسمعوا له واطيعوا فقام القوم يضحكون
وقالوا لابي طالب ابشر اذن تسمع لابنك وتطيعه فلنا في الجواب عن ذلك من وجوه الاول ان يقال هذه رواية
مكذوبة على علي والدليل عليه ان هذه الآية اي وانذر عشيرتك الاقربين امر للنبي صلى الله عليه وآله بمجرد الانذار خاصة
لجميع الاقرباء عشيرته ولم يؤمر بطلب موازرة واحد منهم او انذاره فكيف يطلب واحدا منهم دون الباقين الثاني اوله
يمنع انحصار ادلة الوصية في الوصية المذكورة من بين ... وفاق الجمهور كما ذكر في مسند احمد بن حنبل عن انس بن
مالك انه قال قلنا لسلمان سل النبي عن وصيه فقال له سلمان يا رسول الله من وصيك فقال يا سلمان
من كان وصي موسى فقال يوشع بن نون قال فان وصيي ووارثي يقضي ديني وينجز موعدي علي بن ابي طالب وفي
مناقب ابن المغازلي الشافعي الواسطي عن رفع الاسناد عن ابن عباس في تفسير قوله تعالى والنجم اذا هوى قال
كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي صلى الله عليه وآله اذ انقض كوكب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فقام فتية من بني هاشم فنظروا فاذا الكوكب قد انقض في منزل
علي قالوا يا رسول الله غويت في حب علي بن ابي طالب فانزل الله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم
وما غوى الى قوله بالافق الاعلى وقد اخرج البخاري عن الاسود انه ذكروا عند عائشة ان عليا كان وصيا
وقد اخرج صاحب الوسيلة عن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لكل نبي وصي ووارث وان عليا وصيي
ووارثي فان قلت لهذا ان صاحب التحفة اليس من اخباركم وخياركم بما كتبه عن خيار شيعتكم ومصنفيكم وقد وقعت
اخبارنا وما نحن بصدده ولست ناقلا شيئا مما يختلف فتستدل علينا وقد ذكر صاحب الوسيلة ان الوصية
من خصائص علي ومن الوسيلة ايضا عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان خليلي ووزيري وخليفتي
في اهلي وخير من اترك بعدي ومن ينجز موعدي ويقضي ديني علي بن ابي طالب ومن الوسيلة ايضا
لفظ الوصي يعني عليا وصيا وما اورده على الخبر الذي لعله ما اخرجه ... شبهها الخ انتهى

فاول

فاول ما يخرجه ورود من جهة شيخه كالفراء ... رواية معارضة باطل ورود لما حصل التعارض بالورود
من جهة الخصم ليفيد التسليم الورود ونحلت لمعارضة من ... بوا لمكذب الناصب الخبر فانما يرد عليه حيث اوّل الخبر
الكاذب في كتبهم وتفاسيرهم وهذا ما يصدق قولنا بانهم ينقلون الكذب ويولعون الفراء كون هذا الحديث كذبا او حديثا
لم يعل ما ورثه على ذلك ... اعلم ان هذا الفن اذ قد صنف مثل شرح السنة وجمع بين الصحاح ومثل معالم
التنزيل وغير ذلك فلذا كان نظره بصورة اقوى منه ... ما قوله جاءت بلفظ التواتر لا يكون في كذب الحديث بل
ولا يدل على ضعفه ولم يذكر احد من اهل علم الحديث ان هذا الحديث كما هو مسطور في كتبهم رواية فقد روى
الثعلبي في تفسير الآية بحذف الاسناد المتصل الى البراء انه قال لما نزلت وانذر عشيرتك الاقربين جمع رسول الله صلى الله
عليه وآله بني عبد المطلب وهم يومئذ اربعون رجلا الرجل منهم المسنة ويشرب العس فامر عليا ان يدخل شاة فادمها
ثم قال ادنوا بسم الله فدنا القوم عشرة عشرة فاكلوا حتى صدروا ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة ثم قال لهم اشربوا بسم الله
فشربوا حتى رووا فبدرهم ابو لهب فقال هذا ما سحركم به الرجل فسكت النبي صلى الله عليه وآله يومئذ ولم يتكلم
ثم دعاهم من الغد على مثل ذلك من الطعام والشراب ثم انذرهم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا بني عبد المطلب اني انا
النذير اليكم من الله عز وجل والبشير بما لم يجئ به احد جئتكم بالدنيا والآخرة فاسلموا واطيعوني تهتدوا ومن يواخيني ويوازرني
يكون وليي ووصيي بعدي وخليفتي في اهلي ويقضي ديني فسكت القوم فاعاد ذلك ثلاثا كل ذلك يسكت القوم ويقول علي
انا فقال انت فقام القوم وهم يقولون لابي طالب اطع ابنك فقد امر عليك والخبر الذي اورده الناصب مشتمل
على وجوه ... الذي ليس عليه ... كيف يمر بما طعن فيه ... ابا ... صلى الله عليه وآله ان يكون ما
عقدوا بزيادة ترغيب احدهم في ... بما في غيرهم ... على ... صلى الله عليه وآله بالسوء بكلامه
ما توهمه الناصب الشقي ... منافاة بين ... بين طلب الموازرة وغيرها من ... بما كان في ذلك
من التشيع وقد ... واما ... في رواياتنا ... الى ... على اللسان ثقيلتين في
الميزان ... بها ... فقال ... بهما الى ... شهادة ... الله
ولي ... رسول الله ... في ... ان ... الآخرة ... على ... على مباح ... فيه
عليه ... ان ... من ... الشيعي ... عن احد من المسلمين ... بها
ولا في ... ما ذكره ... التشيع ... في الاعتقاد ... على ... لا يكون ... ان
بعد الانعقاد ... منهم ... على ... ذلك ... من ... من واحد ... ذكره ... ومن ...

يحلونا بوجه ما كان عليه من الامر بالسمع والطاعة وحمل ذلك الا سفه كامثل مشهور بين الناس وهو من قال بامر
ويملون بعلاقة ما طلب المنادي منك بك الا اعطيته اقول [illegible] يكون الا بعد
لكن بيان الخبر فان السابق اذا اسلم والانقياد صار كذا [illegible] فان النبي صلى الله عليه وآله مأمور [illegible]
قبلوا ومن قبلوا [illegible] انه لا فرق بين ان يقول [illegible] بين ان هذا وزيري او
خليفتي او [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] بالسمع
والطاعة [illegible]
الذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء قوله الرابع ان صاحب المعالم ذكر في تفسير هذه الآية اربع روايات
[illegible] عن علي [illegible] وفيها ما ذكره من الوصية والاستخلاف واثنان عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله واخرى
عن ابي مريم عن النبي صلى الله عليه وآله [illegible] الثالثة ما روى عن علي رضي الله عنه فروايته معارضة بعين ما
[illegible] الروايات المذكورة [illegible] على الرواية المذكورة [illegible] على الانذار بقوله صلى الله عليه وآله
اني نذير لكم بين يدي عذاب شديد والرواية عن علي مشتملة على قوله صلى الله عليه وآله يا بني عبد المطلب قد
جئتكم بخير الدنيا والآخرة [illegible] فايكم يوازرني على [illegible] و
[illegible] والسادس ان صاحب المعالم بسند هذه الرواية عن علي رضي الله عنه [illegible] اخبرنا
[illegible] قال [illegible] محمد بن اسحاق [illegible] الكشاف معارضة [illegible] اخبرنا عبد الواحد
[illegible] اقول قد عرفت ان المعارضة انما تثبت اذا كانت [illegible]
حجة على الخصم [illegible] فان المعارضة التي ادعاها [illegible] فعليه بيان [illegible]
روايته على مبشرة [illegible] والآخرة [illegible] البشارة من
الانذار [illegible] كيف يستبعد [illegible] صاحب المعالم بسند هذه الرواية عن علي اقول [illegible]
[illegible] اسناده [illegible]
[illegible]
في صحيح البخاري من المراسيل [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
ممنوع [illegible]

[illegible]

على معلومية [illegible] ما هو معلوم [illegible] انه لو كذب [illegible]
انه [illegible] على [illegible]
[illegible] السابع
ان الرافضة يدعون ان عليا [illegible] النبي صلى الله عليه وآله انما
طلب الموازرة من اقاربه الكفار [illegible] علي رضي الله عنه [illegible]
[illegible] ان عليا كان [illegible] من قبل ذلك [illegible] الكفار من بني عبد المطلب [illegible] رواية
الرافضة [illegible]
[illegible] الموازرة [illegible] الوصية والاستخلاف المذكور [illegible] الرافضة
[illegible]
اقول [illegible] عليا [illegible] كما روى الزمخشري في الكشاف عن رسول الله صلى الله
عليه وآله [illegible] علي بن ابي طالب وصاحب [illegible]
ورواه صاحب حاشية الكشاف [illegible] النبي صلى الله عليه وآله
الصديقون ثلاثة [illegible] علي بن ابي طالب [illegible]
[illegible] علي بن ابي طالب [illegible] الكعبة
[illegible]
ذلك [illegible] قال [illegible]
مع العباس بن عبد المطلب [illegible] فاطمة بنت اسد ام امير المؤمنين عليه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علي [illegible]
علي بن ابي طالب [illegible]
[illegible]

فهو علي

دخلت بيت الله المعمور فاكلت من ثمار الجنة وزيتونها فلما اردت ان اخرج هتف بي هاتف يا فاطمة سميه عليا

وسلاحي بالعلي [illegible] شققت اسمه من اسمي وادبته بادبي ووقفته على غامض علمي وهو يكسر الاصنام في بيتي ويؤذن

فوق ظهر بيتي ويقدسني ويمجدني فطوبى لمن احبه واطاعه وويل لمن ابغضه وعصاه [illegible] قوله وفيه اي الحديث

ما يتجلى لفضل علي ع من كونه مسمى به وكون العلي مسماه الله ومن ثمه رضي الله عنها [illegible] ما

يقول الناصب ان [illegible] كاسمه [illegible] علينا قول علي عليه السلام في بيت مشهور انا الذي سمتني امي حيدرة

يجوز تسمية [illegible] اشترط في كل جواب [illegible] عليه

الخصم من غزوة النبي صلى الله عليه وآله [illegible] الخندق ايكم يبرز اليه ويكون جاري في الجنة فلم يجبه

احد فقال علي انا له يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه وآله انه عمرو ومعناه اجلس ثم دعاهم ثانيا فلم يجبه احد

فقام علي فقال انا له يا رسول الله فقال له النبي صلى الله عليه وآله انه عمرو فجلس ثم دعاهم النبي صلى الله عليه وآله

ثالثا فلم يجبه احد فقام علي وقال انا له يا رسول الله فقال له النبي صلى الله عليه وآله انه عمرو فقال علي وان كان عمروا

وابنه [illegible] ان يسجد لنا [illegible] وعلى قول الاكثر تحقيق ان ابليس من الملائكة [illegible] كان من الجن

فعلى هذا لا يكون [illegible] فقال [illegible] الا المخصوص من بين الملائكة وقت الامر

فان جعل [illegible] يكشف عن رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] بذلك فلم يبق في

عقد [illegible] الكشاف [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] قوله عليه السلام انا

[illegible] البلاغة فهو كما ذكرنا

من اقوال [illegible] لا تاخذ [illegible] وكذا لا يلزم ان

يكون [illegible] من قول الناصب الشقي [illegible] من ابلغ البلغاء [illegible]

للفصاحة [illegible] سواء كان ذكرناه [illegible] قوله العاشر ان من شرط الوصية والاستخلاف [illegible]

وتعليق استخلافهما بوجود شيء [illegible] الحادي عشر [illegible] الوصية والاستخلاف [illegible]

طلبه من واحد من جماعة [illegible] توجب الجهالة [illegible] البطلان [illegible] الخطاب بالصغر

[illegible] عشرا من [illegible] موسى في

المستخلف [illegible] المستخلف به فيما

ان الاستخلاف لا يكون الا لبالغ [illegible] كان صبيا والصبي [illegible] عشر سنين او

كان صبيا

كان صبيا ولم يكن اسلامه الا باعتقاده [illegible] بالغ كامل وكيف يسوغ للامر [illegible] بالسمع والطاعة

ولهذا [illegible] قول الناصب [illegible] لان معنى قول النبي

صلى الله عليه وآله [illegible] الوصية [illegible] التخيير ولا

الجزم [illegible] ذكر الناصب الشقي [illegible] تعليق

[illegible] انهم [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]

لان الوصية والاستخلاف [illegible] لكن قد حصل [illegible] ربما

[illegible] الوصية [illegible] الناصب [illegible] الشقاق

قول [illegible] سبحانه [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]

لذلك [illegible]

العامة [illegible] المسلمين

غيرهم [illegible] وقال سبحانه [illegible] صبيا [illegible]

[illegible] عشر سنة [illegible]

بالنبي صلى الله عليه وآله كان [illegible] خمس عشرة سنة وقيل اربع عشرة [illegible]

ذكر [illegible]

كان خمس عشرة سنة [illegible]

البلوغ [illegible] اثنتي عشرة سنة [illegible]

لو كنت [illegible] عشرين سنة [illegible] النبي [illegible] الاسلام [illegible]

الا من [illegible] بالاسلام [illegible] تصديق [illegible]

النبي صلى الله عليه وآله [illegible] رسول الله [illegible] العقلية [illegible]

العقل [illegible] سنين [illegible]

[illegible] السورة [illegible] الوصية [illegible]

من الهجرة [illegible] ثلثون سنة [illegible] سبع وعشرون [illegible]

صلى الله عليه وآله [illegible] في ايمان ابي طالب

وما تقدم من شعر يكذب شعره ولولا ابو طالب وابنه لما مثل الدين شخصا وقاما فذاك بمكة آوى وحامى وهذا بيثرب جس الحماما
وما يدل على ايمان ابي طالب ما نقله صاحب السيرة ابن اسحاق قال وقد وصف النبي صلى الله عليه وآله
فكان كالقائل وابو طالب الا انه قال في ابيات ... ثم تعلموا انا وجدنا محمدا
نبيا كموسى خط في اول الكتب فليتأمل العاقل هذا الشعر الذي قد شهد به بالنبوة له صلى الله عليه وآله ... عنده
عليه وآله ... ان يوسف بالكفر ... في تفسير قوله تعالى وما ابرئ نفسي ... للكافرين
من نعمة تجزى الا ابتغاء ... على المؤمنين ... ابن حنبل في ذكر ... الاسناد عن انس قال لما
مرض ابو طالب مرضه الذي مات فيه ارسل الى النبي صلى الله عليه وآله ... ربك ... فان
يطيعك ... الجنة ارسل الى النبي صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل ... على
في هذا الحديث ما يدل على ايمان ابي طالب رضي الله عنه ... بوجود الجنة التي يكذب بها المشركون
... فان الله ... النبي صلى الله عليه وآله ... ايمانا
... النبي صلى الله عليه وآله ... علي
ذلك ... الثعلبي في تفسير قوله تعالى
والسابقون السابقون ... امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام ... من
من رسول الله صلى الله عليه وآله وساق الحديث ثم قال في آخر الحديث ... ان ابا طالب
... بالله وبرسوله ... تعالى
... ابو طالب هو الايمان ... الحديث
الحادي عشر ... البخاري في الصحيح ... عبد الله ... قول الشاعر ... الى
النبي صلى الله عليه وآله ... عصمة للارامل
فقال وهو قول ابي طالب ... عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه ... ابن عمر
يتمثل بشعر ابي طالب البيت وهذه القصيدة ... لعمري لقد كلفت وجدا باحمد
واحببته حب الحبيب ... فلا زال في الدنيا جمالا لاهلها
وشينا لمن عادى ... وايده رب العباد بنصره
واظهر دينا حقه غير باطل ...
انتها

غاز

... من آل هاشم ... في نعته ... برهانه
... ومنها قوله ... القصيدة
مواضع ... ومنها قوله ... الحق ... للكذب ... المقول
المقول للكذب ومنها ... الحق ... ومنها ... للجهاد
... صلوات الله وسلامه ... في بعض ... العلم
اخرج البخاري ومسلم حديث المسيب بن حزن ... ابي طالب ... عليها الخروج
عن شرطهما ... النبي صلى الله عليه وآله ... النبوة ... عمه
ان يصدع بامر الله ... بالنبي صلى الله عليه وآله ... اليك
حتى اوسد في التراب دفينا فاصدع بامرك ما عليك غضاضة وابشر بذاك وقر منه عيونا ... ناصحي
ولقد صدقت وكنت ثم امينا وعرضت دينا لا محالة انه من خير اديان البرية دينا ... ابا
... ابن عباس ... الضلال ... طالب
... اعلام ... تعالى ... النبي
على ... ان ... مبينا
معنى ... والسنة ... لعبد المطلب من قبل ... الى
الذين ... بالايمان ... التبديل والتغيير ... يستبعد
ذلك ... على منابر المسلمين الف شهر ...
صاحب ... الجامع من حديث الحسن في تفسير انا اعطيناك الكوثر ... رسول الله
الى ... وسلامه
عليه ...
...
قوله ...
الراوي ...
امير المؤمنين ...

وسلامه

لما قال ان اللعين اشارك باسلام امير المؤمنين ما اخرجه صاحب الوسيلة عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله ان الملائكة صلت علي وعلى علي سبع سنين قبل ان يسلم بشر وهذا كما ترى قد اعتقد رسول الله
صلى الله عليه وآله باسلامه وان الناصب اللعين يقول لا يحكم باسلامه لكن الحديث السابق كما عرفت وفيه لعظم
المسلمين للاكرم علاوة افرهم سيما الخير محمد صلى الله عليه وآله بكونه اقدمهم سلاما وان الناصب اللعين يقول
لا يحكم باسلامه وقد عرفت كذبه قوله غير بالغ وقد ارتكب فيه مرتبة الامر للمكلفين بالسمع والطاعة كقول المشركين
لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم فتأمل مع انه قد زاد فاسمعوا واطيعوا كما قلناه اولا وما
يدل على ان اسلامه عن البلوغ ما نعتقده ما نقل خطيب دمشق الشافعي بسنده الى الحافظ ابي نعيم في حليته ان
رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا علي اخصمك بالنبوة [illegible] بسبع فلا يحاجك احد من قريش يوم القيامة انت اول
المؤمنين بالله ايمانا واوفاهم بعهد الله واقومهم بامر الله واقسمهم بالسوية واعدلهم في الرعية
واعظمهم عند الله مزية يوم القيامة وهذا صريح في ثبوت ما ادعيناه في هذا الحديث الشريف انه ما يتعلق باستحقاق الامامة دون
غيرهم الا عرفت في فعل التفضيل [illegible] الامامة قوله السادس عشر ان دعوى النبي صلى الله عليه وآله احق
بولايته ويستخلف جميع من دعاه الى الايمان وقوله في الرواية الكبرى [illegible] فيكون وصيي وخليفتي فيكم اذا
اجيب من احد لوجب مشاركة الباقين فاستحال السابع عشر ان ترتيب النبي صلى الله عليه وآله ان يكون
بثواب بعينه جميع من يوجب به كالجنة في الآخرة والتمكين في الدنيا مثلا وقوله الكبرى [illegible] فيكون اخي
ووصيي وخليفتي لا يقتضي ثوابه الا لواحد فاما في فائدة الباقين [illegible] الا عدم الرغبة في الايمان
والعلاء الثامن عشر الوصية والاستخلاف واحدهما غير الآخر وقد ذكر في الرواية امرهما معطوفا على الآخر
والعطف يوجب المغايرة والترادف على خلاف الاصل [illegible] من التبليغ التاسع عشر ان الموازرة المرتب عليها الوصية
والاستخلاف كانت ثابتة لعلي قبل الدعوة المذكورة لتقدم ايمانه عليها [illegible] النبي صلى الله عليه وآله
غيره [illegible] الجواب عن السادس عشر [illegible] الثاني عشر
انه لا يبعد ان يكون الباري تعالى عرف انهم لا يؤمنون [illegible] وانما قال [illegible] توكيد الاحتجاج عليهم
كما فعل سبحانه بكثير من الكفار من التبليغ والانذار مع علمه انهم لا يؤمنون [illegible] واصحابه وقولهم هذا انهم
يقولون انه [illegible] ثم ينسبون مذهبهم [illegible] من الناس
قوله يوجب المنافاة [illegible] لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم

في انفسهم حرجا مما قضيت والمنافرة هي الحرج وعدم التسليم فاين الانقياد حينئذ لو لا ضعف البصيرة اجابه
من السابع عشر وهو لا يختص ثوابه لواحد وما يبقى فائدة للباقين وان نقول فائدتهم طلب الايمان اذ الثواب غير منحصر
في الوصية والاستخلاف [illegible] من قوله صلى الله عليه وآله اني ادعوكم الى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين في
الميزان تملكون بهما العرب والعجم وتنقاد لكم بهما الامم وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله
واني رسول الله وعلى الرواية الاخرى اني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد امرني الله ان ادعوكم اليه والجواب عن
الثامن عشر ان قوله الوصية والاستخلاف واحدهما غير الآخر ان الوصية غير الاستخلاف [illegible]
فيكون من المغايرة مع العطف وقد يكون تفسيرا والمعاني المترادفة كلام البليغ كقوله تعالى اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة
وكقوله مغفرة ورحمة والجواب عن التاسع عشر وهو قوله الموازرة المرتب عليها الوصية والاستخلاف كانت ثابتة
لعلي انه لا يكفي ثبوت الموازرة وتقدم الايمان في نفس الامر بدون التنصيص عليهما وقد حصل التنصيص من النبي صلى الله
عليه وآله بقوله انت يعني عليا وقد حصل التنصيص على الموازرة من الوصية والاستخلاف الموعودين بالتنصيص عليهما
في يوم الدعوة [illegible] من شروط الاستخلاف اتحاد الموضع [illegible] الايمان ليس [illegible]
والا لكان كل مؤمن خليفة وهو باطل بالضرورة قوله العشرون لو كان غرض النبي صلى الله عليه وآله ثبوت الوصية
والاستخلاف لعلي من الجماعة المخاطبين فاستحال ان لا يكون له وان كان غرضه ثبوتها لعلي [illegible]
[illegible] رضي الله عنه على ذلك [illegible] حكيم الحادي والعشرون ان بعض هؤلاء بني عبد المطلب من بني عبد
المطلب من اسلم كالعباس وغيره وبايع ابا بكر [illegible] وهذا مما يؤكد كون هذه الرواية ثاني
العشرون ان [illegible] الرواية علي رضي الله عنه [illegible] التسليم ولكنها الانصاف [illegible] وصيي
استخلاف لعلي قبل الصحابة المنقدين عليه من وجهين احدهما انه لم [illegible] تمام [illegible] من قبل
المولى النفس [illegible] على الانصاف [illegible] ان يطلب الخلافة لنفسه على استحقاقه اجتهادا
بالطلب وكان المستحق غيره اذ ليس [illegible] الآية مرة بالانذار الخاص [illegible] صلى الله عليه وآله
الاقربين [illegible] والاستخلاف لعلي رضي الله عنه [illegible] عشيرته البعيدة وعشيرته [illegible]
غيرهم في ذلك الآن [illegible] لا تسمع لابنك وتطيع [illegible] قوله والجواب عما ذكره
في العشرين بالمنع من قوله لو كان غرض النبي صلى الله عليه وآله ثبوت الوصية والاستخلاف لعلي [illegible] النبي صلى الله
عليه وآله [illegible] وذلك ظاهر [illegible] جمع [illegible] ذكر [illegible]

كتابخانه مجلس شوراى ملى

اراد ان لا يهزم يوم حنين فما حصل واراد ان يكتب كتابا النجي [illegible] وصيته في علي عليه السلام فما حصل ومنعه عمر كما هو مذكور
في الصحاح عند الناس [illegible] اراد ان [illegible] الارض كافرا فما حصل ذلك ويجب ان يكون ارادة النبي موافقة المرتضى
لارادة الله كذلك اذا كانت ارادته متعلقة باختيار العبد لقوله يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وانما يقع كما
اراده الله اذا كانت ارادته جازمة مطلقة غير مقيدة باختيار العبد كما سنوضحه ان شاء الله تعالى وقد عرفت بطلان قوله
تحصيل الحاصل من ان تقدم الايمان [illegible] الايمان [illegible] مع الوصف الاخلاء والا لكان كل مؤمن خليفة وهذا
دليل على جهله ببطلان الحصر في الترديد ظاهر لجواز اشتراط [illegible] ووجوب ما ذكر في [illegible] والعشرين [illegible] سابعة
الجاهل وغيره لا يدل على كذب [illegible] لاحتمال التقية قال بعض الفضلاء من العجب ان الاعور [illegible] العيان [illegible]
[illegible] الامع [illegible] من [illegible] لم يسلم [illegible] الكفار [illegible] عليهم [illegible] امير المؤمنين مع علمهم خلاف
جميع قوم موسى اخاه هرون عليه السلام بعبادتهم العجل [illegible] يذكر الله [illegible] عذابهم [illegible]
الى هرون [illegible] امير المؤمنين علي عليه السلام
لما تقدم [illegible] من الكفر الى الايمان [illegible] ما شاهدوه من المعجزات في مصر وبحر
القلزم [illegible] طور سيناء وسمعوا كلام الله [illegible] العقل الذي لا يحتمل التأويل وقد قال الله تعالى
في شأنهم افتطمعون ان يؤمنوا لكم وقد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه وهم يعلمون
فكيف لا يجوز على [illegible] الا [illegible] النص [illegible] ان شاء الله تعالى والجواب عما ذكره في الثاني والعشرين من قوله انه لو
الا من [illegible] ما بيناه من حديث البراء بن عازب [illegible] الناصب [illegible] عليه وقد ذكرنا ما من [illegible] طرق
عن الخصم [illegible] ما اخرج احمد بن حنبل [illegible] عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط
فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلو بنا عن هؤلاء فقال ابن عباس انا اقوم معكم وهو يومئذ
صحيح قبل ان يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا فجاء ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له
عشر خصال الى آخره وفيه فقال النبي ايكم يواليني في الدنيا والآخرة قال وعلي جالس معهم فقال علي انا اواليك
في الدنيا والآخرة قال فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فقال علي انا اواليك في الدنيا
والآخرة الحديث وسنذكر [illegible] ان شاء الله تعالى [illegible] بان [illegible] توجب [illegible] من نقله [illegible] من قبيل
شهادة [illegible] فلا تقبل [illegible] كيف قبل [illegible] شهادة عائشة لابيها مروا ابا بكر فليصل بالناس [illegible] عليها
الامامة [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله لديننا فلا نرضاك لدنيانا [illegible] ابا بكر لابيك

واغاله